

آرمین نوابی

چرا

خدا

وجود ندارد

پاسخ های ساده به

۲۰

استدلال رایج درباره وجود خدا

مترجم: کیانوش احمدی شه میرزادی



چرا خدا وجود ندارد

پاسخ هایی ساده به بیست استدلال رایج درباره وجود خدا

آرمین نوابی

مترجم :

کیانوش احمدی شهمیرزادی

تقديم به :

پدرم که به من ارزش آموختن را نشان داد و به مادرم که به من بی تفاوت نبودن را آموخت.

فهرست:

دییاجه

- 1) علم نمی تواند پیچیدگی و نظم حیات را توضیح دهد، خدا باید جهان را این گونه خلق کرده باشد.
 - 2) وجود خدا در کتب آسمانی اثبات شده است.
 - 3) بعضی از حوادث، غیر معمول و معجزه آسا هستند و این معجزات وجود خدا را ثابت میکند.
 - 4) اخلاق ریشه در وجود خدا دارد و بدون خدا ما انسان های خوبی نخواهیم بود.
 - 5) اعتقاد به خدا تا این اندازه گسترده نمی بود اگر خدا وجود نمی داشت.
 - 6) خدا دعاها را مستجاب می کند؛ بنابراین باید وجود داشته باشد.
 - 7) من یک رابطه شخصی با خدا دارم، از این رو می دانم که وجود دارد.
 - 8) بهتر است به خدا اعتقاد داشت تا اینکه اشتباه کرد و به جهنم رفت.
 - 9) خدا محدود، قابل درک و توضیح نیست. انسان باید به سادگی به خدا ایمان داشته باشد.
 - 10) دلیل و گواهی نداریم که خدا وجود ندارد.
 - 11) اگر خدا وجود ندارد پس هستی چگونه پدید آمده است؟ تنها خدا می تواند توضیحی از برای هستی باشد.
 - 12) خدا / دین به من بسیار کمک کرده است. چگونه می شود که واقعی نباشد؟
 - 13) خدا عشق است. خدا انرژی است.
 - 14) قوانین منطق وجود خدا را اثبات می کنند.
 - 15) اعتقاد به خدا به زندگی معنی و هدف می دهد. بدون خدا زندگی بی معنی خواهد بود.
 - 16) انسان های بسیاری در راه خدا و دین جان سیرده اند. مطمئناً خدا واقعی است.
 - 17) بی خدایی جان انسان های بیش تری را نسبت به دین گرفته است، بنابراین اشتباه است.
 - 18) وقتی محتاج کمک خدا بشی به خدا ایمان می آوری.
 - 19) انسان های باهوش و دانشمندان مشهوری همچون X یا Y به خدا اعتقاد دارند؛ پس باید خدا وجود داشته باشد.
 - 20) اصلاً چگونه ممکن است ما از چیزی اطمینان داشته باشیم؟
- در جست و جوی خدا

دییچه

هدف این کتاب ارائه ضد استدلال‌هایی دقیق، مشخص و آسان فهم در مقابل استدلال‌های متداول وجود خدا است. هر فصل با توضیحی کوتاه و ساده از استدلال آغاز شده و در ادامه ایرادها و سفسطه‌های ذاتی آن ادعا نشان داده می‌شود. برهان‌های ذکر شده در این کتاب به شما یک شالوده محکم ارائه می‌دهند که می‌توانید بر روی آن جستار شخصی خودتان از مفهوم خدا را بسازید.

این کتاب برای چه کسانی است؟

این کتاب برای خداباوران، خداناباوران و مترددانی است که مفهوم خدا برای ایشان به قدری مهم است که ارزش بحث و آزمودن منتقدانه را دارد. این کتاب به شکلی پایه‌ای مباحثی در مورد خدا معرفی می‌کند که خواننده توسط آن مباحث می‌تواند سکوی پروازی به سوی بحث و خلق ایده‌های جدید داشته باشد.

این کتاب در مباحثات به بیان بهتر دیدگاه کسانی که هم اکنون بی‌خدا هستند، کمک می‌کند و راهنمایی است که به ایشان نشان می‌دهد چگونه استدلال رد وجود خداوند مطرح می‌شود. به عنوان یک خداناباور شما محکوم هستید که در نهایت در رویارویی با خداباوران با بعضی یا همه این استدلال‌ها مواجه شوید؛ فهم این استدلال‌ها و مشاهده رویکرد منطقی در مقابلشان می‌تواند به شما در مباحث مشابه کمک کند.

به عنوان یک خدا پرست ممکن است شما با اکثر آنچه در اینجا گفته می‌شود مخالف باشید و این امری عادی است. خواندن این کتاب به شما اعتقاد بسیاری از خداناباوران و پرسش‌هایی که ممکن است بعضی از مردم در مورد اعتقاد شما داشته باشند را نشان می‌دهد. اگر شما مصمم هستید که از اعتقاداتان در مجادلات دفاع کنید، این کتاب به شما کمک می‌کند که دلایل نداشتن ایمان طرف مقابلتان را بفهمید. این مباحث به شما کمک خواهد کرد که از موضع مطلع تری مناظره کنید و خداناباورانی که با آن‌ها سخن می‌گوئید قدرتان زمانی خواهند بود که صرف تفکر و فهم استدلال‌هایشان کرده‌اید. شناخت و درک دیدگاه طرف مقابلتان به شما کمک می‌کند تا یک بحث سودمند را به شیوه‌ای سازنده درباره‌ی خدا و دین شروع کنید.

استدلال‌های این کتاب می‌توانند برای کسانی که هنوز در مبحث خدا متردد هستند به ساخت نقطه‌ی آغازی جهت بحث یا تحقیق بیشتر در مورد وجود خدا کمک کند. با مرور بسیاری از مباحث رایج درباره‌ی وجود خدا و رد آن‌ها شما یک پایه و بنیان قوی خواهید داشت که می‌توانید از آن به عنوان اساسی برای تحلیل، تحقیق و انعکاس اندیشه‌ی خودتان استفاده کنید.

درک بار زحمت اثبات

شما با مفهوم زحمت اثبات به تکرار در این کتاب رویرو خواهید شد. در تمامی مناظرات این مسئولیت شخص مدعی است که تکیه گاه، شواهد و استدلال برای ادعای خود ارائه کند. کاملاً بی معنی است که یک ادعای بی پایه و اساس را مطرح کرد و از طرف مقابل خواستار شد که آن را قبول و یا رد کند.

برای این که بهتر با مفهوم زحمت اثبات آشنا شویم مثالی از مت دیلاهانتی Matt Dillahunty از شوی The Experience TV را در نظر بگیرید. تصور کنید که به شما یک شیشه پر از لوبیا داده می شود. شما نمی دانید که چند عدد لوبیا درون شیشه است اما می دانید که یا تعدادشان زوج است یا فرد. بدون شواهدی مستدل به هیچ عنوان قادر نخواهید بود که با اطمینان زوج یا فرد بودن تعداد لوبیها را حدس بزنید. اگر ادعا کنید که تعدادشان زوج یا فرد است، می بایست شواهدی مستدل و یا استدلالی منطقی ارائه کنید. در غیر این صورت ادعای شما تنها یک حدس تصادفی خواهد بود.

زحمت اثبات بدون در نظر گرفتن موضوع بحث، عضو دائم تمامی مناظرات است و کاربردش در تسهیل بحث به اندازه ای شناخته شده است که در روندهای قانونی نیز بایسته می باشد؛ مدعی باید با اطمینان بسیار ثابت کند که مدعی الیه گناهکار است.

در مورد مناظرات وجود خدا، اگر شخص مؤمن می خواهد جدی گرفته شود، باید بار زحمت اثبات موضع خود را با دلیل و مدرک به دوش بکشد. در واقع یگانه استدلال لازم در مقابل اعتقاد به وجود خدا، آن است که مشخصاً گواهی برای وجود خدا موجود نیست. خداناباور مجبور نیست که بیش از این نداشتن ایمان خود را توجیه کند و این زحمت اثبات را به دوش ادعا کننده، جایی که به آن تعلق دارد، می اندازد. شخص مدعی باید برای اعتبار ادعای خود شواهد فراهم آورد. آیا شما ادعای وجود آناناس پرنده را بدون وجود دلیل و شواهد تنها به این دلیل که نمی توان آن را رد کرد قبول خواهید کرد؟ احتمالاً خیر. شما این ادعا را تا زمانی که گواهی نداشته باشد، در نظر نخواهید گرفت.

با این وجود گاهی ارزشمند خواهد بود که به سفسطه های مدعی اشاره شود. حداقل این امر باعث ایجاد بحثی سازنده خواهد بود، به شکلی که تمامی دیدگاه ها آزموده و در نظر گرفته خواهند شد. همچنین می تواند شکی را به وجود آورد که یا موجب بازنگری دوباره موضع شخص مقابل می شود و یا باعث ایجاد تعمق برای یافتن گواه قبل از قبول ادعا می گردد.

آیا ما می توانیم با اطمینان کامل بگوییم که خدایی وجود ندارد؟

طیفی از بی خدایی وجود دارد. بعضی از خداناوران با اطمینان کامل وجود خدا را منکر می شوند. بعضی دیگر قانع نشده اند که خدایی وجود دارد و وجود خدا را بدون ارایه شواهد قانع کننده نمی توانند قبول کنند. به هر حال هنگامی که یک شخص به حد کافی در مورد چیزی اطمینان دارد به خاطر به نتیجه رساندن آن بحث، مورد را قطعی در نظر می گیرند.

حتی من هم نمی توانم با اطمینان کامل بگویم که همسر من نمی تواند یک مزدور استخدامی از طرف جمهوری خلق چین باشد که برای سر به نیست کردن من استخدام شده است. اما وقتم را صرف نگرانی احتمالات نمی کنم؛ چون شاهد و گواهی برای اثبات این احتمال وجود ندارد. این موضوع در مورد وجود خدا نیز صادق است، هرچند که احتمال تروریست بودن همسر من بیش تر است چرا که حداقل این سناریو بدون تقابل با مدل های غالبی است که جهان را توضیح می دهند و در چهارچوب قوانین علمی شناخته شده قرار می گیرد.

آیا بحث کردن ارزشی دارد؟

بسیاری از ما در محیط های مذهبی بزرگ شده ایم و سپس در مورد چیزهایی که توسط خانواده، دوستان و در مجموع جامعه به ما یاد داده شده اند، شروع به پرسش کردیم. اگرچه داشتن حمایت کسانی که این چالش ها را پشت سر گذاشته اند ارزشمند است ولی یافتن زبانی برای صحبت کردن در مورد این شک ها خود یک چالش است.

حتی اگر نتوانید نظر کسی را تغییر بدهید، برانداز کردن استدلال های گوناگون می تواند به مهارت تفکر منتقدانه شما بیافزاید و شک گرایی شما را بسیار بهبود بخشد. علاوه بر این ها بعضی از اشخاصی که می شناسید ممکن است نسبت به دین خود متردد باشند اما نمی دانند چگونه این شک ها را بیان کنند. معرفی این استدلال ها و ضد استدلال ها به ایشان می تواند فهمی دقیق تر از شکشان فراهم آورد و به سوی یادگیری بیشتر دینشان سوقشان دهد.

چه شما از این مرجع به عنوان راهی برای معتبر کردن دیدگاهتان و یا آماده سازی خود برای بحث ها و چه تنها برای تجزیه و تحلیل مفهوم خدا و دین به شیوه ای منتقدانه و اکتشافی استفاده کنید، این کتاب برای بیست استدلال متداول وجود خدا پاسخ های کاملی فراهم آورده است. در آغاز هر بخش یک استدلال معرفی و سپس تناقضاتش نشان داده میشود و در صورت امکان منابعی برای مطالعه بیشتر معرفی میگردد.

منظور ما از خدا چیست؟

در اکثر بخش های این کتاب، منظور ما از خدا یک موجود خود آگاه و ماوراءالطبیعی است که مسئول خلق و نگهداری تمام یا قسمت اعظم جهان و قوانین حاکم بر آن است، که شامل مثال هایی از خدای اسلام و مسیحیت نیز می شود. بنابراین منظور ما از خدا پرستی زیر چتر این توضیح از خدا یا خدایان قرار می گیرد. در فصل سیزده معانی دیگر خدا، یکتا پرستی و پانتئیسم (البته بیش تر مورد دوم)، را خواهیم سنجید. برای بررسی بیشتر نظرات و ایدئولوژی ها درباره خدا به وبسایت WhatAreGods.com مراجعه کنید.

ما کی هستیم؟

این کتاب توسط آرمین نوابی، یک ایرانی سابقاً مسلمان، به رشته تحریر در آمده است. او مؤسس Atheist Republic می باشد. Atheist Republic یا جمهوری بی خدایی یک سازمان پیشرو و غیر انتفاعی است که میلیون ها طرفدار و دنبال کننده در سرتاسر جهان دارد. هدف این سازمان فراهم آوردن یک انجمن امن برای خداناباوران در تمامی نقاط دنیا است تا در آن بتوانند به آسانی نظرات خود را بیان کنند و با کسانی که افکار مشابه دارند آشنا شوند. خداناباوران در همه جای دنیا اقلیت هستند و مطرح کردن نظراتشان در پیش دیگران همیشه راحت و امن نیست.

در کم ترین حالت، یک آتنیست نمیتواند به راحتی نظرات خود را بیان کند و این کار ممکن است باعث طرد شدن او شود. در بعضی از کشورها ابراز این گونه عقاید می تواند خطرات جانی به همراه داشته باشد. جمهوری بی خدایی امیدوار است تا از این طریق باعث حمایت بیش تر کسانی شود که ممکن است بدون کمک صدایشان ساکت گردد.

مباحث بیشتر:

اگر شما چیزی برای اضافه کردن به مباحث این کتاب دارید و یا تنها می خواهید در مورد یک موضوع بیش تر بحث کنید، در آدرس زیر به من دسترسی خواهید داشت:

WhyThereIsNoGod.com

از این طریق می توانید با من در باب خدا و مذهب گفت و گوی صوتی و یا تصویری آنلاین داشته باشید.

فصل 1

"علم نمی تواند پیچیدگی و نظم حیات را توضیح دهد، خدا باید جهان را اینگونه خلق کرده باشد."

قدر مسلم، اولین کاربرد دین توضیح پدیده های طبیعی ای بوده که بشر اولیه توانایی درک آن ها را نداشته است. برای مثال رعد و برق و آتشفشان ها پدیده هایی طبیعی بوده اند که زمانی به خدا منسوب می شده اند. حال که پیشرفت های علمی چرائی و چگونگی این رخدادها را برای ما روشن ساختند دیگر نیازی به وجود خدا برای توضیح آن ها نیست.

همین موضوع در بسیاری از دیگر فرایندهای طبیعی نیز صادق است و هرچه متدهای علمی، مدل های قابل تری را در توضیح و پیش گویی چنین پدیده هایی ارائه می دهند، از طرف دیگر توجیحات ماوراءالطبیعی بی ارزش تر می شوند. اگرچه هنوز چیزهایی در جهان وجود دارند که ما قادر به درک آن ها نیستیم و شاید هرگز به طور کامل هم نشویم اما این دلیل نمی شود که برای راحتی خود توضیح بی اساسی را بیان کنیم. شاید بهتر است بگوئیم که ایمان به خدا جواب نیست بلکه به شکلی دیگر، همان عبارت "من نمی دانم" است. علاوه بر این وجود خدا سؤال های بیشتری را به وجود می آورد تا اینکه آنها را پاسخ گوید.

در سال 1802 فیلسوفی به نام ویلیام پیلی William Paley در کتابش به نام الهیات طبیعی Natural Theology مبحث استدلال الهی را مطرح کرد (1). در این بحث او بیان می کند که جهان باید توسط یک خالق هوشمند طراحی شده باشد چراکه چنین جهان پیچیده ای خود به خود نمیتواند به وجود آمده باشد. او برای بهتر به تصویر کشیدن نظر خود از مقایسه جهان با یک ساعت بهره جست: اگر شما در حال قدم زدن در ساحل باشید و ناگهان یک ساعت پیدا کنید، به خاطر پیچیده بودن ساعت، مسلماً خواهید گفت که توسط یک ساعت ساز ساخته شده است. ابلهانه خواهد بود اگر بگوئید که ساعت خود به خود پدید آمده است. براساس منطق او، پیچیدگی بر طراحی دلالت می کند.

از آن زمان تا کنون دانشمندان و فیلسوفان بسیاری به این موضوع پرداختند و نشان دادند که یک سیستم پیچیده می تواند بدون وجود طراح به وجود آید. فرگشت از طریق انتخاب طبیعی یک نمونه از این سیستم ها است. در این جا ما از یک چشم انداز کلی به موضوع "پیچیدگی بدون نیاز به طراح" خواهیم پرداخت، ولی در آدرس زیر شما می توانید در یک ویدئوی کوتاه و ساده با مفهوم فرگشت آشنا شوید.

EvolutionSimplyExplained.com

یک ریاضی دان به نام جان کانوی John Conway مدل ساده ای را به نام بازی زندگی طراحی کرده است که نشان می دهد پیچیدگی چگونه از چند مکعب ساده که چند قانون پایه ای ریاضی را دنبال می کنند به وجود می آید. بازیکن باید یک الگوی آغازین از چند مکعب ایجاد کند، سپس رهایشان کند تا بر طبق قوانین ریاضی زیر تکثیر یابند و یا نابود شوند.

سلول های زنده:

اگر سلولی کمتر از دو سلول زنده در مجاورت خود داشته باشد نابود می شود.
اگر سلولی بیش از سه سلول زنده در مجاورت خود داشته باشد نابود می شود.
تنها سلول هایی که دو و یا سه سلول زنده در مجاورت خود دارند زنده می مانند.

سلول های مرده:

سلول های مرده ای که سه سلول زنده در مجاورت خود دارند زنده خواهند شد.

نتایج می توانند بر اساس طرح اولیه، بسیار متنوع باشند. بعضی به طرح های بسیار پیچیده و متفاوتی می رسند و بعضی دیگر رشد خواهند کرد و سپس در یک نقطه متوقف می شوند. در تمامی حالات، خروجی ها بر اساس قوانین ریاضی حاکم بر بازی مشخص می شوند و نه بر اساس انتخاب های خودآگاهانه بازیکن. این بازی ساده به ما نشان می دهد که هر سیستمی با تبعیت از قوانین خود و بدون دخالت خارجی می تواند خودش را اداره کند و به طور مستمر به سمت خروجی های پیچیده در حرکت باشد. در آدرس زیر می توانید شاهد چند ویدئوی کوتاه از گسترش و تعامل این اشکال پیچیده باشید که تنها طبق چند قانون ساده، طرح های بسیار حیرت انگیزی را به وجود می آورند.

FromBasiclaws.com

پیچیدگی نشان دهنده طراح نیست

مثال ساعت بسیار هدفمند و مؤثر عمل می کند، تنها به این دلیل که از قبل می دانیم که ساعت یک جسم طبیعی نیست و نمی تواند به خودی خود به وجود آید. اگر طراح واقعاً مسئول همه چیز بود، دیگر تفاوتی بنیادی مابین ساعت و یک قلوه سنگ وجود نمی داشت، چون هر دو توسط یک خالق هوشمند طراحی شده بودند و همین طور ما قادر نبودیم میان چیزی که از قبل طراحی شده و چیزی که طراحی

نشده، تمییز قائل شویم و این مفهوم منسوخ می شد. طرح و برنامه تنها در تقابل با پدیده هایی هستند که به طور طبیعی به وجود می آیند.

اگر پیچیدگی به خالق نیاز دارد، چه کسی خالق را خلق کرده است؟

احتمالاً این موضوع اساسی ترین ایراد بر ایده وجود طراح برای پیچیدگی است. فراخواندن یک خدا مشکل پیچیدگی را حل نمی کند بلکه مشکلی جدید می سازد. اگر واقعاً تمامی پدیده های پیچیده نیازمند یک خالق هوشمند باشند، پس چرا خود خالق شامل این قانون نمی شود؟ آیا ممکن نیست که این خالق پیچیده خود توسط یک خالق پیچیده تر خلق شده باشد و به همین ترتیب این حالت تا بی نهایت تکرار شود؟

پیچیدگی جهان موضوعی است که دانشمندان همواره در حال کاوشش هستند و ممکن است که ما هرگز به تمامی جواب ها نرسیم و این امر هیچ ایرادی ندارد و نباید باعث شود که ما به جای تلاش برای پیدا کردن جواب افسانه سرایی کنیم.

منابع:

- 1) Paley, William, and Matthew Eddy. Natural Theology: or, Evidences of the Existence and Attributes of the Deity, collected from the Appearances of Nature. Oxford: Oxford University Press, 2006.
- 2) Gardner, Martin. "Mathematical Games – The Fantastic Combinations of John Conway's New Solitaire Game 'Life.'" Scientific American 223, October, 1970, 120-23.

فصل 2

وجود خدا در کتب آسمانی اثبات شده است

بسیاری از مذاهب، متون مقدسی دارند که به عنوان واقعیت محض ستایش می شوند. چنین متونی مقدس در نظر گرفته شده و کتاب های آسمانی نامیده می شوند. معمولاً گفته می شود که این متون یا به طور مستقیم و یا به شکل الهام از جانب خدا آمده اند. بسیاری از مقلدین این ادیان بر این باورند که این متون وجود خدا را ثابت می کنند. قرآن و انجیل نیز به همین صورت هم به عنوان توجیه تاریخی حقایق و هم به عنوان راهنمایی برای مقلدین خوانده می شوند. مومنان کتاب مقدس خود را کامل و بی همتا می شناسند و این موضوع را دلیل بر حقانیت منشأ الهی آن می دانند.

در این استدلال، فرض از پیش اثبات شده در نظر گرفته می شود. مردمی که متون مقدس خود را شاهد می دانند، همان کسانی هستند که پیش از این هم بر این باور بودند که محتوای آن صحیح است. بدین شکل استدلال در دام مغالطه پنداشت پرسش (نوعی استدلال دوری) می افتد. مغالطه ای که در آن، سؤال در گزاره از پیش حکم را درست در نظر می گیرد (1). تفاوتی میان این مغالطه و گفتن این جمله که "درست است چون من ایمان دارم" وجود ندارد و به همین دلیل اعتباری به عنوان دلیل ندارد.

اسناد نمی توانند باعث اعتبار خودشان شوند

تنها به این دلیل که چیزی داخل کتاب نوشته شده است، باعث نمی شود آن نوشته صحیح باشد. در طی تاریخ میلیون ها افسانه و کتاب های فراوانی که مدعی بودند که حقیقت محض هستند وجود داشته اند اما نادرستی آنها ثابت گردید. وجود متون مذهبی نمی تواند به خودی خود دلیلی باشد بر صداقت آن چه در آن نوشته شده است. از این گذشته این متون سرشار از تناقضات هستند چراکه در نهایت این کتاب ها توسط انسان های جایز الخطا نوشته شده اند و گرچه ممکن است رد پای حقایق تاریخی در آن ها یافت شود اما از طرف دیگر مملو از غلو، گمانه زنی و افسانه می باشند.

متون مذهبی معمولاً متناقض و غلط هستند

در کتاب های الهی خطاهای درونی، تناقضات و بیان وقایع متفاوت به کرات به چشم می خورد و این موضوع به سادگی قابل فهم است؛ بدان سان که این کتاب ها در طی قرون متمادی توسط چندین نویسنده جمع آوری شده اند. اگر متن مذهبی سندی برای حوادث تاریخی می بود می بایست که میان شرح یک واقعه تا واقعه دیگر تناقضی وجود نداشته باشد.

بعضی از این وقایع در انجیل در تقابل با قوانین حاکم بر جهان هستند. برای مثال در پیدایش 1-19 گفته شده که خدا زمین و بهشت را در روز اول آفرینش خلق کرده است؛ ستاره ها، خورشید، ماه و سیاره های دیگر در روز چهارم، یک روز پس از خلق گیاهان دانه دار آفریده شدند. حتی اگر این حقیقت علمی را نادیده بگیریم که خورشید و ستارگان بسیار قبل تر از زمین و گیاهان وجود داشته اند، باز هم این ترتیب منطقی نیست، چرا که گیاهان برای رشد نیاز به نور خورشید دارند.

در قرآن نیز چندین خطای علمی واضح به چشم می خورد. برای مثال در سوره کهف، آیه 86 به تخت بودن زمین اشاره شده و این که خورشید از نقطه خاصی از زمین برمی آید و در نقطه دیگری فرو می نشیند. با در نظر گرفتن دانش موجود در زمان نوشته شدن قرآن وجود این گونه خطاها کاملاً طبیعی است اما چگونه خدای عالم که به همه چیز آگاه است چنین خطایی می کند؟ همان طور که می دانید این در حالی است که مسلمانان بر این باورند که آیه های قرآن همان سخنان مستقیم خداوند هستند که به محمد وحی می شده است.

بعضی دیگر از این خطاها، تناقضات درونی این متون هستند. برای مثال داستان رستاخیز که مسلماً از نگاه مسیحیان مهم ترین حادثه در انجیل است به چندین شکل مختلف گفته شده است. تنها چند نمونه از این تناقضات:

- در "متی" آمده که مسیح توسط یوسف اهل رامه دفن گردید (متی 27، 60 - 57) ولی در "اعمال رسولان" توسط گروهی دیگر دفن شد (اعمال رسولان 13، 29 - 27).
- متی (2:5-28) و مرقس (16:5) گفته اند که وقتی زن ها بر سر قبر رفتند یک فرشته دیدند، ولی لوقا (24:4) و یوحنا (20:12) گفته اند آن ها دو مرد یا فرشته را دیده اند.
- مرقس روز مرگ مسیح را یک روز پس از عید پسخ بیان کرد. (مرقس 14:15) ولی یوحنا (18-19) زمان این حادثه را یک روز قبل از عید پسخ می دانست.

زمانی که متن مذهبی حتی درباره یک واقعیت ساده مانند تاریخ مصلوب شدن مسیح نمی تواند به اجماع برسد چگونه می توان قبول کرد که حوادث تاریخی در آن با دقت بیان شده باشند، چه رسد به قبول الهام الهی این متون؟

در نظر مسلمانان کتاب آسمانی ایشان، قرآن، کتاب کاملی است و بسیاری از ایشان بر این باورند که قرآن درباره بسیاری از اختراعات و اکتشافات مدرن از پیش آگاهی داشته و آن را پیش بینی کرده است. این ادعاها به عنوان یک استدلال شک بر انگیز هستند: مؤمنان معاصر توضیحات علمی را پس از کشف شدن به قرآن نسبت می دهند. اگر قرآن واقعاً شامل این اکتشاف های علمی بود چندی از این مؤمنان بی شمار که قرآن را بارها مطالعه کرده بودند، قبل از دیگر دانشمندان این حقایق را کشف می کردند. این حقیقت که هیچ یک از این پیش بینی های علمی تا زمانی که توسط دانشمندان نشان داده نشده اند، در تفاسیر قرآن ظاهر نگردیدند باعث می شود که این ادعاها بسیار مشکوک باشند.

متون مذهبی توسط بشر نوشته شده اند و جایز الخطا می باشند

یک توضیح ساده برای خطاهای موجود در قرآن و انجیل وجود دارد: این متون توسط انسان های عادی نوشته شده اند و در خیلی از موارد دهه ها و یا حتی صدها بعد از حوادث توضیح داده شده، با کنار هم چسباندن روایات به تحریر درآمدند. همچنین به یاد داشته باشید که بسیاری از فصل های انجیل در واقع بی نام هستند. نام هایی همچون مرقس، لوقا، متی و یوحنا در واقع توسط کاتب ها و ویرایشگران به انجیل اضافه شده اند و هویت اصلی نویسنده ها نامعلوم است (2).

دانشمندان مسیحی تخمین می زنند که قدیمی ترین بخش انجیل نامه های پولس تقریباً 20 سال پس از تاریخی است که او ظاهراً مصلوب گردید. پولس در هیچ یک از حوادث توضیح داده شده حضور نداشت و شخصاً مسیح را نمی شناخت و حتی انجیل ها هم بین 30 تا 70 سال پس از تاریخ ادعایی مرگ مسیح نوشته شده اند.

مردم هم عصر مسیح انسان های عادی و بی سواد بودند که به زبان آرامی سخن می گفتند و قادر به نوشتن و خواندن نبودند. به همین دلیل داستان ها به صورت شفاهی انتقال می یافتند. همانند شایعات این تاریخ های شفاهی هم محکوم بودند به این که در گذر زمان آب و تاب داده شوند، جزئیاتشان تغییر کنند و واقعیات مهمشان فراموش گردند و این گونه تغییر شکل می یافتند. همانند هر افسانه دیگری، از نبرد تروا تا داستان رستم، این قصه ها هم بیش تر از این که تاریخ محض باشند ارزش ادبی دارند.

منابع:

- 1) Bennett, Bo. "Begging the Question." Logically Fallacious: The Ultimate Collection of over 300 Logical Fallacies. EBookit.com, 2012.
- 2) Ehrmann, Bart D. Jesus, Interrupted: Revealing the Hidden Contradictions in the Bible (And Why We Don't Know About Them). New York: HarperOne 2009.

فصل 3

بعضی حوادث، غیرمعمول و معجزه آسا هستند و این معجزات وجود خدا را ثابت می کند

قبل از بحث کامل درباره معجزه بهتر است که به اختصار توضیح داده شود که معجزه به چه معنی است. لغت نامه انگلیسی Collins معجزه را این گونه معنی می کند: "حادثه ای که در تقابل با قوانین دایره بر طبیعت است و به علتی ماوراءالطبیعی نسبت داده می شود". برای این که چیزی به عنوان معجزه شناخته شود باید فراتر از یک اتفاق بعید آماری و از نظر فیزیکی بدون دخالت ماوراءالطبیعه غیرممکن باشد.

این معنی "معجزه های واقعی" را از حوادثی که تنها از نظر آماری نادرند جدا می سازد. حوادث متأخر به خاطر نایاب بودنشان قابل توجه هستند، اما هنوز در چهارچوب قوانین طبیعی قرار می گیرند. برای مثال بیماری که از یک مریضی لاعلاج نجات می یابد تنها نشان می دهد که یا بیماری به طور کامل درک نشده و یا تشخیص دقیق نبوده است. شناخت ما از دنیای طبیعی بدون نیاز به آن که تمام دانش خود از جهان را به طور کامل رها کنیم، می تواند توسط علوم جدید اصلاح شود.

یک علت ناشناخته به معنی مداخله الهی نیست

برای بررسی موردی معجزات ادراکی بیابید اعتقاد به خدای تندر را که در بعضی از فرهنگ ها وجود داشته بررسی کنیم. در طول تاریخ و در سرتاسر تمدن ها و قاره های گوناگون خداهای رعد فراوانی وجود داشته اند(1). در اکثر موارد خداوند مستقیماً رعد و برق را می آفرید. برای مثال زئوس آدرخش را پرت می کرد و یا بال های پرنده رعد و برق می تپیدند. اگرچه تندر در دیرباز احتمالاً برای مؤمنان یک اتفاق معجزه آسا بوده و به توضیحی الهی احتیاج می داشته، اما امروزه زمانی که علت های علمی رعد و برق به خوبی شناخته شده اند دیگر این افسانه ها ابلهانه و منسوخ می باشند.

نسبت دادن این گونه حوادث اسرار آمیز به علت های ماوراءالطبیعی، نمونه ای از مغالطه توسل به جهل است(2). در این مغالطه شخص با وجود آن که برای گفته خود هیچ دلیل و مدرکی ارائه نمیکند، یک گزاره را صحیح می خواند، چراکه برای آن نقیض وجود ندارد. از این مغالطه این گونه استدلال می شود که: نقیضی برای "الف" وجود ندارد بنابراین "ب". به عبارت دیگر، چون توضیحی برای این اتفاق وجود ندارد پس کار خداست.

تصور کنید که من ادعا می کنم که خورشید نیروی خود را از ترلیون ها باطری قلمی دریافت می کند و شما ادعا می کنید که این حرف ابلهانه است. در پاسخ از شما می خواهم توضیح دهید که خورشید انرژی خود را از کجا دریافت می کند. احتمالاً شما جواب را نمی دانید یا فرض کنید که کسی هم تاکنون

منبع انرژی خورشید را کشف نکرده باشد. آیا منطقی خواهد بود که این فقدان دانش را به عنوان شاهدهی برای ادعای من در نظر بگیریم؟

مشکل دیگر در نسبت دادن حوادث اسرارآمیز به منشأ ماوراءالطبیعی آن است که این استدلال‌ها ابطال‌ناپذیر و بدون وجود شاهد و گواه بی ارزش می‌باشند. برای مثال به هیچ شکل نمی‌شود وجود اسب‌های آبی غول‌پیکر ضد گرما را در نزدیکی مرکز زمین رد کرد. اما ناتوانی ما در رد این گونه ادعاها باعث نمی‌شود که آن‌ها صحیح باشند. زمانی که کسی ادعایی ابطال‌ناپذیر می‌کند، زحمت اثبات نیز به دوش همین شخص است.

برای تمامی حوادثی که توضیحی برایشان وجود ندارد، می‌شود به تعداد نامحدودی توضیحات ابطال‌ناپذیر ارائه کرد. ولی هیچ یک از آن‌ها لزوماً صحیح نمی‌باشند. در حالی که شخصی معجزه را به خدا نسبت می‌دهد، شخصی دیگر آدم فضایی‌ها را مسئول این اتفاق می‌داند. در چنین حالتی بدون وجود شاهد برای اثبات ادعایشان، هر دو ادعا به یک میزان پوچ و بی‌معنی هستند.

بارها پیش آمده که حوادثی که در ابتدا معجزه آسا به نظر می‌آمدند، پس از مدتی توضیحات منطقی برایشان یافت شده است. برای مثال تجارب نزدیک به مرگ به عنوان شاهدهی از زندگی پس از مرگ برداشت می‌شوند. معمولاً شخص در طی این تجارب احساس می‌کند که از بدنش خارج شده و از بالا به آن نگاه می‌کند و یا این که در حال رد شدن از یک تونل تاریک به سمت روشنایی است. بعضی دیگر صدای عزیزان از دست داده خود را می‌شنوند. گاهی اوقات نیز این صداها بی‌جسم، شخص را وادار به بازگشت از این روشنایی می‌کنند، روشنایی که ایشان زندگی پس از مرگ می‌دانند.

این توضیحات می‌توانند قانع‌کننده باشند و برای خود شخص نیز بسیار واقعی هستند. با این حال شواهد علمی به یک مکانیزم بیولوژیکی در پشت این واکنش‌ها اشاره می‌کنند. دانشمندان توانسته‌اند با تحریک قسمت‌های خاصی از مغز انسان، تجربیات مشابهی را خلق کنند(3).

تنها به این دلیل که علت یک حادثه بلافاصله مشخص و قابل درک نیست نباید منشأ آن را خارج از جهان مادی دانست. شاید نیاز باشد که برای درک این حوادث تحقیق بیش تری انجام شود و شاید هم هرگز نتوانیم کاملاً آن را بفهمیم.

بسیاری از حوادث ذاتاً بی‌معنی هستند

مغز انسان به شکلی طراحی شده است که حتی در اصوات بی‌معنی و تصادفی هم الگوها را شناسایی می‌کند. مایکل شرمر Michael Shermer این قابلیت مغز انسان را در مقاله‌ای در مجله علمی "Scientific American 2008" الگوگرایی (یافتن الگوهای معنی‌دار در اصوات بی‌معنی) نامید(4). طبق نظر شرمر این تمایل مغز انسان به سمت شناسایی الگوها و ارجاع روابط علی، با توجه به توانایی ما در زنده ماندن در طبیعت، حیاتی بوده و چیزی است که ما در آن به شکلی عالی تکامل یافته‌ایم. شرمر نظر خود را در Ted Talk 2010 این گونه توضیح می‌دهد: "تصور کن که سه میلیون سال قبل است و تو یک هومینید هستی که در دشت‌های آفریقا قدم می‌زنی. ناگهان صدای خش

خشی از علفزار می شنوی. آیا این صدای قدم های یک حیوان درنده است و یا تنها صدای باد بوده است؟ تصمیم شما در این لحظه می تواند مهم ترین تصمیم زندگی تان قلمداد شود. اگر فکر کنید که این صدا، صدای یک حیوان درنده است و سپس مشخص شود که تنها صدای باد بوده است، شما مرتکب یک اشتباه ادراکی ولی بی زیان شده اید. از طرف دیگر اگر فکر کنید این صدا صدای باد است و سپس خلاف آن ثابت شود، شما تبدیل به ناهار خواهید شد و حماقت شما باعث می شود که ژن های تان به نسل بعدی انتقال نیابد و برای همیشه نابود گردند". این مثال نشان میدهد که چگونه انتخاب طبیعی از ارجاع علت میان حوادث طرفداری میکند(5). هانا کوکو و کوین فارست Hanna & Kevin R Forest در مقاله ای به نام "فرگشت رفتارهای خرافاتی و خرافات گونه" در ژورنال علمی "Proceedings' of the Royal society B 2008" استنتاج کرده اند که:

"ناتوانی افراد - انسان ها و غیره - در تعیین احتمالات علی تمامی حوادثی که در پیرامون آن ها رخ می دهند ایشان را به ادغام پیوستگی های علی و غیر علی مجبور می کند. از این جا به بعد منطق فرگشتی خرافات واضح می گردد. انتخاب طبیعی، استراتژی هایی را برمی گزیند که در آن جاندار تمایل بیش تری به سمت ادراک ارتباطات علی غلط و فراوان دارد و این گونه ژن هایی که برای بقاء و تولید مثل ضروری هستند به نسل های بعد انتقال می یابند"(6).

در دنیای حیوانات این نوع یادگیری از طریق ارتباط دادن بسیار رایج است. و اما انسان ها، توانایی ما در شناسایی الگوها بسیار پیچیده است و متأسفانه مغز ما می تواند به آسانی فریب داده شود و الگوهای را ببیند که وجود ندارند. برای مثال: یافتن اشکال در ابرها، دیدن چهره بر روی سطح چوب و شنیدن صدای افراد در صدای سفید.

همچنین ما در نسبت دادن معنی به چیزها عجول هستیم، حتی اگر آن اتفاق ذاتاً بی معنی باشد. به عنوان انسان (موجوداتی بسیار احساسی که روابط شخصی بسیار مستحکمی با یک دیگر دارند و گاهی عمیقاً غمخوار یک دیگر هستند) خود را به الگوهای ادراکی غلط می چسبانیم تا این که احتمالاً این گونه بتوانیم برای مصیبت ها و موفقیت های خود معنی بسازیم و به نوعی این احساس به ما دست دهد که در موقعیت هایی که خارج از کنترل ما هستند می توانیم به یک راه حل قابل اعتماد (خدا) رجوع کنیم(7).

این رفتارها نشان می دهند که چرا انسان ها تمایل بالایی به قبول معجزات دارند و چرا نباید قبول تجربیات معجزه آسا را صحیح پنداشت. بدون داشتن شواهد مستدل برای اثبات وجود و علت معجزات، این گونه حوادث نمی توانند وجود خدا را اثبات کنند.

اتفاقات غیر محتمل گواهی بر ماوراءالطبیعه نمی باشد

بسیاری از انسان ها وقتی یک اتفاق بسیار غیرمحتمل را مشاهده می کنند، آن را به ماوراءالطبیعه ربط می دهند و به جای گشتن به دنبال دلایل طبیعی، آن را معجزه در نظر می گیرند. ولی با اندکی مطالعه درباره صفات ابتدایی قوانین احتمالات، مشخص می گردد که حتی حوادث بسیار غیر محتمل نیز دائماً رخ می دهند(8). نمونه های فراوانی وجود دارند که نشان می دهند حوادثی که احتمال وقوعشان بسیار پائین است معجزه آسا نمی باشند و در واقع همه جایی هستند. ریاضی دانی به نام J. E.

LittleWood بیان کرده است که هریک از ما باید انتظار داشته باشیم که ماهانه حوادثی با احتمال یک در میلیون برای ما رخ دهند. نادیده گرفتن تعداد نجومی اتفاقاتی که ما بی ارزش می دانیمشان باعث ناتوانی ما در تشخیص وقوع حوادث غیرمحمول است. حوادثی که در نظر ما قابل توجه هستند، مانند برنده شدن در بخت آزمایی یا بیدار شدن توسط زنگ مادرتان و هم زمانی آن با دیدن این رویا که مادرتان با شما تماس گرفته است، تنها کسر ناچیزی هستند از اتفاقات بی معنی بی شماری که احتمال وقوعشان به همین میزان و یا حتی کم تر است، مانند شناس دیدن زنگ مادر و تمام شدن شیر در ساعت هفت صبح پنج روز بعد. همان طور که آمار شناسی به نام David S. Hand توضیح می دهد: "زندگی پر است از حوادث کوچک و بزرگ و با تعداد بالای حوادثی که از این میان برای ما رخ می دهند، باید انتظار اتفاق های شگفت آور را داشت، هرچند هر یک از این اتفاق ها زمانی که جداگانه بررسی شوند به طور باور نکردنی بعید خواهند بود."

بعد از مشاهده حوادثی که احتمال وقوع شان بسیار پایین است، ممکن است به این فکر بیافتیم که قوانین حاکم بر طبیعت شکسته شده اند و برای منطقی جلوه دادن این حوادث به استفاده از توضیحات ماوراءالطبیعی مبادرت ورزیم. ولی هر اندازه هم که یک اتفاق بعید باشد، به این معنی نخواهد بود که توجیهاات غیر طبیعی محتمل تر هستند. مخصوصاً باید در نظر داشته باشیم که با قبول چنین توجیهااتی عملاً با این موضوع موافقت کرده ایم که مدل های علمی طبیعت که به طور مداوم و دقیق حوادث طبیعی فراوانی را توضیح داده و پیش بینی کرده اند، تنها به این دلیل که ما شاهد یک اتفاق غیر محتمل بوده ایم، اشتباه هستند. علاوه بر این، تحلیل و بررسی دقیق این گونه "معجزات" هرگز به ما گواهی از وجود ماوراءالطبیعه نشان نداده است، بلکه در واقع در خیلی از موارد ثابت گردید که چیزی بیش از حقه های بی ارزش شعبده بازی، توهمات و درک غلط اولیه از پدیده های طبیعی نبوده اند(9).

منابع:

- 1) Jordan Micheal. Dictionary of Gods and Goddesses. Second ed. New York: Facts on File, 2004.
- 2) Bennett, Bo. "Argument from Ignorance." Logically Fallacious: The Ultimate Collections of Over 300 Logical Fallacies. EBookIt.com, 2012.
- 3) Blanke, Olaf, Sebastian Dieguez. "Leaving body and life behind: Out-of-body and near-death experience: Cognitive neuroscience and neuropathology (2009): 303-305.
- 4) Shermer, Michael. "Patternicity: Finding Meaningful patterns in Meaningless Noise." Scientific American. November 17, 2008. Accessed September 1, 2014.
- 5) Shermer, Michael. "The Pattern behind Self-deception." Ted. February 1, 2010. Accessed September 4, 2014.

6) Foster, Kevin R., and Hnna Kokko, "The evolution of superstitious and superstition-like behavior." *Proceedings of the Royal SocietyB: Biological Sciences* 276, no. 1654 (2009): 31-37.

7) Shermer, Michael. *The Believing Brain: From Ghosts and Gods to Politics and Conspiracies---How We Construct Beliefs and Reinforce Them as Truths*. St. Martin's Griffin, 2012.

8) Hand, D. J. *The Improbability Principle. Why Coincidences, Miracles, and Rare Events Happen Every Day*. Scientific American, 2014.

9) Nickell, Joe. *Looking for a Miracle: Weeping Icons, Relics, Stigmata, Visions & Healing Cures*. Buffalo, N.Y.: Prometheus Books, 1999.

فصل 4

اخلاق ریشه در وجود خدا دارد و بدون وجود خدا ما انسان های خوبی نخواهیم بود

معمولاً دین به عنوان الگویی برای رفتار و کردار اخلاقی و صحیح شناخته می شود. بسیاری از کتاب های مقدس حاوی قوانینی هستند که به مردم امر می کنند که برای رسیدن به بهشت و یا زندگی سعید مشابهی پس از مرگ، چگونه زندگی کنند و کوتاهی در پیروی از این قوانین عذاب و تبعید در پی خواهد داشت و کسی که این دستورات را انجام می دهد و "خدایی" است، به عنوان انسانی صالح و اخلاق مدار شناخته می شود. این در حالی است که خداناباوران معمولاً با بدگمانی دیگران مواجه می شوند. زیرا که نهایتاً بدون وجود خدایی که به ما بگوید که چگونه رفتار کنیم چه چیزی می تواند جلوی ما را بگیرد که هرکاری را که دوست داریم انجام ندهیم؟ طبق یک نظر سنجی که توسط روان شناسان کانادایی انجام شد، مشخص گردید که آتنیست ها در آمریکا و کانادا جزء کسانی هستند که کم ترین میزان اعتماد به آن ها می شود حتی کم تر از متجاوزان جنسی(1)!

ولی در واقعیت هیچ مدرکی دال بر غیر قابل اعتمادتر و بی اخلاق تر بودن خداناباوران، به عنوان یک گروه انسانی، نسبت به دیگر گروه های انسانی وجود ندارد. همان طور که مسلمانان و مسیحی های متقلب و نادرست وجود دارند، خداناباوران هم می توانند انسان های درستی نباشند و در مقابل خداناباوران شرافتمندی وجود دارند که همانند بعضی از انسان های مذهبی سرمشق فضایل اخلاقی می باشند.

درحقیقت به نظر می آید که ادیان باعث ترغیب خشونت می شوند(3)(2). هرچند که این موضوع پیوسته بر یک رابطه سببی مستقیم میان دین و خشونت دلالت نمی کند اما با این گفته که اخلاقیات ریشه در وجود خدا دارد در تناقض است.

اخلاقیات تغییر می کنند و از مد می افتند

متون مذهبی معمولاً قدیمی اند و ارزش های عصری را بازتاب می کنند که این متون در آن زمان نوشته شده اند. با گذر زمان دیدگاه ما نسبت به آن چه پذیرفتنی است، همپای ترقی فرهنگ تغییر می یابد و باعث می شود بسیاری از آیه های قرآن و انجیل منسوخ و مشکل ساز گردند. برای مثال برده داری را در نظر بگیرید، اگرچه هنوز هم انسان هایی وجود دارند که از نظر ایشان برده داری کاری اخلاقی است، اکثریت غریب به اتفاق مسیحیان با حق مالکیت یک انسان دیگر مخالفند. با این وجود، انجیل شامل متون فراوانی است که با جزئیات فراوان، قوانین صحیح برده داری را توضیح می دهد. برای مثال در عهد عتیق، لاویان 46-44:25، توضیح داده می شود که شما می توانید از ملت های همسایه خود برده خریداری کنید، ولی نمی توانید از ملت خود به بردگی بگیرید "اما اجازه دارید بردگانی از اقوامی که در

کنار شما ساکنند خریداری کنید و همچنین می توانید فرزندان غربیانی را که در میان شما ساکنند بخرید، حتی اگر در سرزمین شما به دنیا آمده باشند". در خروج (21-20: 21) به شکلی سودمندانه تصریح می شود که اگر صاحب برده غلام یا کنیز خود را با چوب بزند باید مجازات شود. البته تنها زمانی که برده پس از چند روز بمیرد: " اما اگر آن غلام یا کنیز چند روزی پس از کتک خوردن زنده بماند، اربابش مجازات نشود زیرا آن غلام یا کنیز به او تعلق دارد ".

برده داری تنها عمل سؤال برانگیز در انجیل نیست که از آن چشم پوشی شده است. در زمان نوشته شدن انجیل از مجازات مرگ هم کاملاً آزادانه استفاده می شد و مرگ مجازات محبوبی برای گناهان عهد عتیق بود. تخلفاتی همچون: زنا (لاویان 20:10)، هم جنس گرایی (لاویان 20:13)، دروغ گفتن در مورد بکارت (تثنیه 21-13: 22)، سرپیچی از آیین سبت (خروج 15-14: 31)، لعنت کردن پدر و مادر (خروج 21:17) و غیره شامل مجازات مرگ می شوند.

در تعالیم اسلامی نیز به وضوح بیان شده که هر کسی از دین اسلام خروج کند، باید کشته شود. در معتبرترین و قابل اعتمادترین کتاب های حدیث، که از منابع اصلی قوانین و اخلاقیات اسلامی می باشند، از محمد نقل شده که او خواستار مجازات مرگ برای مرتدین است:

پیامبر گفته است: "حلال نیست خون فرد مسلمانی ریخته شود که گواهی می دهد معبودی جز خدا نیست و من فرستاده خدا هستم جز به سه علت: جان در برابر جان، متأهل زناکار و کسی که دینش را رها می کند و جمع مسلمانان را ترک می کند." (صحیح بخاری 6/3125، شماره 6484)

قرآن از کتک زدن زنانی که نافرمانی می کنند نیز طرفداری می کند:

"مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است به واسطه آن برتری که خدا برای بعضی بر بعضی مقرر داشته و از آن جهت که از مال خود نفقه می دهند، پس زنان شایسته مطیع شوهران و در غیبت آنان حافظ حقوق آن ها باشند. از آن رو که خدا هم حقوق زنان را حفظ فرموده است و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید پند و اندرز دهید و اگر مؤثر واقع نشد دربستر از آن ها دوری نمایید و (اگر باز مطیع نشدند)، آنان را به زدن تنبیه کنید چنان چه اطاعت کردند دیگر راهی بر آن ها مجوید که خدا بزرگوار و عظیم الشأن است. (النساء: 34)

البته بسیاری از مذهبپون سریعاً با گفتن این جمله که نقل قول هایی همچون متون بالا از متن اصلی خود جدا شده اند، از کتاب مقدس خود دفاع می کنند و ادعایشان این است که منتقدین دین، آیه های قبل و بعد را نادیده می گیرند و این گونه آیه ها معنی متفاوتی پیدا می کنند. با این حال بسیاری از منتقدین در واقع وقت زیادی صرف تحلیل بسیار دقیق این آیه ها در ارتباط با متن کرده اند. ما به شما توصیه می کنیم که از هیچ یک از این آیه های ذکر شده بدون مطالعه متن ضمیمه در مناظرات خود استفاده ننمایید. جالب است که بسیاری از مؤمنین زمانی که آیه ای عشق، نیکوکاری و یا هر جنبه مثبت دیگری از آن متن مذهبی را توصیف می کند خواستار متن ضمیمه نمی شوند. مؤمنین تنها زمانی که آیه ها بر ایشان ناخوشایند هستند، آن ها را جدا شده از متن می دانند.

اگرچه ممکن است مجازات و اعمال ذکر شده با اخلاقیات زمان زندگی نویسنده در تضاد نباشند، اما این امر باعث قابل قبول شدن این رسوم فرهنگی در زندگی امروزه ما نمی گردد. ما انسان ها امروزه

مردی را که به خاطر باکره نبودن همسرش او را می کشد به عنوان یک انسان درستکار ستایش نمی کنیم ، بلکه او را به جرم قتل مجازات خواهیم کرد. اگر اخلاقیات واقعاً ریشه در خدایی قادر و جبار می داشت، نمی بایست با گذر زمان تغییر کند.

معمای اثوفرون

آیا افعال تنها به این دلیل که خدا می گوید اخلاقی اند؟ و یا خدا دستورهای خاصی را به دلیل ذات اخلاقیشان می دهد؟ این سؤال هسته اصلی معمای اثوفرون است. معمایی که در قلب مباحث مذهبی ای قرار می گیرد که در باب منشأ الهی اعتبار اخلاقیات رأی می زنند(4). اگر اخلاقیات از خواست خدا منفصل باشد، دیگر نیازی به تکیه به خدا برای درستکار بودن نیست. شخص می تواند مستقلانه و بدون باز خورد الهی، معیاری برای رفتار و کردار صحیح داشته باشد. از طرفی دیگر اگر خداوند اخلاقیات را با گفتن آنکه چه چیز درست و چه چیز نادرست است، خلق کند پس در واقع این نمی تواند اخلاقیات باشد بلکه استبداد محض است. این گونه اخلاقیات تبدیل می شود به پیروی کورکورانه از بوالهوسی خالق.

خداوند یا ناتوان است و یا بد خواه و یا وجود خارجی ندارد

اکثر ادیان مدعی وجود یک خدای قادر، مهربان و خیرخواه می باشند. اما واقعیت با این ادعا در تناقض است. اتفاقات وحشتناکی برای مردم رخ می دهد. برای مثال مرگ غم انگیز کودکان درسین خردسالی، از بین رفتن یک روستای کامل توسط بلایای طبیعی و یا مرگ مردم به واسطه تصادفات و بیماری ها. این اتفاقات بیش تر نشان دهنده یک خدای ناتوان، ظالم و یا معدوم هستند تا خدای درستکار و رحیم.

و بدتر از این ها تصور مکانی است به نام جهنم، جایی که در آن کافران تنها به دلیل ایمان نداشتن به خدا برای همیشه در عذاب خواهند بود. درحقیقت ظاهراً این عذاب شامل دین دارانی که خدای غلطی را می پرستند نیز می شود. اگر مسیحیت دین برحق باشد تمامی مسلمانان، هندوها، بودیست ها و یهودیان برای همیشه در آتش جهنم خواهند سوخت، (یوحنا36-18: 3)، (شالونیکیان 10-6: 1) و(مکاشفه 21:8) و ادیان دیگر که مفهوم جهنم را دارا می باشند، عذابی مشابه برای پیروان ادیان دیگر قائل هستند، برای مثال اسلام :

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست، و او در آخرت از زیانکاران است.

(سوره آل عمران، آیه 85)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا تَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا

انان که به آیات ما کافر شدند به زودی در آتش دوزخشان در افکنیم که هر چه پوست تن آن ها بسوزد آنان را پوست دیگری جایگزین کنیم تا (سختی) عذاب را بچشند، که همانا خدا مقتدر و کارش از روی حکمت است.

(سوره النساء آیه 56)

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۗ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

آنان که قائل به خدایی مسیح پسر مریم شدند محققاً کافر گشتند، در حالی که خود مسیح گفت: ای بنی اسرائیل، خدایی را که آفریننده من و شماست بپرستید، که هر کس به خدا شرک آرد خدا بهشت را بر او حرام گرداند و جایگاهش آتش دوزخ باشد، و ستمکاران را هیچ کس یاری نخواهد کرد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ۗ ثَلَاثَةٌ ۗ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ ۗ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

البته آنان که گفتند خدا یکی از سه (عنصر تشکیل دهنده خدا) است کافر گردیدند، و حال آنکه جز خدای یگانه خدایی نیست. و اگر از این گفتار (تثلیث) زبان نبندند، البته آن کافران را عذابی دردناک خواهد رسید.

(سوره المائده آیات 72-73)

وَدَرَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۗ وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبَسَّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ ۗ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا ۗ أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا ۗ لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

و آنان را که دین خود را بازیچه و سرگرمی گرفتند و زندگانی دنیا آن ها را فریب داد به حال خود واگذار، همین قدر (آن ها را) به این قرآن تذکر ده، تا مبادا کسی به عمل خود عاقبت گرفتار شود و او را جز خدا دادرس و شفیع نباشد، و اگر هر چه (برای آسایش خود از عذاب) فدا دهد از او نپذیرند. آن ها همان کسانی هستند که عاقبت به کیفر اعمالشان به هلاکت می‌رسند و به کیفر کفرشان شرابی از حمیم جهنم و عذابی دردناک دارند.

(سوره الانعام آیه 70)

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ

و اهل دوزخ بهشتیان را آواز کنند که ما را از آب های گوارا یا از نعم بهشتی که خدا روزی شما کرده بهره مند کنید. آن ها پاسخ دهند که خدا این آب و طعام را بر کافران حرام گردانیده است.

(سوره الاعراف آیه 50)

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

و اگر بنگری سختی حال کافران را هنگامی که فرشتگان جان آن ها را می گیرند و بر روی و پشت آن ها می زنند و (می گویند) بجشید طعم عذاب سوزنده را!

(سوره الانفال، آیه 50)

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ ۗ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا ۗ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا

و هر که را خدا رهنمایی کند آن کس به حقیقت هدایت یافته و هر که را به گمراهی واگذارد دیگر جز خدا هیچ (رهنما و) دوست و نگهبانی بر آن ها نخواهی یافت و چون روز قیامت شود بر روی صورت (بکشانیم و) کور و گنگ و کر محشورشان خواهیم کرد؛ به دوزخ مسکن کنند که هرگه آن دوزخ آتشش خاموش شود باز شدیدتر بر آن ها سوزان و فروزان کنیم.

ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَلْنَا لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

این است کیفر آن کافران چون به آیات ما کافر شدند و گفتند: آیا پس از آن که ما استخوانی پوسیده و غباری پراکنده شویم از نو باز برانگیخته می شویم؟

(سوره الاسراء، آیات 97-98)

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُم مَّا شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ۗ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا ۗ وَإِنْ يَسْتَعِينُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ ۗ بِنَسِ الشَّرَابِ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا

و بگو: دین حق همان است که از جانب پروردگار شما آمد، پس هر که می خواهد ایمان آورد و هر که می خواهد کافر شود، ما برای کافران ستمکار آتشی مهیا ساخته ایم که شعله های آن مانند خیمه های بزرگ گرد آن ها احاطه کند و اگر (از شدت عطش) شربت آبی درخواست کنند ، آبی مانند مس گداخته سوزان به آن ها دهند که روی ها را بسوزاند و آن آب بسیار بد شربتی و آن دوزخ بسیار بد آسایشگاهی است.

(سوره الکهف، آیه 29)

هَذَا خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ نِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ

این دو [گروه] دشمنان یکدیگرند که در باره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند و کسانی که کفر ورزیدند جامه هایی از آتش برایشان بریده شده است [و] از بالای سرشان آب جوشان ریخته می شود

يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ

آنچه در شکم آنهاست با پوست [بدن]شان بدان گداخته می گردد

وَأَلَّهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ

و برای [وارد کردن ضربت بر سر] آنان گرزهایی آهنین است

لَمَّا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

هر بار بخواهند از [شدت] غم از آن بیرون روند در آن باز گردانیده می شوند [که هان] بچشید عذاب آتش سوزان را

(سوره الحج، آیات 22-19)

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ

و اهل دوزخ به خازنان جهنم گویند: از خدای خود بخواهید که روزی عذاب ما را تخفیف دهد.

قَالُوا أَوَلَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُم رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

آن ها پاسخ دهند که آیا پیغمبران شما با معجزات و ادله روشن برای (هدایت) شما نیامدند؟ دوزخیان گویند: آری آمدند (ما پیروی آنان نکردیم و بدین روز سیاه افتادیم). پس خازنان جهنم گویند: اینک هر چه می‌خواهید دعا (و ناله) کنید، که دعای کافران جز در ضلالت (و زیان) نخواهد بود.

(سوره غافر، آیات 50-49)

یک خدای مهربان مطلق مطمئناً فرزندان خود را به خاطر به دنیا آمدن در جامعه ای که اعضای آن خدای اشتباهی را می پرستند، از کتاب مقدس اشتباهی پیروی می کنند و یا نوع اشتباهی از آیین های کلیسا را انجام می دهند به عذابی بی پایان محکوم نمی کند.

سم هریس Sam Harris در یک مناظره در باب اخلاقیات و مسیحیت، به دو معیاری بودن خدای نیکخواه مطلق اشاره می کند(5). هنگامی که اتفاق خوبی برای یک مؤمن می افتد معمولاً آن را به خدا نسبت می دهد و زمانی که یک فاجعه رخ می دهد، مؤمن معمولاً می گوید که اراده و خواست خداوند

رمزآلود است و ما انسان های فانی قادر به درک آن نیستیم. این دو ادعا در تناقض با یک دیگرند: اگر نیت خدا غیرقابل درک است، چگونه می توانیم مطمئن باشیم که خدا نهایتاً خیرخواه است. مطمئناً این گفته ها نمی توانند ستون محکمی برای این ادعا باشند که خدا منبع غائی اخلاقیات است.

یک توضیح طبیعی برای اخلاقیات

هر اندازه که ما عمیق تر روابط انسانی را می پوییم، این موضوع روشن تر می شود که اخلاقیات می تواند خارج از دین وجود داشته باشد و در واقع محدود به انسان نیز نمی باشد. رفتار نوع دوستانه در دنیای حیوانات نیز مشاهده می شود. مخصوصاً در میان جانورانی با ساختار های پیچیده اجتماعی (6).

مغز ما به شکلی در استراتژی های رفتاری فرگشت یافته است که بتواند ژن های ما را به نسل بعد انتقال دهد و همین باعث به وجود آمدن خواست های خود خواهانه گردیده که بقای نسل ما را تضمین می کنند. اما از طرف دیگر، امیال نوع دوستانه همچون همدردی و عدالت خواهی نیز میوه و ثمره همان درخت می باشند. این گونه خواست ها و احساسات طبیعی، با افزایش همکاری میان افراد، باعث ارتقای شانس بقای ژن های ما گردیدند (7).

جانوران اجتماعی همچون انسان ها، به این دلیل که مغزشان به گونه ای تکامل یافته که علاوه بر بقای خودشان به بقای خویشاوندان ژنتیکی خود نیز واکنش نشان می دهد، با هموعان خود به طور ویژه ای رفتار می کنند. مغز ما احساساتی نهادینه شده، همچون همدردی و عدالت خواهی را خلق می کند تا که ما این گونه رفتار کنیم (7). همان طور که سمیر اکاشا Samir Okasha از دانشکده فلسفه دانشگاه Bristol توضیح می دهد: "برخلاف آنچه که معمولاً فکر می شود، یک رویکرد فرگشتی در مورد رفتار بشر به این دلالت نمی کند که انسان ها تنها بر اساس سود شخصی تحریک می شوند. یکی از استراتژی هایی که باعث ازدیاد ژن های خود خواه در نسل بعد می شود، همان خود خواه نبودن انسان از نظر روان شناختی است" (6).

ژن های ما هوشیار نیستند و این دوراندیشی را نداشتند که برای بیشینه ساختن شکوفایی جوامع مدرن انسانی، امیال ما را بهینه بسازند، از این رو وابستگی کامل به خواست های نوع دوستانه، ایده آل نخواهد بود. اما انسان ها دارای توانایی دور اندیشی هوشیارانه می باشند و بدین ترتیب قادرند که مجموعه ای جامع تر از الگوهای اخلاقی بیافرینند.

الگوهای اخلاقی نهایتاً، آن گونه که ما می شناسیمشان همان قراردادهای اجتماعی می باشند و ذاتاً به شرایط فرهنگی گره خورده اند و ممکن است که با گذر زمان تغییر یابند. با این وجود منبع این الگوها، عواطفی همچون هم دردی نسبت به هموعان هوشمند خودمان و خواست زندگی در یک جامعه تعاونی و آرام است. ساختارهای اجتماعی بنا شده بر این گونه خواست ها در بهترین حالت، طوری طراحی شده اند که شکوفایی انسانی را با تحریک این خواست ها توسط امیال فرگشتی، بیشینه سازند. با در نظر گرفتن این حقیقت که این امیال ذاتاً از حالت مغز ما متأثرند، می شود نتیجه گرفت که برای افزایش سطح شادی اکثریت مردم، بهترین راه حل درک علمی چگونگی کارکرد مغز و همچنین شناخت

الگوهایی است که انسان های بیش تری را به سمت تعاملاتی تشویق می کنند که یک جامعه پویا را می سازند(8).

منابع:

- 1) Geravis, Will m:, Azim F. Shariff, and Ara Norenzayan. "Do You Believe in Athesits? Distrust is Central Anti-Athesit Prejudice." Journal of personality and Social Psychology 101, no. 6 (2011): 1189-206
- 2) Ellens, J. Harold. The Destructive Power of Religion: Violence in Judaism, Christianity, and Islam. West port, Conn.: Praeger, 2003.
- 3) Hall, John R. "Religion and Violence from a Sociological Perspective." The Oxford Handbook of Religion and Violence, 363-374. Oxford: Oxford University Press, 2013.
- 4) Jowett, Benjamin. "Eythphro by Plato." The Internet Classics Archieve. Accessed September 4, 2014.
- 5) Harris, Sam. "Is the Foundation of Morality Natural or Supernatural? The Craig-Harris Debate."ReasonableFaith.org. April 7, 2011. Accessed September 4, 2014.
- 6) Okasha, Samir. "Biological Altruism." Stanford University. June 3, 2003. Accessed September 5, 2014.
- 7) Dawkins, Richard. The Selfish Gene. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press, 1990.
- 8) Harris, Sam. The Moral Landscape: How Science Can Determine HumanValues. New York: Free Press, 2010.

فصل 5

اعتقاد به خدا تا این اندازه گستره نمی بود، اگر خدا وجود نمی داشت

بدون شک ادیان نقش مهمی در تاریخ جهان داشته اند. انسان های مذهبی بخش زیادی از جمعیت جهان را تشکیل می دهند و در طی تاریخ، فرهنگ ها به میزان بالایی توسط ادیان شکل گرفته اند (1). ادیانی که تا به این اندازه گسترش یافته اند، به سادگی این باور را القاء می کنند که حداقل می بایست ردی از حقیقت در خود داشته باشند. بالاخره تعداد بالای این همه مؤمن بدون وجود خدا ممکن نیست.

اما در واقعیت این خط فکری ایراد های فراوانی دارد. قبل از هر چیز زمینه های فرهنگی و تاریخی ای که در آن ها دین در طول قرن های متوالی شکل گرفته و تغییر یافته است را نادیده می گیرد. این گونه نبوده که فرهنگ های جهان به طور ناگهانی به باور های دینی بر بخورند و سپس بدون تغییر با آن ها همراه شوند، بلکه ادیان مکرراً توسط شرایط محیطی پیچیده شکل داده می شدند. هنگامی که ملتی مورد تهاجم و تعارض نظامی قرار می گرفت، اندیشه هایشان وام گرفته می شد و توسط ملت پیروز تغییر می کرد (2).

در نهایت، این ایده که اگر عده زیادی از مردم به چیزی باور داشته باشند دلیل درست بودن آن است، مغالطه ای منطقی است به نام "توسل به مقبولیت" (3). باور گسترده به امری باعث واقعی بودن آن نمی شود و امور می توانند بدون توجه به باور شما در واقعیت موجود باشند. به بیان ساده، حقیقت درست است حتی اگر آن را باور نکنید و ادعاهای دروغین، نادرستند حتی اگر همگان به آن باور داشته باشند.

اعتقادات تأثیری بر دنیای مادی ندارند

در طول تاریخ بارها توسط شواهد تازه، غلط بودن باور های محبوب فراوانی ثابت گردیده است. یکی از باور های محبوب در طول تاریخ اعتقاد به زمین مرکزی (نظریه که طبق آن زمین مرکز عالم است) بوده است. این ایده در قرن شانزدهم توسط دانشمندی همچون گالیله، کوپرنیک و کوپلر با قاطعیت رد گردید و امروزه مأموریت های فضایی ما واضح ساختند که نه تنها در این کهکشان بلکه در تمامی کهکشانها، سیاره ها به دور ستاره های خود می چرخند (4). با این وجود، بعضی از مردم هنوز هم برخلاف تمامی شواهد به زمین مرکزی باور دارند. کافی است در موتور جست و جوی گوگل این عبارت را سرچ کنید تا به گروههایی با اسامی FixedEarth.com و GalileoWasWrong.com بر بخورید که اصرار دارند چندین قرن شواهد علمی غلط می باشند. البته اعتقاد آن ها تأثیری بر واقعیت ندارد و زمین هنوز هم صرف نظر از باور مردم همانند همیشه به دور خورشید می چرخد.

نویسنده داستان های علمی تخیلی Philip K Dick زمانی گفت: "حقیقت چیزی است که حتی اگر شما از باور به آن دست بکشید ازین نمی رود". این جمله تیری است به قلب مغالطه توسل به مقبولیت و واقعیت فیزیکی برای پایداری خود نیازی به ایمان ندارد و اعتقاد باعث تغییر در قوانین هستی نمی شود.

اعتقادات دینی، همه جایی هستند اما یک اعتقاد خاص جهانی نمی باشد

حتی اگر ذات گسترده دین به ادعای موحدین قدر می داد، نمی شد به آسانی فهمید که از کدام ادعا حمایت می کند. زیرا که جهان نهایتاً شامل دین های متفاوت فراوانی است و هیچ یک از این ادیان بر سر ذات خدا توافق ندارند. اگر واقعاً خدا مسئول گستردگی اعتقادات دینی بود، نبایستی این ادیان با هم نقاط مشترک بیش تری می داشتند؟

اکثر ادیان ادعا دارند که یگانه دین کامل هستند. در نهایت اگر کاربرد دین توصیف چیزی باشد که در واقعیت فیزیکی موجود است و توصیف یک حقیقت ذهنی و شخصی که بر پایه عواطف است نباشد، دیگر ممکن نیست ادیانی که درگیر اثبات خود هستند حقیقی باشند و از این نظر همه آن ها خط می خورند.

گستردگی دین در طول تاریخ و در سرتاسر زمین اگر چیزی به ما نشان دهد، در مورد انسان ها خواهد بود تا یک معبود فرضی. ممکن است ادیان نیز به عنوان مجموعه ای از ایده های خودتکثیرده، همانند فرایند فرگشتی موجودات زنده به شکلی تکامل یافته باشند که ماهیت واقعی خود را پنهان کنند و با سوءاستفاده از عواطف و امیال طبیعی ما، آهنگ گسترش خود را افزایش دهند(5). همان طور که دنیل دنت Daniel Denett توضیح می دهد: "اگر ادیان انگل های تکامل یافته فرهنگی باشند، می توان گفت که آن ها به شکلی مودینه طراحی شده اند که ذات واقعیشان را از میزبان پنهان کنند، چرا که این نوعی سازگاری است که خود باعث شیوع بیش تر می شود". ادیان امروزی کسر کوچکی اند از ادیان فراوانی که در طول تاریخ بشری وجود داشته اند و این ادیان توانستند به شکلی مؤثرتر خود را برای جذب و حفظ وفاداری بسیاری از مردم تطبیق دهند و اینگونه بقای خود را تضمین کردند.

محققین دانشگاه اوهایو شانزده نوع متفاوت از خواسته های روانی را شناسایی کرده اند که باعث دین طلبی انسان ها می شوند همانند احترام، آرمان گرایی، مقبولیت، وابستگی و ترس از مرگ(6). احتمالاً دلیل گستردگی اعتقادات دینی همان همخوانی آن ها با خواسته های روانی بسیاری از مردم است و نه نشانی برونوی بر حقیقت وجودشان.

منابع:

1) "The Global Religious Landscape." Pew Research Center Religion Public Life Project. December 18, 2012. Accessed September 9, 2014.

- 2) Armstrong, Karen. A History of God: The 4000-Year Quest of Judaism, Christianity and Islam. Ballantine, 1994.
- 3) Bennett, Bo. "Appeal to Popularity." Logically Fallacious: The Ultimate Collection of over 300 Logical Fallacies. EBookIt.com, 2012.
- 4) Hawking, Stephen. On the Shoulders of Giants. Philadelphia: Running Press, 2003.
- 5) Dennett, Daniel C. Breaking the Spell: Religion as a Natural Phenomenon. New York: Viking, 2006.
- 6) Reiss, Steven. "The Sixteen Strivings for God."

فصل 6

خدا دعا ها را مستجاب می کند؛ بنابراین باید وجود داشته باشد

دعا بخش جدایی ناپذیر اکثر ادیان است. این ایده که شما می توانید آرزوها، امیدها و ترس های خود را به یک خدای قادر بگویید و به آن ها واکنش داده شود بسیار جذاب است. دعا کردن به انسان ها این احساس را می دهد که توانمند هستند. اگر بتوانید با دعا دنیای خود را تغییر بدهید از یک قربانی در مانده شرایط به یک شخص تأثیرگذار در زندگیتان تبدیل خواهید شد. حتی اگر دعا تغییری هم ایجاد نکند، در هر حال این توانمندسازی چیزی بیش از یک توهم یا اثر پلاسیبو نخواهد بود. گذشته از این ها اگر این توهم از برداشتن گام هایی جلوگیری کند که ممکن است در آن شرایط معین تأثیرگذار باشند، می تواند خطرناک هم شود.

اثبات میزان تأثیر دعا امری است بسیار ساده. برای ایجاد یک رابطه علی می توانید آزمایشی طراحی کنید که در آن دعا کردن تنها متغیر است و ببینید که آیا دعا کردن هیچ تأثیر مثبتی بر روی نتیجه آن دارد یا نه. در واقع دانشمندان با دقت فراوان این کار را قبلاً انجام داده اند.

تحقیقی با هدف تعیین تأثیر دعای غریبه ها بر روی بهبودی بیماران قلبی در شش بیمارستان مختلف انجام گرفته است (1). پس از مشاهده دقیق 1800 بیمار در طی 30 روز بعد از عمل جراحی قلبشان، هیچ گونه ارتباطی میان دعا کردن و بهبود بیماری پیدا نشد. هر چند تفاوت چشم گیری در سطح بهبودی بیمارانی که می دانستند برای سلامتیشان دعا می شود و آن هایی که نمی دانستند وجود داشت. بیمارانی که از این موضوع آگاه بودند احتمالاً به خاطر استرس اضافی از مشکلات بیش تری رنج بردند. دانستن این که تعداد بالایی از مردم در حال دعا برای سلامتی شما هستند، احتمالاً باعث آن می شود که شما بیماری خود را جدی تر در نظر بگیرید و این امر تأثیر منفی بر روی بهبود شما دارد. تا به امروز هیچ تحقیق علمی معتبری نشان نداده است که رابطه ای میان دعا کردن و شفا یافتن وجود دارد.

سوگیری تائیدی

بسیاری از مردم حتی با فقدان شواهد علمی برای اثبات تأثیر دعا، اصرار دارند که دعا کردن در زندگی آن ها تأثیر داشته است. رد این گونه ادعاها به خاطر تکیه آن ها بر شواهد داستان گونه کاری دشوار است. شواهد داستان گونه اساساً ادعاهایی هستند که در این جمله خلاصه می شوند: "درست است زیرا برای من (یا کسی که من می شناسم) اتفاق افتاده است". حال ممکن است که واقعاً این اتفاق افتاده باشد، ولی از آنجایی که این گونه شواهد چرا و چگونه حادثه را به ما نمی گویند، به سختی می شود از آن ها در علم استفاده کرد.

هر بار کسی ادعا کند که دعا کردن به شفای او کمک کرده است، باید دیگر توضیحات را نیز در نظر گرفت. اگر شما سردرد داشته باشید ممکن است اسپرین بخورید و دعا کنید که حالتان خوب شود. زمانی که حالتان خوب می شود، از کجا می فهمید که کدام یک ممکن است مؤثر بوده باشد؟ شما باید نتیجه استفاده هر یک از این شیوه ها را جداگانه مطالعه کنید تا این که تأثیر آن ها مشخص شود و برای کسب اطمینان از صحت آزمایش می بایست تعداد نمونه ها به حد کافی بالا باشد تا ثابت گردد که هر بار نتیجه ای مشابه حاصل می شود.

در رابطه با میزان تأثیر دعا، باید از سوگیری تأییدی اجتناب کرد. سوگیری تأییدی زمانی رخ می دهد که شما حوادثی را به یاد می آورید که با دیدگاه شما هم خوانی دارند و باقی موارد را نادیده می گیرید و یا توجیه می کنید (2). با پیدا کردن شواهدی که ادعای شما را ثابت می کنند و با نادیده گرفتن و بی ارزش نشان دادن شواهدی که ممکن است دید گاهی را که شما طرفدار آن هستید رد کنند، شما تصویری دستکاری شده از واقعیت را به نمایش می گذارید.

خود ذات متناقض دعا

هنگام در نظر گرفتن نیروی ادعایی دعا بهتر است که با دید وسیع تری به موضوع نگاه کنیم. همه روزه شاهد آن هستیم که انسان ها می میرند، طلاق می گیرند، فلج می شوند، شغلشان را از دست می دهند و یا در فقر زندگی می کنند. این برداشت منطقی است که بسیاری از این مردم برای بهتر شدن شرایطشان دعا می کنند، ولی هیچ پاسخ و کمکی از جانب خدا دریافت نمی کنند.

به همین نحو در نظر بگیرید که بسیاری از دعاها ذاتاً خودخواهانه هستند. زمانی که خواهر زاده شما نیازی فوری به پیوند قلب دارد و شما برایش دعا می کنید، شخصی دیگر در حال دعا کردن برای زنده ماندن پسرش است که ممکن است اهدا کننده احتمالی قلب به خواهر زاده شما باشد. چه برای پیروزی در جنگ و یا بازی فوتبال دعا کنید، هم زمان در حال دعا کردن برای باخت طرف مقابل خواهید بود. با در نظر گرفتن تعداد غیر قابل تصور مشکلات و نگرانی های شخصی تمامی افراد بشر، این انگاشت که خدا نه تنها خود را شخصاً درگیر جزئیات زندگی ما کرده، بلکه مشکلات ما را از دیگر مشکلاتی که برای حلشان دعا می شود مهم تر می داند، هم خودخواهانه است و هم نامعقول.

این موضوع در دام مغلظه های دینی فریب دهنده تر نیز می شود. بسیاری از مؤمنین با این انگاشت که خدا خوب است و تمام دعاها را می شنود، برای مستجاب نشدن دعاهایشان چند توضیح احتمالی دارند:

1- به طور صحیح دعا نکردی.

2- به اندازه کافی ایمان و باور نداری.

3- خدا مصلحت تو را در این می داند که دعایت مستجاب نشود.

برخی از این توجیهات، تقصیر را بر گردن کسی می اندازند که در حال رنج کشیدن است. این یعنی اگر درست تر دعا می کرد و یا شخص بهتری می بود اتفاقات بد برایش نمی افتاد و یا اگر از زندگی کنونی اش ناراضی است به این دلیل است که حماقت اش باعث می شود درک نکند چه چیزی برایش بهتر است. سطح پتانسیلی که این تخریب های روانی می توانند بر یک انسان تحمیل کنند بسیار بالا است و با یک ادعای بی اساس نمی شود این گونه شکنجه های احساسی را توجیه کرد.

برخی از مذهبیبون برای فرار از دردهای احساسی ای که از دعاهای بی جواب سرچشمه می گیرند، توجیه دیگری می آورند، به این شکل که می گویند خدا سه برخورد متفاوت با دعا دارد، "بلی"، "خیر" و "صبرکن". به نظر منطقی و یا حتی خردمندانه می آید، تا این که مشخص می شود این توجیه ذاتاً پوچ است. در حقیقت این سه جواب برآیندهای محتمل هرگونه اتفاقی را در بر می گیرند. یا الآن اتفاق می افتند یا بعداً و یا هرگز. پس فرقی نمی کند که شما در پیشگاه خدا دعا کنید یا در پیشگاه یک صابون گلنار. این گفته ها نمی توانند وجود خدا را ثابت کنند.

اثر زیان بار دعا

علاوه بر احتمال تخریب روانی فرهنگ دعا کردن بر کسانی که دعایشان بی پاسخ مانده، خود دعا نیز می تواند به شکلی پویا نسبت به مردم و جامعه پرگزند باشد. برای مثال پدر و مادرانی که به جای کمک گرفتن از پزشکان ترجیح می دهند برای سلامتی فرزندانشان دعا کنند، جان فرزندان خود را در خطر جدی می اندازند(3). تنها در ایالات متحده حدود 140 کودک بیمار در سال های 1975 تا 1995 جان خود را به دلیل ممانعت پدر و مادر از درمان پزشکی و جایگزینی آن با دعا از دست دادند. این درحالی است که بیماریشان به آسانی قابل درمان بود(4). به همین نحو، در حالی که دعا کردن خیلی از اوقات اولین واکنش به یک فاجعه است، معمولاً به دردخورترینشان نیز می باشد. به جای دعا کردن برای قربانیان یک فاجعه اگر شما خون و یا پول اهدا کنید و یا داوطلب کمک شوید مفیدتر خواهد بود. این ها فعالیت هایی هستند که می توانند واقعاً تأثیر مثبت بر قربانی داشته باشند.

منابع:

- 1) Duesk, Jeffery A. "Study of the Therapeutic Effects of Intercessory Prayer (STEP) in Cardiac Bypass Patients: A Multicenter Randomized Trial of Uncertainty and Certainty of Receiving Intercessory Prayer." American Heart Journal 151, no. 4 (2006): 934-42.
- 2) Plous, Scott. The Psychology of Judgement and Decision Making. McGraw-Hill, 1993.
- 3) Roe, Maureen. "10 Failed Attempts to Heal Children with Faith – Listverse." Listverse. July 30, 2013. Accessed September 14, 2014.

4) Swan, Rita. "Letting Children Die for the Faith." Free Inquiry, December 31, 1998.

فصل 7

من یک رابطه شخصی با خدا دارم؛ از این رو می دانم که وجود دارد

دین برای برخی از مؤمنین بسیار شخصی و بر تمامی جنبه های زندگیشان تأثیرگذار است. هنجارها تا حد زیادی تحت تأثیر اعتقادات و رسوم دینی قرار می گیرند و اکثر ادیان برای رابطه شخصی با خدا ارزش زیادی قائل هستند. حتی انسان هایی که خود را وابسته به ادیان سازماندهی شده نمی دانند، ممکن است رابطه خود را با خدا عمیقاً حس کنند.

ایرادی که بر این روابط شخصی به عنوان شاهدهی برای وجود خدا وارد می شود آن است که این روابط، تجارب و احساسات ذهنی اند. تجارب شخص و احساساتی که از آن ها برمی آیند می توانند اصل باشند بدون آن که چیزی خارج از ذهن شخص موجب پدید آمدن این تجارب گردد. برای مثال در فصل 3 ما در تجارب نزدیک به مرگ دقیق شدیم. این تجربه متداول که شخص از جسم جدا شده و در یک تونل به سمت نوری درخشنده در حال حرکت است بسیار واقعی به نظر می آید، هرچند که تحقیقات ثابت کردند که این تجارب توسط واکنش های شیمیایی در مغز به وجود می آیند(1). این توضیح می تواند تجارب عرفانی و دینی را نیز در برگیرد.

لوب گیجگاهی و تجارب مذهبی و عرفانی

کسی که از رابطه شخصی خود با خدا میگوید معمولاً از زبان استعاره و لغات مبهم استفاده می کند و ممکن است برای شما توضیح دهد که چگونه دعا کردن او را آرام تر می سازد یا این که خواندن آیه هایی از کتاب مقدسش، مو را به تن او سیخ می کند. برخی دیگر می گویند که چیزهایی دیده اند و یا صدای خدا را شنیده اند و یا به شکلی دیگر تجربه ای حسی داشته اند .

مسلماً تأثیرات ادراکی دعا نبایستی حتماً منشأ غیرطبیعی داشته باشند و انسان های مذهبی تنها کسانی نیستند که ظاهراً تجارب حسی پارانورمال دارند، این تجارب می توانند در محیط و شرایطی کاملاً غیرمذهبی نیز رخ دهند. برای مثال بیماری های روانی و مواد مخدر و محرک می توانند باعث اختلال در کارکرد تجارب حسی گردند. درواقع سالیانی دراز انواع خاصی از مواد توهم زا در مراسم مذهبی برخی از فرهنگ ها، استفاده می شده است(2).

تحقیقات و کشف های علمی اخیر باعث فهم بهتر برخی از واکنش های شیمیایی شده اند که مسئول به وجود آمدن تجارب مذهبی هستند. بخشی از این تحقیقات در مورد بیماران صرع لوب گیجگاهی بوده است. یک بیماری عصب شناختی که در آن بیمار علاوه بر حملات عصبی (صرع) و اختلالات احساسی، مکرراً از توهمات دینی نیز رنج می برد(3). یک نتیجه گیری کلی که در این جا به دست می

آید این است که اگرچه ممکن است یک شخص احساسات و تجارب شگفت آور داشته باشد؛ اما الزاماً این ماوراءالطبیعه نیست که سبب به وجود آمدنشان شده و همان طور که می دانیم تجارب و احساساتی از این نوع می توانند منشأ کاملاً طبیعی و قابل شرح داشته باشند.

چیزی را می بینید که دوست دارید ببینید

همان طور که در فصل 3 توضیح داده شد، مغز انسان به گونه ای ساخته شده که حتی در اصوات بی معنی نیز الگوها را شناسایی می کند(4). این الگوگرایی آن طور که تاریخ دان علم، مایکل شرمر می نامدش، نقش مهمی در وقوع تجارب مذهبی دارد. انسان هایی که در یک محیط مذهبی رشد می کنند، به طور کلی تجاربی خواهند داشت که بازتاب خواست های همان محیط است. این بدان معنی است که یک شخص مذهبی ممکن است یک تجربه حسی را پیغامی از طرف خدا بداند، اما شخصی دیگر بسته به انتظارات و تجاربتش ممکن است همان تجربه را به یک شبح، شیطان، تلپاتی، ربوده شدن توسط آدم فضایی ها و یا توهم نسبت دهد.

این امر باعث به وجود آمدن یک **چرخه پس خوری** می شود. چرخه ای که در آن انسان ها چیزی را می بینند که می خواهند باور کنند و سپس این خیال، ایمان آن ها را تصدیق می کند. در حالی که این تصورات برای خود فرد به نظر عمیقاً قانع کننده می آیند، در عین حال هیچ یک نمی توانند گواهی برای وجود خدا باشد.

زحمت اثبات

علم در حال کشف و درک بیش تر زمینه های عصبی بسیاری از این تجارب مذهبی است(5). در عین حال نه از علم انتظار می رود و نه می تواند ادعاهایی را که بر اساس تجارب ذهنی یک شخص هستند رد کند. زحمت اثبات همیشه بر دوش شخص مدعی است و نه برعکس و به همین صورت برای این که بتوانیم رابطه شخصی یک فرد با خدایش را به عنوان مدرکی برای وجود خدا در نظر بگیریم، خود فرد می بایست این ادعا را با دلیل و مدرک ثابت کند.

برای مثال تصور کنید که کسی می گوید فرشته ای از بهشت برای ملاقات با او آمد و آن ها با هم چای نوشیدند. این یک ادعای پرانگاشت و بعید است و قبل از قبول آن، احتمالاً خواستار گواه و مدرک خواهید شد: آیا کس دیگری فرشته را دید؟ آیا ردی از حضور خود باقی گذاشت؟ بدون گواه، توضیحی منطقی خواهد بود که در چهارچوب قوانین حاکم بر جهان بگنجد: یا دروغ می گوید یا دچار توهم شده و یا درباره آن اتفاق اشتباه می کند.

حال تصور کنیم که دو نفر دیگر ادعای مشابهی کنند، در حالی که یکی از آن ها متوهم شده ولی دیگری واقعاً با یک فرشته ملاقات کرده است. بدون شاهد ما به عنوان شنونده نمی توانیم این دو داستان را از هم تمییز دهیم و دلیلی برای باور این داستان ها یا هر تجربه شخصی دیگری که ما در آن حضور نداریم نخواهیم داشت.

تجارب شخصی، ذهنی و در نهایت غیرقابل انکار هستند. ما نمی توانیم رؤیای دیگران را ببینیم و یا صداهای درون سرشان را بشنویم. اگر کسی ادعا کند که تجارب شخصی او بازتابی از واقعیت فیزیکی میباشند، می بایست آماده شود که از ادعای خود با شواهد مستند دفاع کند. تجارب ذهنی و شواهد داستان گونه برای اثبات وجود خدا کافی نیستند و به همین شکل خواست باور به چیزی دلیل بر واقعی بودن آن چیز نیست.

منابع:

- 1) Blanke, Olaf, and Sebastian Dieguez. "Leaving body and Life Behind: Out-of-body and near –death experience." The neurology of consciousness: Cognitive neuroscience and neuropathology (2009): 303-325.
- 2) Pinchbeck, Daniel. Breaking Open the Hand: A Psychedelic Journey into the Heart of Contemporary Shamanism. New York: Broadway Books, 2002.
- 3) Ramachandran, V.S., Sandra Blakeslee, and Oliver Sacks. Phantoms in the Brain: Probing the Mysteries of the Human Mind. New York: William Morrow, 1999.
- 4) Shermer, Michael. The Believing Brain: From Ghosts and Gods to Politics and Conspiracies---How We Construct Beliefs and Reinforce Them as Truths. St. Martin's Griffin, 2012.
- 5) Beauregard, Mario, and Vincent Paquette. "Neural Correlates Of A Mystical Experience In Carmelite Nuns." Neuroscience Letters 405 (2006): 186-90.

فصل 8

بہتر است به خدا اعتقاد داشت تا اینکه اشتباه کرد و به جہنم رفت

در میانه قرن ہفدہم، بلز پاسکال، ریاضی دان و فیلسوف فرانسوی، استدلالی را معرفی کرد کہ بعدها بہ نام شرط بندی پاسکال شناختہ شد. در این استدلال او نتیجہ می گیرد کہ اعتقاد بہ خدا از دید ریاضیات کم ہزینہ تر و کم خطرتر از اعتقاد نداشتن است. استدلال بہ شرح زیر بیان می شود:

- اگر شما بہ وجود خدا ایمان داشتہ باشید و او وجود داشتہ باشد، برای ہمیشہ از پاداشی بہ نام بہشت لذت خواهید برد.
- اگر شما بہ وجود خدا ایمان داشتہ باشید و او وجود نداشتہ باشد، ہیچ اتفاقی برای شما نمی افتد.
- اگر شما بہ وجود خدا باور نداشتہ باشید و او وجود داشتہ باشد، برای ہمیشہ در جہنم عذاب خواهید کشید.
- اگر شما بہ وجود خدا باور نداشتہ باشید و او وجود نداشتہ باشد، ہیچ اتفاقی برای شما نمی افتد.

بر اساس این چہار انگاشت، پاسکال نتیجہ گیری می کند کہ صلاح در آن است کہ بہ خدا ایمان داشتہ باشید. چراکہ اگر وجود داشتہ باشد، پاداش جاودانہ دریافت خواهیم کرد و اگر وجود نداشتہ باشد، ما چیزی از دست ندادہ ایم ولی در مقابل اگر بہ وجود او باور نداشتہ باشیم و خلافش ثابت شود، پی آمد آن دہشتناک خواهد بود(1).

بی شک پاسکال ریاضی دان با استعدادی بود و نقش مهمی در پیشرفت ریاضیات داشت، اما شرط بندی پاسکال کہ بہ نام برہان دفع خطر احتمالی نیز شناختہ می شود، بہ عنوان یک استدلال مذہبی بہ چند دلیل شکنندہ است. اولاً مهم است کہ بہ خاطر داشتہ باشیم کہ این شرط بندی با اثبات ذات خدا ہمخوانی ندارد و اگر این موضوع را در نظر بگیریم کہ در این استدلال شانس نسبی وجود خدا در مقابل سوددہی قرار دادہ شدہ است، می شود نتیجہ گرفت کہ در حقیقت این استدلال بیش تر از آن کہ وجود خدا را اثبات کند آن را رد می کند.

ثانیاً شما باید محدودیت های این فرضیہ ہا را بشناسید. پاسکال برای دفاع از مسیحیت این برہان را مطرح کرد و خدای دیگر ادیان را نادیدہ گرفت و این گونه انگیزہ های خدا را با تعلیمات پایہ ای الہیات مسیحیت یکسان پنداشت. اگر از چشم انداز تمامی ادیان بہ این استدلال نگاہ کنیم کاملاً از ہم

خواهد پاشید. در این شرط بندی چهار خروجی از دید ریاضیات تحلیل شده اند. حال اگر ما در این معادله تمامی ادیان را اضافه کنیم شانسی بهشتی شدن ما ناچیز خواهد شد.

انتخاب خدای راستین

ادیان فراوانی در جهان وجود دارند که خیلی از آن ها تعلیمات متناقضی نسبت به هم دارند. در اسلام و مسیحیت، این دو دین فراگیر، به وضوح گفته شده که برای رسیدن به رستگاری پرستش خدای راستین به همراه آئین مناسب و صحیح واجب است. در مسیحیت برای ورود به بهشت شخص باید با ایمان به مسیح به عنوان نجات دهنده، از گناهان رها شده و رستگار شود (یوحنا 36 - 18 : 3)، (دوم تسالونیکیان 10 - 6 : 1)، (مکاشفه 8 : 21). و بر اساس آیاتی از قرآن سرنوشت غیر مسلمانان نیز جهنم خواهد بود (سوره آل عمران: آیه 85)، (سوره النساء: آیه 56)، (سوره المائده: آیات 72-73)، (سوره الأعراف: آیه 50)، (سوره الاسراء: آیات 97-98)، (سوره البینه: آیه 6). پیام این آیات این است که تنها اعتقاد به خدا برای ورود به بهشت کافی نیست.

همچنین اگر شما خدای اشتباهی را بپرستید، حتی اگر دستورات دینتان را درست اجرا کنید، باز هم ممکن است جهنمی شوید. برای مثال اگر خدای مسیحیت یا یهودیت راستین باشد، تمامی مسلمانان، بودایی ها و هندوها بدون در نظر گرفتن آنکه چقدر دیندار بوده اند در آتش جهنم خواهند سوخت. در انجیل گفته شده: "اما آنانی را که از شناختن خدا و پذیرش خدا و پذیرش نقشه نجات او توسط عیسی مسیح سر باز می زنند، به کیفر خواهند رسید و تا ابد از حضور خداوند دور خواهند ماند و هرگز شکوه و عظمت قدرت او را نخواهند دید" (دوم تسالونیکیان 9-1: 8). آیه های مشابهی نیز در قرآن وجود دارد: "و هرکس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و وی در آخرت از زیانکاران است" (آل عمران : 85). بر طبق بعضی از تفاسیر، این آیه ممکن است شامل یهودیان و مسیحیان نشود اما کسانی که پیرو ادیان ابراهیمی نیستند و وابستگی به دینی ندارند از (الخاسرین) زیانکاران خواهند بود. در مجموع چهل و پنج درصد جمعیت جهان در همین لحظه زیانکار می باشند. به یاد داشته باشیم که بعضی ادیان به مفهوم بهشت و جهنم اعتقاد ندارند. اگر خدای راستین برخاسته از دینی باشد که در آن باور به این نوع معاد وجود ندارد دیگر شرط بندی پاسکال بی فایده میشود.

در برهان پاسکال خدا مفهومی بسیار محدود و تعیین شده دارد. اگر هم خدایی وجود داشته باشد نمی شود به آسانی درستی پنداشت های پاسکال را قبول کرد. برای مثال چرا باید یک خدای قادر و بخشنده مخلوقات خود را تنها به خاطر بی ایمانی به جهنم روان کند؟ احتمال این که خدا مخلوقات خود را به خاطر شکاک بودن پاداش دهد به همین میزان است و نتیجتاً شرط بندی پاسکال از هم می پاشد.

علاوه بر این ها، اعتقاد به خدا تنها برای فرار از مجازات جهنم، اعتقادی پوچ و تهی است. مطمئناً یک خدای اعلم به آسانی می تواند نیرنگ را تشخیص دهد و تنها مؤمنین واقعی را پاداش دهد و نه کسانی را که از ترس پی آمدها او را پرستیده اند.

زیان چیست؟

طبق گفته پاسکال شخص مؤمن ضرر نمی کند حتی اگر خدا واقعی نباشد. اما این گفته لزوماً صحیح نیست. ایمان به خدا می تواند برای بعضی ها هزینه های گزافی به همراه داشته باشد. برای مثال برخی از قدرتمندترین ملت های جهان، سیاست های کلان خود را براساس اعتقاد به خدا طرح می ریزند و همین طور دین عامل به وجود آورنده جنگ ها بوده و است و حقوق انسانی بعضی اشخاص و گروه ها به نام خداوند سرکوب شده و می شوند. زندگی میلیاردها انسان در سرتاسر این کره خاکی تحت تأثیر اعتقادات دینی بوده و است. پذیرش کورکورانه ادعاها و تصمیم گیری با این باور که آن ها صحیح هستند، تنها به این امید که خدای منتخب ما وجود دارد و به ما پاداش خواهد داد، به نظر شرط بندی کم بنیه ای می آید، در حالی که هیچ گواهی این تصمیم را تأیید نمی کند و مخصوصاً که ممکن است در نتیجه انتخاب ما انسان های واقعی رنج بکشند.

منابع:

1) Popkin, Richard H. The Columbia History of Western Philosophy. New York: Columbia University Press, 1998.

فصل 9

خدا نه محدود است و نه قابل درک و توضیح، انسان باید به سادگی به خدا ایمان داشته باشد

بسیاری از خداباوران زمانی که استدلال های دیگرشان منسوخ می شوند، روی به سوی ایمان می آورند.

- من به دلیل نیار ندارم، فقط ایمان دارم.
- اگر ایمان می داشتی، می فهمیدی که واقعی است.
- خدا قابل درک و فهم نیست. تو باید به سادگی ایمان داشته باشی.

در هر مورد فراخوانی ایمان سفسطه آمیز است(1). بر طبق این تعریف توسل به ایمان به معنی ترک منطق می باشد و وقتی کسی دلایل منطقی برای ادعای خود ندارد برای توجیه اعتقاد خود از کلمه ایمان استفاده می کند. اگر بگوئید که به چیزی ایمان دارید تنها دلیل اعتقاد خود را بیان کرده اید ولی این گفته نمی تواند دیگران را وادار سازد که همانند شما فکر کنند. صرف این گفته که شخصی به یک سیستم اعتقادی ایمان دارد، نمی تواند عجالاً برای دیگران نیز دلیل کافی باشد تا به آن سیستم اعتقادی ایمان بیاورند.

پوچ بودن ایمان به عنوان یک استدلال

معمولاً وقتی کسی از توضیح منطقی اعتقادات خود عاجز می ماند ایمان را فرا می خواند. این تاکتیک برای پرت کردن حواس ما از این واقعیت است که در واقع دلیل منطقی و قابل درک برای پشتیبانی از این ادعا وجود ندارد. به محض وارد شدن ایمان به معادله دیگر استدلال مفهوم خود را از دست می دهد چراکه هر ادعایی را می توان با ایمان توجیه کرد.

شما می توانید اعتقاد داشته باشید که سگ شما یک گرگینه است یا این که هر شب وقتی خوابید، توسط آدم فضایی ها ربوده می شوید و یا این که رئیس جمهور فقط یک مدل هولوگرافیک است. شما برای اثبات این ادعاها سند و مدرکی برای ارائه ندارید اما ایمان دارید که حقیقت دارند. این یعنی کسی این ادعاها را باور نخواهد کرد و در مقابل پافشاری بر عقیده تان بیش از آن که دلیلی بر صحت ادعای شما برداشت شود، نشانی خواهد بود از سبک مغزی شما. اگر ادعایی دارید باید بتوانید آن را با سند و مدرک اثبات کنید.

برخی دیگر سعی می کنند که با این جمله از ادعای خود دفاع کنند: آیا ایمان نداری که خورشید فردا طلوع خواهد کرد؟ اما این مثال با ادعاهای بالا قابل قیاس نیست. ما از طلوع خورشید اطمینان داریم، چراکه قوانین طبیعی حاکم بر حرکت زمین در منظومه شمسی را می شناسیم و به نام شواهد قابل مشاهده و اندازه گیری می دانیم که جهان به صورت معینی کار می کند. ما به ایمان احتیاجی نداریم چراکه دلیل و مدرک داریم، ولی جمله متاخر نمیتواند ادعاهای بی پایه و اساس را در بر گیرد.

خدا قابل توضیح نیست

برخی از خداباوران مستقیماً ایمان را فرا نمی خوانند در عوض می گویند "خدا قابل توضیح نیست" یا "ذهن انسان گنجایش مفهوم خدا را ندارد". صرف نظر از فرمی که این گفته به خود می گیرد، در نهایت خود را به مفهوم ایمان ارجاع می دهد. اگر چیزی قابل درک و توضیح نباشد، احتمالاً توجیه منطقی برای قبول آن نیز وجود ندارد. یک خدای وصف ناپذیر را نمی شود انکار کرد ولی ثابت هم نمی توان. برای مثال اگر قرار بود که من یک تحقیق باستان شناسی در مورد نوعی سفال که تا به حال دیده نشده است ارائه کنم، همکارانم از من انتظار داشتند که این نوع خاص سفال را توصیف کنم تا آن ها بتوانند تایپوگرافی آن را مشخص و به این شکل وجودش را تأیید کنند. اگر بگویم که حتی نمی دانم چه شکلی است، دیگر هرگونه توجیهی برای ادعای وجود این سفال بی معنی خواهد بود. اگر واقعاً آن سفال وجود می داشت برای اثبات وجودش می بایست که من حداقل مشخصات ظاهری اش را توضیح دهم. همانند: رنگ، لعاب، تزئین، ضخامت، شکل و غیره. مسخره خواهد بود اگر ادعا کنم که این سفال وجود دارد، اما نتوانم بگویم که آیا قهوه ای است یا نه. اگر مشخصاتش را ندانم یا نتوانم شناسایی کنم، دیگر نمی توانم بگویم که آیا اصلاً وجود دارد یا نه.

انسان هایی که با ایده وجود خدای توصیف ناپذیر و غیرقابل توصیف روبه رو می شوند، ممکن است احساس کنند که دلیل کافی وجود ندارد تا بشود با اطمینان حضور این خدا را رد کرد. با این حال دلیلی هم برای باور به این خدا ندارند و در نبود مدرک و دلیل، زندگی خود را خدانباورانه ادامه می دهند.

بی ربط بودن ایمان

همان طور که در فصل 5 بحث کردیم، باور به چیزی دلیل بر درستی آن نیست. واقعیت مستقل از باور شماست. ممکن است که یک باور غلط، اعتقاد انسان ها باشد اما واقعیت همچنان پا برجا خواهد بود حتی اگر کسی به آن معتقد نباشد.

برای مثال تصور کنید که کسی به شما هدیه ای می دهد و شما هنوز آن هدیه را باز نکرده اید، اما باور دارید که آن یک گردنبند از الماس است. اما در حقیقت درون جعبه کادو تنها یک عطر میباشد. هر چه قدر هم که شما به آن گردنبند ایمان داشته باشید، ایمان شما موجب تغییر در محتوای آن جعبه نمی شود. ایمان شما به آن گردنبند تأثیری بر ماهیت آنچه درون جعبه است ندارد.

ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز!*

در تصمیم‌گیری‌ها تعداد انتخاب‌های غلط بسیار بیش‌تر از انتخاب‌های صحیح می‌باشند. برای مثال هزاران بار می‌شود به اشتباه حدس زد که درون یک جعبه چیست. اگر گواه و سندی برای اثبات حدس خود نداشته باشید نمی‌توان درستی حدس شما را قبول کرد، از همین رو دلیلی هم برای ایمان به این که حدس شما جواب درست است وجود ندارد.

منابع:

1) Bennett, Bo. "Appeal to Faith." Logically Fallacious: The Ultimate Collection of over 300 Logical Fallacies. EbookIt.com, 2012.

فصل 10

دلیل و گواهی نداریم که خدا وجود ندارد

برخی از خداباوران وقتی با انتقاد مواجه می شوند، از این استدلال استفاده می کنند تا این که زحمت اثبات را بر دوش خداناباوران بیندازند. اگرچه این تاکتیک بسیار هوشمندانه است ولی در را به روی بی معنی گری باز می کند. بر اساس این استدلال تا زمانی که اشتباه بودن اعتقاد ما ثابت نشده است، می توانیم به هر چیزی ایمان داشته باشیم حتی چیزهایی که هنوز در موردشان فکر نکرده ایم. واضح است که در اینجا از منطق برای درک واقعیت استفاده نمی شود.

اگر معیار ما برای قبول درستی چیزی تنها فقدان دلیل و گواه در رد آن باشد، ناگهان بی نهایت نظریه پدید خواهد آمد که باید "حقیقی" انگاشتشان. بسیاری از تحلیل گران از این موضوع الهام گرفته اند و آزمایشات فکری بازیگوشانه ای آفریدند:

- هیولای اسپاگتی پرنده که زمین را با دست و پای ماکارونی مانند خود آفریده است(1).

- اسب صورتی شاخدار نامرئی، اسبی که باورمندان به آن اعتقاد دارند که نامرئی است چرا که تا به حال دیده نشده است، اما با این وجود ایمان دارند که صورتی است(2).

- اژدهای پارکینگ کارل سیگان Carl Sagan، یک آزمایش فکری است که او در کتاب Demon-Haunted World معرفی کرده است. این اژدهای نامرئی در هوا شناور است. گرمایی تولید نمی کند و جسمی هم ندارد و این گونه با حواس پنج گانه قابل ادراک نیست(3).

- قوری راسل: یک قوری فرضی است که در مداری به دور خورشید می چرخد. نمی شود وجود این قوری را رد کرد(4).

البته این مثال ها بسیار شوخ طبعانه هستند و برتراند راسل واقعاً باور نداشت که یک قوری به دور خورشید در حال چرخش است. با این حال راهی هم وجود ندارد که بشود با قاطعیت واقعی نبودن این ادعاهای خیالی را رد کرد و این گونه بی معنی بودن این خط فکری مشخص می شود.

استدلال های موردی

استدلال اژدهای نامرئی از کارل سیگان، بی فایده بودن استدلال های موردی را در توضیح واقعیت نشان می دهد. استدلال موردی نوعی بهانه تراشی است تا بدون ارائه دلیل بشود انتقادهای وارد بر یک استدلال را توجیه کرد(5). معمولاً مدعی زمانی از استدلال موردی استفاده می کند که ناامیدانه می خواهد تئوری خود را از باطل شدن توسط دیگر استدلال ها نجات دهد.

اژدهای فرضی پارکینگ کارل سیگان از آنجایی که نامریی است دیده نمیشود. اما یک شخص شکاک پافشاری می کند و خواهان مدرک می شود. اژدها رد پایی ندارد زیرا در هوا حرکت می کند و آتش نامرئی دهان او نیز گرمایی ندارد. بدین شکل می شود نبود هرگونه سند و مدرکی را توجیه کرد. این توجیه کردن ها نمی توانند صحتی باشند بر درستی ادعای اصلی. در واقع برای چیزهایی که وجود ندارند استفاده از استدلال موردی ساده ترین کار است. چراکه به این طریق می توانیم هر اندازه که دلمان می خواهد استدلال های خیالی بیاوریم.

افزایش توصیفات مبهم در مورد خدا همان برآیند استفاده از استدلال موردی توسط خداباوران می باشد. دلیل تراشی هایی که در فصل قبل (خدا قابل درک و توضیح نیست) بحث شد، نمونه هایی از مغالطه موردی می باشند. این گونه دلیل تراشی ها آن قدر مفهوم خدا را مبهم می سازند که دیگر نمی شود این انگار را رد کرد ولی در عین حال اندکی هم ارابه اثبات مدعی را جا به جا نمی کنند.

بی ایمانی با ایمان به چیز دیگری، یکی نیست

جمله بالا پنداشت غیرارادی یک خداباور است از اعتقاد یک خداناباور، وقتی که از او می خواهد نبود خدا را اثبات کند. در حالی که **خداناباوران مطلق** هیچ باوری به وجود خدا ندارند، بسیاری دیگر از خداناباوران، **ندانم گرا** هستند. ندانم گراها به هیچ خدایی باور ندارند، ولی امکان وجود خدا را کاملاً رد نمی کنند. این در حالی است که خداناباوران مطلق از این که خدایی وجود ندارد اطمینان دارند. هر دوی این مکتب های فکری از گونه های معتبر خداناباوری می باشند. مهم است که به خاطر داشته باشیم که خداناباوری و ندانیم گرایی نسبت به هم ناسازگار نیستند. برای کسب اطلاعات بیش تر در مورد تفاوت خداناباوری با ندانیم گرایی به آدرس زیر مراجعه کنید:

Atheism Vs Agnoticism.com

نداشتن ایمان به وجود خدا کافی است تا کسی را به عنوان خداناباور بشناسیم. ایمان نداشتن به چیزی به این معنی نیست که شما باور دارید آن چیز نادرست است، بلکه تنها نشان از معتقد نبودن شما به درستی آن چیز است. برای مثال یکی از دوستان شما ایمان دارد که فوراً بهترین کمپانی ماشین جهان است. فرض کنیم که شما هم به هیچ وجه در این رابطه نظر خاصی ندارید. شما نمی توانید به بهترین بودن فوراً ایمان داشته باشید ولی در عین حال نمی توانید بگوئید که فوراً بهترین کمپانی ماشین در جهان نیست. در این شرایط شما نسبت به ادعای دوستان ندانم گرا هستید.

در حقیقت اکثر انسان ها حداقل نسبت به چندین خدا، خداناباور هستند. چراکه در نهایت هزاران خدا در طول تاریخ الهیات جهان وجود داشته و دارد و اکثر انسان های مذهبی مشکلی با بی ایمانی نسبت به زئوس، تور و آنوبیس ندارند(6). یهودیان و مسلمانان به راحتی الوهیت مسیح را انکار می کنند و یکتاپرستان سابقه ای طولانی در رد وجود دیگر خدایان دارند. همان طور که ریچارد داکینز آن را تعبیر می کند خداناباوران تنها یک خدای دیگر را حذف کرده اند.

ادیان از کسی که ادعای آن‌ها را رد می‌کند سند و مدرک کامل می‌طلبند، ولی در مقابل برای ادعای خود چیزی ارائه نمی‌کنند. اگر روزی با شواهد قانع‌کننده درباره یکی از خدایان رو به رو شویم می‌بایست نظر خود را عوض کنیم. ولی باید سؤال بپرسیم و شواهد را دنبال کنیم و نه این که سعی کنیم شواهد را به سمت مورد نظر خود ببریم. ما با زیر سؤال بردن چیزها به جای آن که سعی کنیم به اصرار شواهد را در غالب نتیجه از پیش تعیین شده خودمان قرار دهیم، شواهد را دنبال خواهیم کرد.

منابع:

- 1) Henderson, Bobby. "About." Church of the Flying Spaghetti Monster. Accessed September 15, 2014.
- 2) Ashman, Alex. "The Invisible Pink Unicorn." H2g2. February 5, 2007. Accessed September 15, 2014.
- 3) Sagan, Carl, and Ann Druyan. "The Dragon in My Garage." *The Demon-Haunted World: Science as a Candle in the Dark*. Ballantine Books, 1997.
- 4) Russell, Bertrand. "Is There a God?" In *The collected Papers of Bertrand Russell*. Vol. 11: Last Philosophical Testament. London: Routledge, 1997.
- 5) Bennett, Bo. "Ad Hoc Rescue." *Logically Fallacious: The Ultimate Collection of Over 300 Logical Fallacies*. EBookIt.com, 2012.
- 6) Jordan, Michael. *Dictionary of Gods and Goddesses*. 2nd ed. New York: Facts on File, 2004.

فصل 11

اگر خدا وجود ندارد پس هستی چگونه پدید آمده است؟

تنها خدا می تواند توضیحی از برای هستی باشد

منشأ هستی یکی از شگفت آورترین سؤالات بی پاسخ در طول تاریخ بشریت بوده و است و هزاران سال است که انسان ها در این باره بحث می کنند و هر دینی تلاش دارد که توجیه خود را بقبولاند. در فصل 1 ما درباره پیچیدگی و کمی نیز در مورد منشأ حیات سخن گفتیم. اما رو به رو شدن با این سؤال که منشأ هستی (یا در واقع به طور کل خاستگاه اصالت وجود) چیست برای علم چالش برانگیزتر است. پاسخ ساده چنین است: ما نمی دانیم و ممکن است که هرگز نفهمیم که دقیقاً چگونه جهان شکل گرفته، یا اینکه اصلاً چیزی قبل از آن وجود داشته است یا نه. با این حال تعدادی نظریه علمی وجود دارند که می شود درباره آن ها تعمق کرد. به هر حال نداشتن جواب به ما اجازه خلق یک توضیح من درآوردی را نمی دهد.

ترس و احساس ناامنی نسبت به چیزهای ناشناخته در سرشت ما نهادینه شده است. در طول تاریخ، بشر از خدا یا دیگر ادعاهای مافوق طبیعی بهره جست تا این که این فضاها مجهول که هنوز درک نشده بودند را برای خود توضیح دهد. این امر باعث به وجود آمدن **خدای شکاف ها** گردید و اگر جایی انسان چیزی را نمی فهمید خدا را به عنوان یک توضیح در آن شکاف قرار می داد. البته مشکل در این جاست که با پیشرفت دائمی علم این شکاف ها کوچک و کوچک تر می شوند. ما انسانها در طول حیاتمان بر روی زمین توانستیم برای بسیاری از این شکاف ها توضیحات طبیعی پیدا کنیم و هنوز هم شکاف هایی باقی مانده اند که باید خدا را از آن ها خارج ساخت. ممکن است که این الگو در آینده نیز ادامه یابد و بدین شکل فضای کمی برای خدا، این توجیه کم بنیه، باقی می ماند و ایده خدای یکتا در نگاه نسل های آینده چیزی بیش تر از پانتئون یونانی ما نخواهد بود.

عامل محرک کل

برهان هستی شناسیک سعی می کند که خدا را از اصول و واقعیات شناخته شده جهان استنتاج کند. این برهان را می توان این گونه خلاصه کرد: چون همه چیزها محکوم به علیت می باشند، پس هستی نیز باید علتی داشته باشد تا این که تبدیل به **پایش** شود. به هر حال، اگرچه بسیاری از قوانین فیزیک حاکم بر جهان در حالت کلی از علیت پیروی می کنند، ولی این الزاماً به این معنی نیست که خدا علت جهان است.

اگر در زمان به عقب حرکت کنیم و حوادث را دنبال کنیم، همیشه به حادثه ای دیگر خواهیم رسید، اما خداپرستان استدلال می کنند که این زنجیره حوادث (تسلسل علل) نمی تواند لایتناهی باشد. علت العللی می بایست همه این حوادث را به جریان انداخته باشد. از آن جایی که حوادث نمی توانند علت خود باشند، می بایستی چیز دیگری در ابتدا بوده باشد تا این که موجب بایش همه این چیزها شده باشد.

این برهان در ابتدا منطقی به نظر می آید، اما با کمی درنگ خود این برهان نیز همانند خدای فرضیه برهان طراحی هوشمندانه (همان طور که در فصل 1 توضیح داده شد) قربانی مشکلی مشابه می شود: اگر همه چیزها می بایست یک علت یا خالق داشته باشند، پس چه کسی خدا را خلق کرده است؟ برهان هستی شناسیک به جای حل مشکل تسلسل علل با زبانی متفاوت مشکل مشابهی را می آفریند. از خدا به عنوان پاسخ استفاده می شود اما در واقع مفهوم خدا مجدداً سؤال های جدیدی را به وجود می آورد. نمی شود یک معما را توسط یک معمای بزرگتر حل کرد.

درحقیقت این بحث طعمه مغالطه شفاعت خاص شده است. این مغالطه نوع خاصی از دورویی است و زمانی رخ می دهد که شخص متوجه گردد که راه حل ارائه شده او توسط قوانینی که خود او بنا نهاده است، از هم می پاشد(1). در این نوع مغالطه قوانین شامل همه چیز می شوند به غیر از راه حل مدعی. بدون آن که به وضوح گفته شود که چرا برای این راه حل استتنا قائل شده اند، آن را از قانون مستثنی می کنند. اگر همه چیزها نیاز به خالق دارند پس چرا باید برای خدا استتنا قائل شد؟ و اگر خدا نیازی به خالق ندارد چرا باید دیگر چیزها داشته باشند؟

در حقیقت اگر ما قبول کنیم که چیزی می تواند وجود داشته باشد بدون آن که خلق شده باشد (لم یولد*) - همان طور که خداپرستان در مورد خدایشان این ادعا را دارند - چرا ما نباید این منطق را برای کل کائنات به کار ببریم؟ در این روش ما واسطه را حذف می کنیم و بدون ایجاد پیچیدگی ها و مشکلات وجود خدا، دقیقاً به همان اندازه به زندگی معنی می دهیم.

سوء تفاهم ها در فیزیک

بسیاری از خداپاورانی که برهان جهان شناسیک را مطرح می کنند، این برهان را از نقطه نظر اشتباهی نسبت به فیزیک استنتاج کرده اند. در اکثر مواقع به طور مشخص آن ها از قانون اول ترمودینامیک اتخاذ سند می کنند: ماده و انرژی نه تولید می شوند و نه از بین می روند(2). دقت کنید که جرم نوعی انرژی است. ایشان از این قانون برداشت می کنند که در طبیعت نمی شود چیزی از هیچ به وجود آید و مسلماً باید یک توضیح ماوراءالطبیعی برای همه این ها باشد.

خداپرستان این ادعا را دارند که قانون اول ترمودینامیک نیاز به یک منبع برای تمامی مواد و انرژی جهان را ثابت میکند، ولی در حقیقت به اشکال دیگری این امر می تواند به واقعیت بیبوند. برای مثال ممکن است که جهان یا جهان های چندگانه همیشه با مقدار معینی از ماده و انرژی وجود داشته اند و یا انرژی منفی و مثبت، جهان یا جهان های چندگانه را از صفر به وجود آورده باشند. ما هنوز در این برهه از زمان به طور کامل تمامی قوانین و ساختارهای جهان را نمی شناسیم ولی این امر نباید باعث

شود که ما شکاف های علم را با خدا پر بسازیم. در واقع اگر خدا می تواند ماده و انرژی به وجود آورد، چرا یک پدیده طبیعی که هنوز شناخته ایم نتواند همان کار را بکند؟

علاوه بر این ها، خود ایده استناد کردن به قوانین طبیعی برای دفاع از ماوراءالطبیعه، ذاتاً بی معنی است. اگر واقعاً پروردگاری وجود داشت که می توانست تمامی قوانین طبیعی را زیر پا بگذارد و خود خارج از وجود باشد، دیگر نیازی نبود تا او را با قوانین فیزیکی تطبیق دهیم. استفاده ابزاری از علم برای پشتیبانی از عقیده تان درباره چیزی همانند ترمودینامیک و نادیده گرفتن آن زمانی که با دیگر اعتقادهایتان ناسازگار است همانند فرگشت، یک اختلاس و قیهانه از اصول علمی است.

برهان هستی شناختیک چیزی درباره خدا نمی گوید

حتی اگر قرار بر این بود که نیاز جهان را به نوعی عامل محرک کل یا یک نیروی خاستگاهی قبول کنیم، هنوز هم دلیلی وجود نداشت که تطابق این نیرو را با هیچ یک از صفات نسبت داده شده به خدا نشان دهد. در حقیقت حتی اگر خالق هم می بود باز هم دلیلی برای توضیح لزوم هوشمندی یا نوعی هوشیاری در او وجود نداشت. بی گمان هیچ دلیلی هم وجود ندارد که ثابت کند خالق دارای یکی از ویژگی های یکی از خداهای توصیف شده در ادیان جهان است. قبل از هر چیز به خاطر داشته باشیم که هیچ گواهی وجود ندارد که نشان دهد که این نیروی خاستگاهی می بایست ماورالطبیعی و یا در ذات خود روحانی باشد. ممکن است که نهایتاً این نیرو هم تنها حادثه ای باشد که تابع قوانین فیزیک است.

حتی اگر برهان جهان شناختیک را در باب عامل محرک کل صحیح فرض کنیم، باز هم این ادعا هیچ چیزی برای اثبات وجود پروردگار نخواهد داشت، مگر اینکه پروردگار را به این تعریف محدود کنیم: "نیروهایی که جهان را آفرینند". اگر این تعریف را قبول کنیم می توانیم به راحتی الکتریسته، جاذبه و یا نیروی هسته ای قوی را خدا بنامیم. مفهوم عام خدا در بین مردم مذهبی با هوشمندی و هوشیاری خالق عجین شده است و مطلقاً هیچ گواهی برای هوشیاری نیروهای طبیعی شناخته شده توسط بشر وجود ندارد.

منابع:

- 1) Bennett, Bo. "Special Pleading." Logically Fallacious: The Ultimate Collection of Over 300 Logical Fallacies. EBookIt.com, 2012.
- 2) Atkins, Peter. The Laws of Thermodynamics: A Very Short Introduction. Oxford: Oxford University Press, 2010.

فصل 12

دین / خدا به من بسیار کمک کرده است. چگونه میشود که واقعی نباشد؟

دین برای بسیاری از مؤمنین چیزی بیش از جواب هایی درباره ذات وجود و یا زندگی اخلاقی می باشد. دین همچنین برای فرد یک بدنه اجتماعی و یک سیستم حمایتی فراهم می آورد و می تواند ستون فقرات هویت فرهنگی شخص را بسازد. در بعضی از جوامع، دین و فرهنگ آن قدر با هم آمیخته شده اند که جدا کردنشان غیرممکن گردیده است و نپذیرفتن اصول دین می تواند احساس انزوا را به آن ها تحمیل کند.

قطعاً کلیساهای، مساجد، معابد و انجمن های مذهبی دیگر، جنبه های سودمند فراوانی هم دارند. آن ها رویدادهای اجتماعی را میزبانی می کنند و به دوستی ها کمک می کنند، حمایت فراهم می آورند، خدمات مشاوره ارائه می دهند و منابع جمع آوری می کنند تا بتوانند کمک های مالی ارائه دهند. برخی از گروه های دینی در اجتماعشان حاضر به خدمتند و خیلی از سازمان های خیریه ریشه های مذهبی دارند.

اما در هر صورت فواید اجتماعات مذهبی وجود خدا را ثابت نمی کنند. اگر هم چیزی را ثابت کنند این است که انسان ها زمانی که با هم به نام یک هدف مشترک متحد می شوند، می توانند بسیج شوند تا به اهداف بزرگی برای کمک به خودشان و دیگران دست یابند. فواید عضویت در این گونه اجتماعات به گروه های مذهبی محدود نمی شوند بلکه می شود همین فواید را در گروه های غیر مذهبی نیز مشاهده کرد. گروه هایی که جنبه های مضر گروه های مذهبی را هم ندارند.

هیچ گواهی وجود ندارد که نشان دهد خدا به کسی مدد رسانده است، ولی کافی است چشمانتان را باز کنید تا ببینید که انسان ها می توانند به خود و دیگران کمک کنند. فواید اجتماعات مذهبی را به معنای واقعی کلمه می شود در هر گروه انسانی ای که برای رسیدن به هدفی مشترک متحد شده است یافت. گروه ها و سازمان های خداناباورانه بسیاری نیز وجود دارند که از مردم غیرمذهبی حمایت می کنند و باعث می شوند آن ها حس کنند که به یک اجتماع تعلق دارند.

تجارب مثبت وجود خدا را ثابت نمی کنند

ما در فصل 7 درباره دشواری های رد تجارب شخصی صحبت کردیم اما همچنان نشان دادیم که تجارب شخصی نمی توانند ادعای وجود خدا را ثابت کنند. همین موضوع در مورد تجارب یک شخص به عنوان عضو مسجد، کلیسا و یا معبد نیز صادق است. ممکن است که تجارب فرد در یک اجتماع خاص مذهبی مثبت باشند ولی به هیچ عنوان نمی شود این تجارب را گواهی بر وجود خدا دانست.

خداناباوران همانند خداباوران ممکن است از افسردگی رنج ببرند و یا این که بر مشقت ها و سختی های زندگی شان غلبه کنند، ولی این ها هیچ تأثیری بر استدلال وجود خدا ندارند.

انسان های یاری رسان و اجتماعات خیرخواهانه در انحصار دین خاصی نیستند. بسیاری از گروه های کمک رسان، همانند صندوق کودکان ملل متحد (یونیسف) و یا سازمان پزشکان بدون مرز، غیرمذهبی می باشند و این در حالی است که به هیچ عنوان نمی شود نقش این گروه ها را در کمک رسانی به مردم جهان نادیده گرفت. واضح است که بدون خدا هم می شود اثر مثبت بر جامعه داشت؛ بنابراین یک اجتماع سودمند نه به خدا احتیاج دارد و نه وجود آن را ثابت می کند.

از این گذشته هرکسی که به کلیسا، مسجد و یا معبد می رود، یک تجربه مثبت نخواهد داشت. علاوه بر این، جنایات وحشتناکی همانند جنگ ها، نسل کشی ها و فرقه های خودکشی در زیر پرچم خدا رخ داده اند. اگر اتفاقات مثبتی که در اماکن مذهبی روی می دهند نشانی از وجود خدای خیرخواه هستند، چرا نباید این پی آمدهای زشت را از بدخواهی خدا دانست؟ همان طور که در فصل قبل توضیح دادیم هر نوع برداشت دیگری در دام مغالطه شفاعت خاص می افتد.

پس انسان هایی که خدا نجاتشان نمی دهد چه؟

در مقابل هر داستانی که در مورد چیزهای خوبی است که به خدا و یا دین نسبت داده می شوند، انسان های مذهبی ای قرار می گیرند که در حال رنج کشیدن هستند. خداپرستان نیز سختی ها را تجربه می کنند: ایشان همانند هر انسان دیگری مریض می شوند، از افسردگی رنج می برند، قربانی خشونت و سوءاستفاده های خانگی می شوند و یا در سنین پائین جانشان را از دست می دهند. اگر واقعاً خدا مسئول هر چیزی است که در زندگی ما رخ می دهد پس او یا می خواهد و یا اجازه می دهد که این اتفاقات روی دهند.

همان طور که قبلاً گفته شد، چه در سطح سازماندهی شده و چه در سطح انفرادی، دین در طول تاریخ مسئول بسیاری از حوادث وحشتناک بوده است. اگر می شود بدون هیچ گواهی خدا را مسئول حوادث خوب زندگی یک فرد دانست، چه طور است که او را نمی شود مسئول کسانی دانست که بر اساس باور و دیدگاه دینیشان، خانواده خود را به قتل می رسانند، در جنگ های مذهبی شرکت می کنند، به دیگران آسیب می رسانند و یا نسبت به آن ها تبعیض قائل می شوند(1)؟

در فصل 6 توضیح دادیم که فرهنگ دعا کردن می تواند به نحوی موزیانه تأثیر ویران کننده ای از خود در زندگی شخص باقی بگذارد. به عقیده بسیاری از کسانی که به قدرت دعا باور دارند، هر چیزی که اتفاق می افتد بر اساس خواست خداست و شخص می تواند با توسل به دعا شرایط را تغییر دهد و برای بسیاری این بدان معنی است که اگر دعایشان مستجاب نشده، تقصیر خودشان است؛ به شکل درستی دعا نکرده اند، به اندازه کافی ایمان نداشته اند، به اندازه کافی مستحق نیستند و یا اینکه درخواست درستی نداشته اند. ولی اگر اوضاعشان خوب باشد، به این خاطر است که دعاهایشان مستجاب شده و یا این که خدا بخشنده و مهربان است(هذا من فضل ربی*).

بدین شکل محیطی ساخته می شود که حس ناامنی فلج کننده ای را به افراد القاء می کند و درماندگی و در یوزگی را به آن ها می آموزد. این پیام های دینی به انسان ها مخصوصاً به جوانان می آموزند که کنترلی بر روی زندگیشان و قدرتی برای تغییر سرنوشت ندارند. پیامدهای روانی این گونه تفکرات می توانند ویرانگر باشند. روان شناسی به نام دکتر مارلن وینل **Marlene Winell** نام این گونه مشکلات را **سندروم آسیب دینی** گذاشته است؛ مجموعه ای از نشانه ها که پیامدهای تلقین های دینی می باشند و یا توسط آن ها تشدید شده اند و شامل اضطراب، افسردگی و مشکلات در کارکردهای اجتماعی می شوند(2).

منابع:

- 1) "God Told Me to Do It." Huffington Post. Accessed September 15, 2014. <http://www.huffingtonpost.com/tag/god-told-me-to-it/>.
- 2) Winell, Marlene. "Religious Trauma Syndrome." British Association for Behavioural & Cognitive Psychotherapies. Accessed September 16, 2014.

فصل 13

خدا عشق است، خدا انرژی است

ما در فصل 9 درباره تمایل انسان های مذهبی به توصیف خدا به شکلی که ادعای آن ها ابطال ناپذیر می شود صحبت کردیم. انکار یک مفهوم مبهم از خدا غیرممکن است ولی در مقابل، هیچ گواهی را هم نمی توان برای دفاع از این مفهوم ارائه کرد. اگر ادعا کنید که خدا وجود دارد ولی نتوانید بگوئید خدا دقیقاً چیست ادعای شما نهایتاً پوچ است.

بعضی سعی می کنند خدا را طوری توصیف کنند که با مفاهیمی که از قبل وجودشان ثابت شده است هم معنی شود: طبیعت، جهان، عشق، انرژی و غیره. برای مثال نویسنده ای به نام برندن مک فیلیپز Brendan McPhillips در مقاله ای تحت عنوان "انیشترین وجود خدا را ثابت میکند"، اعلام کرده که خدا همان طور که در معادله مشهور $E=MC^2$ بیان شده، انرژی آفریننده جرم است(1). بر طبق نظر او، خدا همان انرژی ای است که جهان و هرچه در اوست را پدید آورده.

مشکل در اینجا است که لغت انرژی از قبل وجود داشته و می تواند بدون استفاده از لغت خدا این منظور از توصیف انرژی را به خوبی منتقل کند. خدا اصطلاحی است که با خود خورجینی از مفاهیم گوناگون به همراه دارد. برای بسیاری خدا بیش از یک انرژی است که جهان را آفریده. او همچنین دعاها را مستجاب می کند، حکم الهی می دهد و در زندگی افراد تأثیرگذار است. خدا هوشیار است، می تواند فکر کند، حرف بزند، عمل کند و تصمیم بگیرد.

هیچ گواهی برای هوشیاری یا خودآگاهی انرژی وجود ندارد. بدون این خصوصیات هیچ یک از ویژگی های انرژی، الهی نخواهد بود. اگر بگوئیم که خدا همان انرژی است، تنها با لغات بازی کرده ایم در حالی که مفاهیم تغییر نمی کنند. بیان این ادعا از دنیای مادی و ذات وجود خدا به ما هیچ اطلاعاتی نمی دهد.

معانی خدا

چندین نوع متفاوت از خداپرستی وجود دارد و در هر یک خدا به شکلی خاص تعریف می شود اما به طور کلی همه آن ها در بعضی از پیش فرض های اساسی با یک دیگر هم عقیده هستند. یکتاپرستان بسان بسیاری از مسیحیان، یهودیان و مسلمانان به یک خدای واحد و ماوراءالطبیعی باور دارند که به همه چیز قادر است. چنڊخداپرستان، همانند هندوها بسته به فرقه ای که به آن تعلق دارند به چندین خدا یا یک خدا که می تواند به اشکال مختلف درآید باور دارند. در هر دو حالت وقتی خداپرستان از خدا سخن می گویند در ذهن خود از خدا مفهومی بسیار مشخص دارند. در ادیان ابراهیمی، یهودیت، مسیحیت و

اسلام، خدا موجودی قادر و خیرخواه است که مسئول خلق جهان و برقراری نظم در آن می باشد. باور بر این است که این خدا در زندگی روزانه ما نقش دارد، به دعاها پاسخ می گوید، معجزات را باعث می شود و گناهکاران را عذاب می دهد.

همچنین برخی از انسان ها بدون آن که به دین خاصی تعلق داشته باشند و یا خود را به مفهوم خاصی از خدا - مانند آن چه در متون دینی آمده است - بچسبانند، به خدا باور دارند. بسیاری از این افراد **دادارباورانی** هستند که ایمان دارند یک موجود هوشمند و مافوق طبیعی، جهان و قوانین حاکم بر آن را آفرید و پس از آن، این دادار که فاقد شخصیت انسانی است در کار جهان دخالتی نمی کند؛ نه دعاها را مستجاب می کند و نه معجزه ای می آفریند و هیچ تأثیری هم بر زندگی افراد یا حوادثی که در جهان رخ می دهد ندارد.

اگرچه خدای دادارباوران با خدای اکثر خداپرستان بسیار تفاوت دارد و هرچند دادارباوران اغلب عضو گروه های مذهبی نمی شوند و وابستگی دینی به جایی ندارند، اما هنوز فرض می شود که دادار، هوشمند و مافوق طبیعی است و دارای نوعی خودآگاهی می باشد و اینگونه دادارباوران به عنوان خدا باور شناخته می شوند. مشکل این نوع باور در این است که نهایتاً اثبات آن غیرممکن می شود: خدایی که منفعل است و در امور جهان دخالتی نمی کند را نمی شود از فقدان کامل و عدم وجود یک خدا در جهان تمییز داد چرا که در هیچ یک از این سناریوها خدا در جهان ما تأثیر و دخالتی ندارد.

برای بعضی دیگر، خدا تنها یک لغت است که از آن برای توصیف مفاهیم خاصی همانند قوانین طبیعی یا خود جهان استفاده میشود. یک **پانتئیست** (همه خداانگار) خدا و طبیعت را یکی می داند. بعضی از ایشان بر این باور هستند که نیروهای طبیعی، سرشتی خداگونه دارند. برخی دیگر طبیعت را بدون آن که آن را به یک خدا نسبت بدهند، دارای نوعی قدرت روحانی می دانند. پانتئیست ها به وجود یک موجود ماوراءالطبیعی و دارای ادراک که خارج از دنیای طبیعی است باوری ندارند. در نظر پانتئیست ها خدا کلمه ای است استعاری و نه یک پروردگار واقعی، ابزاری است که توسط آن یک حس روحانی یا حیرت را به دنیای طبیعی نسبت می دهند. همه خداانگاری، همان طور که ریچارد داکینز می نامدش، "خدانا باوری سکسی" شده است (2).

ممکن است که این زبان بازی ها به نظر بی اهمیت بیایند. اما نکته ای مهم درباره رویکرد ما نسبت به زبان و جهان را زیر پا می گذارند. اگر کلمه خدا برای هر فرد مضمون مجزائی داشته باشد، دیگر اساساً بار معنایی خود را از دست می دهد. اساس ایده زبان و ارتباط انسانی به کلمات و آوایی وابسته است که دقیقاً تعریف شده هستند و در میان متکلمان آن زبان معنایی ثابت دارند.

کلمات اشیاء نیستند

کلماتی که برای توصیف یک شیء به کار می روند، تأثیری بر روی ماهیت آن شیء ندارند. به راحتی می توان مغالطه آمیز بودن این استدلال که "خدا انرژی است" را با جملات زیر نشان داد.

"خدا" گربه خانگی من است.

گربه من وجود دارد.

بنابراین خدا وجود دارد.

تمام چیزی که این جملات می توانند ثابت کنند این است که نام گربه من خدا است و هیچ یک از صفاتی که انسان ها به خدا نسبت می دهند در گربه - خدا رسوخ نخواهد کرد: علم لایتناهی، قدرت مطلق، خیرخواهی و توانایی های مافوق طبیعی. گذاشتن نام خدا بر روی گربه ام، در تعریف و اثبات وجود خدا، امری پوچ و بی معنی است. همین موضوع درباره این گفته که خدا انرژی است و یا هر ادعای مشابه دیگری نیز صدق می کند. این بیان از معنا تهی است مگر این که علاوه بر آن ادعا کنید که انرژی توانایی های مافوق طبیعی ای دارد که به خدا نسبت داده می شوند.

این ادعا را که انرژی، عشق، جاذبه و یا هر نیروی مافوق طبیعی دیگری دارای توانایی های مافوق طبیعی هستند، درست همانند ادعای وجود خدای ادیان ابراهیمی، اگر با شواهد و مدارک مستدل پشتیبانی نشده باشد می شود به راحتی نادیده گرفت. ما پیش از این ها هم برای فراخوانی مضامین و اشیاء، لغت داشته ایم و نیازی نیست که به این لغات معنای جدیدی داده شود؛ چراکه این کار تنها باعث سردرگمی و اختلال در ارتباط کارآمد و ادراک زبان می شود. کلمه خدا می تواند هر معنایی را به خود بگیرد؛ اما این لغت به طور کل برای مردم مفهومی پذیرفته شده دارد که در طول هزاران سال از آن استفاده می شده است. اگر قرار بر این است که این لغت نهایتاً معنایی داشته باشد و کاملاً بی استفاده نشود می بایست جایگاه همیشگی خود را در میان معانی و مفاهیم حفظ کند: به عنوان توصیف یک خدای مافوق طبیعی و هوشیار که جهان ما یا حداقل چند مشخصه اصلی و قوانین حاکم بر آن را خلق کرده است.

همان طور که در این کتاب نشان داده شد هیچ نوع گواهی برای اثبات یک خدای هوشمند و فوق طبیعی وجود ندارد. این گفته که خدا انرژی است به هیچ عنوان از مفهوم خدا پشتیبانی نمی کند و بنابراین نمی تواند به عنوان یک ضد استدلال در برابر خداناباوری قرار بگیرد.

منابع:

1) McPhillips, Brendan. "Einstein proves the Existence of God!" Brendan McPhillips. Accessed September 16, 2014.

2) Dawkins, Richard. The God Delusion. Boston: Houghton Mifflin, 2006.

فصل 14

قوانین منطق وجود خدا را ثابت می کنند

یک ضد استدلال نسبتاً جدید در مقابل خداناباوری برهانی است درباره خدا که به اصطلاح افضل نامیده می شود و توسط مت اسلیک Matt Slick از سازمان

Christian Apologetics & Research Ministry (CARM) مشهور گردیده است.

اگرچه برهان افضلی، آنگونه که در وبسایت CARM نمایان شد، نسبتاً تازه است ولی ایده آن حداقل به زمان امانوئل کانت برمی گردد. کانت ایده و ساختار استدلال افضلی را با توجه به برخی واقعیات و اصول منطقی که جهان شمول، غیر قابل تغییر و مطلق هستند معرفی کرد.

برهان افضل در واقع چه می گوید؟

از دیدگاه فلسفه، سه اصل مطلق در منطق وجود دارند :

1 - اصل این همانی : هر چیزی، چیزی است که هست و چیزی که نیست، نیست. هرچیز که هست ماهیتی مخصوص به خود دارد. برای مثال یک سیب، سیب است و یک سنگ، سنگ است و یا به عبارتی دیگر هرچیزی همان است که هست.

2 - اصل امتناع تناقض : دو گفته که با هم در تناقض هستند نمی توانند هر دو صحیح باشند. برای مثال اگر در هر دوی این جملات به یک شیء واحد اشاره شده باشد، ممکن نیست که هر دو صحیح باشند:

"این یک سیب است"، "این یک سنگ است". به عبارت دیگر ممکن نیست چیزی هم باشد و هم نباشد.

3 - اصل طرد شق میانی : یک گفته نمی تواند هم زمان در یک معنی، هم صحیح باشد و هم غلط. برای مثال این جمله: " این یک سیب است" یا صحیح است و یا غلط. سیب بودن یک شیء نمی تواند در آن واحد هم صحیح باشد و هم غلط. به عبارت دیگر هرچیزی یا هست و یا نیست.

این اصول الزاماً همیشه صحیح هستند و هیچ استثنایی هم وجود ندارد. بی معنی خواهد بود اگر کسی بگوید که "این سنگ یک سیب است"، چراکه این گفته در تقابل با اصول منطق قرار می گیرد. برای این که یک مباحثه صورت بگیرد، می بایست که تمامی طرفین درگیر، بر سر این موضوع تفاهم داشته باشند که یک سنگ تعریف شده، همیشه سنگ است و معنی و مفهوم خود را همیشه حفظ می کند. برهان افضلی خود را به اصول منطق معطوف می کند تا به شرح ذیل برای وجود خدا "گواه" بیافریند.

- 1 - اصول مطلق در منطق وجود دارند.
- 2 - این اصول، ماهیتی ادراکی دارند و مادی نیستند. به این معنی که در دنیای فیزیکی وجود خارجی ندارند.
- 3 - از آن جایی که این اصول مطلق، ادراکی هستند، می بایستی در یک ذهن تصور شده باشند.
- 4 - در هر حال این اصول کامل و مطلق هستند. ذهن انسان ها نه کامل است و نه مطلق.
- 5 - اصول مطلق منطق در همه جا ثابت هستند و وابسته به ذهن انسان ها نمی باشند.
- 6 - پس بنابراین این اصول می بایستی در یک ذهن کامل، مطلق و افضل وجود داشته باشند.
- 7 - این ذهن همان خدا است.

به شکلی ساده می شود برهان بالا را این گونه توضیح داد: اصول مطلق در منطق بایستی محصولی ذهنی باشند و از آنجایی که این اصول، مطلق هستند، بایستی یک ذهن مطلق آنها را آفریده باشد و آن ذهن خدا است.

برای این که یک اثبات منطقی صورت پذیرد، دو شرط باید در نظر گرفته شوند. گزاره ها باید صحیح باشند و ساختار باید به گونه ای باشد که گزاره ها را به سمت یک نتیجه گیری منطقی سوق دهد. از نگاه ساختاری، این استدلال منطقی به نظر می رسد؛ اگر تمامی گزاره ها (پیش فرض ها) صحیح باشند، نتیجه هم صحیح خواهد بود. اما همانطور که پسان خواهیم دید پیش فرض ها صحیح نمی باشند و این امر باعث ابطال برهان میشود.

مغالطه اشتراک لفظ

ایراد برهان افصلی در آن است که اصول منطق، توصیفی می باشند و نه تجویزی. به عبارتی دیگر این اصول تنها توصیف چیزهایی هستند که ما می دانیم حقیقت دارند. جهان به این خاطر که کسی این اصول مطلق را اختراع کرده و اصالت وجود را با آنها هماهنگ می کند، خود را با این اصول مطابقت نمی دهد. این اصول مطلق، صرفاً وجود دارند تا الگوهای را تعریف کنند که ما از هستی به عنوان حقیقت دریافتیم. برای درک تفاوت میان یک قانون توصیفی و تجویزی به این مثال توجه کنید:

جاذبه یک قانون توصیفی است. آیزاک نیوتون این قانون را خلق نکرد و این قانون قبل از کشف شدن نیز وجود داشت و بدون توجه به این که نامی بر رویش گذاشته شده است به وجود خود ادامه خواهد داد. قانون جاذبه تنها توصیفی است از فرایندی طبیعی که از مشاهدات دانشمندان حاصل گردیده است.

قانون حداکثر سرعت یک قانون تجویزی است. این قانون توسط انسان ها به وجود آمده و اجرا می شود و بی معنی خواهد بود اگر اجرا نشود. اگر ما برای سرعت محدودیتی قائل نمی شدیم و یا انسان ها مسئولیتی در قبال سرعت و وسایل نقلیه خود نداشتند، دیگر این قانون وجود نمی داشت.

به همین صورت اصول و قوانین منطق نیز توصیفی هستند. نه کسی آن ها را درست کرده و نه کسی آن ها را در یک کتابچه در جایی نوشته تا اینکه به وجود آیند. تنها ثبات صحت این قوانین توسط انسان ها مشاهده شده است (یک سنگ همیشه سنگ است، چراکه اگر سنگ چیز دیگری می بود دیگر سنگ نمی بود). از آن جایی که اصول و قوانین منطق تجویزی نیستند برای وجود داشتن نیازی به ذهن یک خدا و یا ذهنی دیگر ندارند. ذهن انسان می تواند این اصول را شناسایی کند و به زبان بیاورد ولی پدیده هایی که این اصول به آن ها منسوب می شوند، بدون توجه به اینکه یک خدا یا کسی دیگر در موردشان فکر می کند یا نه می توانند به وجود خود ادامه دهند.

طرفداران برهان افصلی توصیف یک اصل منطقی را با پدیده ای که آن اصل به آن برمی گردد در هم می آمیزند. برابر خواندن یک موضوع با توصیفش همانند برابر دانستن عکس یک ماشین با خود آن ماشین است: اگرچه عکس جزئیات را به خوبی به تصویر می کشد ولی نمی توان از صفات آن عکس برای توصیف دقیق آن ماشین استفاده کرد. در غیر این صورت ممکن است که شما به اشتباه برداشت کنید که ماشین ها مسطح هستند و در کف یک دست جا می گیرند. همین موضوع برای اصول منطق نیز برقرار است. جمله "A=A" توصیفی ادراکی از یک ویژگی فیزیکی می باشد. خود این جمله برای اینکه توصیف شود نیاز به یک ذهن دارد، در حالی که ویژگی فیزیکی توصیف شده چه توسط یک ذهن درک شود یا نه، به درستی خود ادامه خواهد داد.

آنچه گفته شد به این معنی است که این توصیفات مفاهیمی کاملاً ادراکی هستند. اما اصولی که توصیف می شوند ادراکی نیستند. چیزی که این اصول به آن منتسب می شوند پایداری بایش است، که به وجود خود بدون توجه به این که تشریح می شود یا اینکه توسط یک ذهن شناسایی می گردد، ادامه خواهد داد. یک سنگ همیشه یک سنگ است زیرا که در واقعیت (اصالت وجود) قرار دارد و حتی اگر ذهنی برای درک این سنگ نمی بود باز هم این سنگ وجود می داشت. اذهان لازم هستند تا این که این پدیده را توصیف کنند و نه این که موجب بایش آن شوند.

این برهان از آنجایی که اصول منطق را بسط می دهد در دام مغالطه اشتراک لفظ افتاده است (3). آن طور که در گام یک از برهان افصلی توضیح داده شد، اصول مطلق زیربنای فیزیکی جهان هستند ولی در گام دوم همانند مثال عکس آنها تبدیل می شوند به توصیفات همان اصول و قوانین. اصول مطلق وجود دارند ولی این اصول ذاتاً ادراکی نیستند و برای بایش خود نیاز به هیچ ذهنی ندارند. اذهان تنها برای مشاهده، درک و بیان این قوانین هستند. علاوه بر این ها، دریافت ما از این قوانین به هیچ عنوان کامل، ثابت و یا مطلق نمی باشد.

ایرادهای دیگر برهان افصلی

حتی اگر فرض بر صحیح بودن قضایای برهان افصلی باشد، باز هم حفره های فراوانی باقی می ماند که باید از شواهد وجود خدا پر گردند. اگر این قضیه را قبول می کردیم که مفاهیم مطلق برای وجود خود نیاز به یک ذهن مطلق دارند، باز نمی توانستیم بگوئیم که این ذهن چه شکلی دارد.

به عبارت دیگر، ذهن افضلی که پشت اصول منطق قرار داده شده است الزاماً نباید دارای صفاتی باشد که عموماً به خدا نسبت داده می شوند همانند خیرخواهی، قدرت مطلق، نقش داشتن در خلق جهان و منشأ اخلاقیات بودن. در برهان افضلی گواهی وجود ندارد که ثابت کند ذهن فرضی پشت اصول منطق، قادر به انجام کاری بیش از ادراک این قوانین است. در واقع به این شکل این برهان نمی تواند چیزی را درباره وجود خدا ثابت کند و یا دلایل قانع کننده ای برای پرستش یا ایجاد یک رابطه شخصی با خدا ارائه دهد.

منابع:

- 1) Slick, Matt. "The Transcendental Argument for the Existence of God." CARM. Accessed September 16, 2014.
- 2) Kant, Immanuel and David Walford. "The Only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God." *Theoretical Philosophy, 1755-1770*. Cambridge: Cambridge University Press, 1992.
- 3) Bennett, Bo. "Equivocation." *Logically Fallacious: The Ultimate Collection of Over 300 Logical Fallacies*. EBookIt.com, 2012.

فصل 15

اعتقاد به خدا به زندگی معنی و هدف میدهد

بدون خدا زندگی بی معنی خواهد بود

ادیان، به خصوص ادیان سازماندهی شده در انسان ها احساس هدفمند بودن و تعلق داشتن به یک اجتماع را برمی انگیزند. همان طور که در فصل دوازده توضیح داده شد، اجتماعات دینی می توانند فواید بسیاری داشته باشند و معمولاً در مرکز هویت فرهنگی شخص قرار می گیرند، اما این واقعیات باعث نمی شوند که ادعاهای ادیان قابل قبول گردند. درحقیقت این ادیان نیستند که به زندگی انسان ها معنا می دهند بلکه این انسان ها هستند که معنا را بر پایه های جهان بینی خود و با دنباله روی اهدافشان می آفرینند. خارج از دین نیز میتوان معنا را یافت و به راستی که جست و جوی معنای شخصی برای زندگی بسیار لذت بخش تر از فرمانبرداری دستورات یک ارباب دینی از خارج از خود است .

ادعاهای دینی، سند و مدرک محسوب نمی شوند

یک ایده مشترک در بین بسیاری از گفته های این کتاب روان است: اعتقاد به چیزی باعث نمی شود که آن چیز صحیح گردد. به همین صورت خواست درستی یک امر، تأثیری بر احتمال حقیقی صحت آن امر ندارد. ممکن است که من آرزوی ثروتمند شدن را داشته باشم اما این آرزو دلیل نمی شود که حساب بانکی من چاق گردد و اگر ادعا کنم که ثروتمند هستم ولی مدرکی برای اثبات آن نداشته باشم دیگر دلیلی وجود نخواهد داشت تا کسی حرف مرا باور کند و اگر مشخص شود که در حقیقت ثروتمند نیستم پس در نتیجه یا دروغگو هستم و یا متوهم.

باورهای مذهبی نیز همین طور هستند. این که اعتقاد به چیزی باعث ارضاء حس خودخواهی ما می شود و یا به زندگی ما هدف می دهد بی اهمیت می باشد، چراکه اگر گواهی برای اثبات این اعتقادات وجود نداشته باشد نمی توان آن ها را به عنوان شاهی از برای ماهیت هستی فراخواند.

وقتی کسی می گوید "بدون خدا زندگی بی معنی خواهد بود"، منظور او درواقع این است که "من می خواهم باور داشته باشم که زندگی دارای معنی است و نمی توانم بدون وجود خدا برای آن معنایی تصور کنم، از این رو می خواهم باور کنم که خدا وجود دارد". درست است که می شود این نیاز را درک کرد اما این نیاز نه لازم است و نه قانع کننده. بدون اعتقادات مذهبی هم می شود یک زندگی پر معنا داشت و اتکا به مذهب برای فراهم آوردن معنا و مقصود در زندگی ممکن است باعث تخریب روان انسان شود.

هنگامی که شما تصدیق و معنا را از منابعی خارج از خود می طلبید باید هم زمان این ریسک را متقبل شوید که روزی توسط همان نهاد که سابق بر این به زندگی شما معنی می داد درمانده شوید.

علاوه بر این، فرهنگ دینداری می تواند انسان ها را به سوی یک اجتماع گروه زده سوق دهد. اجتماعی که اعضای آن بی طرفی و واقع بینی خود را از دست داده اند. هنگامی که یک شخص کردار خود را با اعتقاداتش هماهنگ می سازد، اعتقادات غلط می توانند به اعمال مضر و خطرناک بینجامند.

یک حقیقت نا خوشایند، همواره بهتر است از یک دروغ تسلی بخش

ادیان برای این که بتوانند پیروان خود را قانع بسازند و فرمانبرداری آنان را تضمین کنند، مکرراً روان آنان را درهم می شکنند و خلأ ای ایجاد می کنند که می بایست با مسیح، الله و یا هرخدای دیگری پر شود. به مردم گفته می شود که آن ها ذاتاً بد و گناهکار هستند و تنها راه خوب بودن (رستگاری) این است که کنترل زندگی خود را به دست دین بدهند. از آنجایی که این گفته ها هیچ پایه و اساسی ندارند می شود گفت که دین تنها به این خاطر یک مشکل خیالی را ایجاد می کند تا بتواند راه حل خیالی خود را به شما بفروشد.

این درماندگی اکتسابی که توسط دین ایجاد شده می تواند راهی برای سوء استفاده شارلاتان ها و کلاهبرداران از مردم زود باور و آسیب پذیر ایجاد کند. تصورات اشتباه درباره هستی همانند وعده دریافت پاداش برای مؤمنین و عذاب برای گناهکاران می توانند موجب انتظارات عبثی در میان مؤمنین شوند و ایشان را در حل مشکلات اساسی زندگی شان به شیوه ای کارآمد ناتوان بسازند.

قبول واقعیت و رویارویی مستقیم با مشکلات اغلب بهتر از این است که خودمان را با یک دروغ آرامش بخش فریب بدهیم. همان طور که برتنارد راسل زمانی گفت: "خرسندی ای که از فریب خود حاصل شود پایدار نخواهد بود و هر قدر هم که حقیقت تلخ باشد باز بهتر است که با آن یک بار برای همیشه رو به روشد تا اینکه بشود به آن عادت کرد و زندگی خود را مطابق با آن ساخت".

ما آزاد هستیم تا معنای خودمان را خلق کنیم

قسمتی از زیبایی و حیرت زنده بودن، آزادی در انتخاب و خلق معنی است. به جای داشتن یک سرنوشت از قبل تعیین شده و یا یک دست راهنمای پرزور که به شما اهدافتان را در زندگی نشان بدهد، با انتخاب های شخصی و کشف راه بی همتای خودتان می توانید آزادانه معنا و ارزش خاص خودتان را خلق کنید.

هیچ نیروی خارجی ای وجود ندارد که معنی را به حوادث زندگی شما تحمیل کند و هیچ دلیل و مدرکی نیز وجود ندارد که نشان دهد این حوادث خود را با یک برنامه الهی یا یک سرنوشت از قبل تعیین شده تطبیق می دهند. زندگی در ذات خود خالی از معنی است. با در نظر گرفتن عظمت هستی و نقش ناچیز ما در آن، ابلهانه خواهد بود اگر فکر کنیم که ممکن است ما انسان ها به نحوی نقشی حیاتی در کیهان داشته باشیم.

نبود معنایی خارجی در زندگی می تواند احساس خوش آزادی را به ما اهداء کند. به جای اسارت در چنگال جبری خارجی آزاد هستیم که جهان را بکاویم، به دنبال جواب سؤال های اساسی زندگی بگردیم و از خوشی های ساده زندگی همچون روابط جنسی و غذا خوردن لذت ببریم. ما انسان ها قادر هستیم با انتخاب اهدافی ارزشمند، تلاش برای بهبود زندگی اطرافیانمان، لذت بردن از زمان محدودی که در اختیار داریم، برقراری ارتباط با دیگران و عشق ورزیدن به خانواده و عزیزانمان معنی را در زندگی خود بی آفرینیم. تمامی این کارها در حالی که ارزش صرف وقت را دارند هیچ کدامشان به وجود خدا نیازی ندارند.

فصل 16

انسان های بسیاری در راه خدا و یا دین جان سپرده اند، مطمئناً خدا واقعی است

با مطالعه ادیان جهان به یک تاریخ خون آلود خواهید رسید. میان فرقه های گوناگون مؤمنین، جنگ های مقدس به پا می شده است. "شهادت" جان خود را در پای اعتقادشان فدا می کردند. گاهی انسان ها به نام دین شکنجه و یا کشته می شدند و گاهی نیز قربانی می شدند تا اینکه خدا های عصبانی را آرام سازند.

تاریخ بیش از آنکه نمایانگر حضور خدا باشد جنبه های خشن و شریرانه سرشت انسان را به نمایش می گذارد. حقیقت این است که برخی از انسان ها همواره حاضرند که جانشان را در راه باورهایشان فدا کنند، صرف نظر از اینکه این باورها مذهبی اند یا نه. از دست دادن جان در راه دین حزن انگیز و اسفناک است ولی نشانی از تصدیق خواست هیچ خدایی نمی باشد.

انسان ها حاضرند در راه باورهایشان جان خود را فدا کنند

انسان ها بارها ثابت کرده اند که حاضرند جان خود را از طریق اعمالی همچون اعتصاب غذا، خودسوزی، تظاهرات خشونت آمیز و... برای رسیدن به اهداف سیاسی، دینی و یا فرهنگی به خطر بیندازند. اما از نظر منطقی چرا باید یک انسان برای رسیدن به چنین اهدافی مرگ را انتخاب کند و یا به آن خوش آمد بگوید؟ بسیاری از این جهان بینی ها بر پایه های سیستم های اعتقادی ای بنا شده اند که در آن ها فداکردن جان به عنوان روشی برای برین ساختن مرگ و یا راهی برای رسیدن به یک هدف والاتر تبلیغ و ترویج می شود. برخی از این جهان بینی ها مذهبی هستند، همانند ایده معاد که در آن زجر و رنج زمینی ناچیز به نظر می آید و بعضی هم سکولار، همانند این باور که افراد می توانند با مشارکت در حرکت های اجتماعی از خود میراثی جاودان باقی بگذارند. **نظریه مدیریت وحشت** جایگاه ریشه های این عادت رایج یا همان نسبت دادن معنایی ارزشمند و تصویری از ناپایداری به مرگ را نشان می دهد(1). بر اساس این نظریه انسان ها به عنوان یگانه موجوداتی که از میرایی خود آگاهی دارند برای مقابله با وحشت همراه این آگاهی، مکانیزم هایی را در ذهن خود خلق می کنند تا این که دائماً با یک ترس فلج کننده زندگی نکرده باشند. این گونه است که انسان ها جهان بینی های فرهنگی ای را می آفرینند که در عوض به ایشان احساس برتری و یا تعلق به چیزی جاویدان را می دهند. سنگ بنای تفکر انسانی که به خاطر یک هدف خاص به مرگ خوش آمد می گوید این است که خود را جزء چیزی بزرگ تر از خود می بیند و خیال می کند که مرگ او را به ابدیت و زندگی جاودان پس از مرگ می رساند.

این نظریه ممکن است توضیحی برای فرقه‌هایی باشد که در آن‌ها انسان‌هایی عاقل و منطقی حاضر می‌شوند به صورت گروهی خودکشی کنند. در سال 1977، 39 نفر از اعضای گروهی به نام **دروازه بهشت** به صورت گروهی خودکشی کردند. آن‌ها بر این باور بودند که این کار باعث ورود روحشان به داخل پشقاب پرنده ای می‌شود که برای نجات آن‌ها از یک فاجعه قریب الوقوع آمده است (2). در دهه 80 میلادی شخصی به نام **جیم جونز Jim Jones** خود را مسیح موعود معرفی کرد و باعث شد که بیش از 900 انسان خودکشی کنند (3). این که اعضای این فرقه‌ها جان خود را فدا کردند سندی در اثبات ادعای مؤسسان این فرقه‌ها نمی‌باشد، بلکه تنها می‌تواند نشانی باشد از القای حس تعلق به چیزی بزرگ‌تر از خود و این که مرگ در دکترین این سیستم‌های اعتقادی، جایگاه ویژه‌ای دارد.

واقعیت جنگ‌های مذهبی

به وضوح می‌توان دید که این تمایل انسان‌ها به جذب در شهادت، فاکتوری بوده است که از آن در بسیاری از جنگ‌های مذهبی تاریخ سوء استفاده می‌شده است. جنگ پدیده‌ای است پیچیده و معمولاً برای پدیداری به پیش شرط‌های فراوانی نیاز دارد. حتی جنگ‌های به اصطلاح مقدس می‌توانند با انگیزه‌های غیردینی همچون انتقام، سیاست و دستیابی به منافع کشورها و ملت‌های همسایه همراه باشند. با این حال مذهب نقشی حیاتی در بسیج کردن و ایجاد انگیزه در افراد دارد (4). اگر دلیل جنگ ماورایی باشد جمع‌آوری نیروی جان‌نثار بسیار آسان‌تر خواهد بود. ممکن است که انسان‌ها حاضر نباشند جانشان را برای اهداف مادی به خطر بیندازند اما اگر باور کنند که در حال ارتقاء یک ایدئولوژی هستند و یا مطابق خواست یک خدا رفتار می‌کنند آنگاه تمایل بیش‌تری از خود نشان خواهند داد. به همین صورت اگر انسان‌ها باور داشته باشند که مرگ زمینی آن‌ها تنها شروع یک زندگی جاودان و سعادت‌مندانه است قانع‌کردنشان به جان‌فشانی برای یک هدف آسان‌تر خواهد بود. چراکه نهایتاً وقتی مردن پایان کار نیست در حقیقت دیگر مرگی وجود ندارد. (عند ربهم یرزقون*)

در نبرد میان دو دین می‌بایستی حداقل یکی از آن دو اشتباه باشد. نظر به اینکه هر دین سیستم اعتقادی منحصربه‌فردی دارد، ممکن نیست که هر دو دین بر حق باشند. از آنجایی که تمامی طرفین درگیر در جنگ تلفات می‌دهند نمی‌توان نشانی از نظارت و یا حمایت خدا از یکی از طرفین درگیر در این جنگ‌ها یافت. مؤمنین به ادیان بسیار متفاوتی، جان خود را به خاطر اعتقادشان از دست داده‌اند. مفهوم شهادت در آیین هندو، اسلام، مسیحیت و دیگر مکاتب دینی وجود دارد و تمامی این ادیان بر این باورند که تنها خودشان صحیح هستند. ممکن نیست که تمامی این ادیان بر حق باشند. حداقل بعضی از این شهدا جان خود را بیهوده از دست داده‌اند. وقتی انسان‌ها تحت تأثیر ایمان به معاد و یا نوعی پاداش کهکشانی خام شده باشند حاضر می‌شوند که زندگی خود را هدر دهند و جان خود را فدا کنند. ما انسان‌ها وقتی گواهی از زندگی پس از مرگ وجود ندارد باید ارزش واقعی زندگی کنونی مان را به عنوان یگانه فرصت خوش‌بختی بشناسیم. تلف کردن این زندگی به خاطر ادعاهای بی‌پایه و اساس و افسانه‌های باستانی یک تراژدی کامل است.

- 1) Routledge, Clay. "Understanding Self-Sacrifice: Suicide as Self-Transcendence." *Psychology Today*. January 19, 2011. Accessed September 21, 2014.
- 2) Zennie, Michael. "New Age Followers Still Waiting for Aliens to Beam Them up 15 Years after Heaven's Gate Cult Suicides Left 39 People Dead." *Mail Online*. March 26, 2012. Accessed September 21, 2014.
- 3) Hall, John R. "The Apocalypse at Jonestown (with Afterword)." *In gods we trust* (1981): 269.
- 4) "Suicide Terrorist Database – Flinders University – Australia." *Terrorism Research & Analysis Consortium*.

فصل 17

بی‌خدایی جان انسان‌های بیش‌تری را نسبت به دین گرفته است، بنابراین اشتباه است

وقتی خشونت پذیرفته و تشویق شده در ادیان رسمی را به مؤمنین یاد آور می‌شویم ایشان با شتاب به این اشاره می‌کنند که اگر خداناباوران خشن‌تر نباشند دل‌رحم‌تر هم نیستند. در واقع بعضی‌ها بیان دارند که خداناباوری ریشه بدترین بی‌رحمی‌های تاریخ معاصر بوده است، همانند رژیم ژوزف استالین یا مائو زدونگ. این ایده با برهانی که در فصل 4 بحث شد بسیار هم خوانی دارد: اخلاقیات ریشه در وجود خدا دارد بنابراین یک دولت سکولار باید از اخلاقیات تهی باشد.

هرچند این گفته که استالین و مائو رهبران فاسدی بودند که دین را در میان مردمشان تقبیح کردند درست است اما نمی‌توان از آن نتیجه گرفتت که شرارت آن‌ها از بی‌خدایی است و یا اینکه تمام کردار و رفتار ایشان را به کل نشانی از بی‌خدایی به شمار آورد. همین‌طور این ایده کاملاً غلط است که خداناباوری را به نحوی تنها مسئول استبداد دانست. سرتاسر تاریخ مملو از ادیانی است که تعلیماتشان مسئول مستقیم قتل و خشونت بوده اند(1). با این وجود چنین رابطه مستقیمی با حاکمان مستبد سکولار دیده نشده است. اگر هم این مستبدین سکولار به چیزی شباهت داشته باشند شباهتشان با متعصبین دینی است. به این صورت که خود را به شکلی خداگونه در کیشی از شخصیت که خودشان ایجاد کرده اند برین میسازند.

بی‌خدایی اصول و مکتبی ندارد

می‌توان رد پای خشونت موجود در اسلام و مسیحیت را تا تعلیمات این ادیان دنبال کرد، چراکه خشونت با ایدئولوژی این ادیان عجین شده است(2). اگرچه جنگ و خشونت در زیر پرچم خدا همیشه با اهداف غیر دینی همچون دستیابی به منابع سیاسی و گسترش قلمرو همراه بوده اند ولی در این موارد از ادیان استفاده می‌شده است تا اینکه بهانه‌ای برای توجیه این اعمال باشند، نیات را لاپوشانی کنند و مقدّس جلوه دهند و مردمی را برای جنگ بسیج کنند که در غیر این صورت حاضر نبودند جانشان را صرفاً به خاطر اهداف مادی به خطر بیندازند(3). انسان‌ها در سرتاسر تاریخ به نام دین شهید و قربانی شده اند و جنگ‌های مقدّس بر سر اصول این ادیان پا گرفته اند.

ولی با در نظر گرفتن این واقعیت ساده که بی‌خدایی دین نیست دیگر نمی‌شود درباره بی‌خدایی هم چنین گفت. خداناباوری به معنی نداشتن ایمان به خدا است. خداناباوری به هیچ وجه دارای اصول تعصب آمیز حاکم، کتاب مقررات و ایدئولوژی مرکزی نمی‌باشد. مقایسه دین و خداناباوری همانند

مقایسه گودرز است با شقایق. مفید تر خواهد بود اگر خداناباوری با خداباوری که همان ایمان به خدا است مقایسه شود. هرچند برخی از خدا پرستان اعتقادات بنیاد گرایانه دارند ولی صرف ایمان به وجود خدا نمی تواند برای وقوع جنگ و خشونت کافی باشد. چند جنگ منحصراً به خاطر خدا پرستی به راه افتاده است؟ برای وقوع جنگ علاوه بر باور به خدا به باورهای متعصبانه احتیاج می باشد.

هیچ کس تنها به خاطر خدا پرستی و یا خداناباوری دست به کشتار جمعی نمی زند. برای این که چنین پی آمدهایی را بشود توجیح کرد به اصول دگماتیک نیاز است. برای خداباوران، ادیانی مثل مسیحیت و اسلام این عقاید تعصب آمیز را فراهم می آورند و بهانه های راه دستی را در اختیار مؤمنین قرار می دهند. رژیم های توتالیتر سکولار و دین در این امان مشترک هستند: ایمان به اینکه مجموعه ای از ایده ها صحیح می باشند، چراکه یک مظهر قدرت چنین می گوید و این که زیر سؤال بردن این عقاید می تواند عواقب خطرناک و حتی مهلکی به همراه داشته باشد.

پس بنابراین، این گفته منطقی نیست که خدا ناباوری خشونت را ترویج می کند و یا آن را می پذیرد و یا آن که حاکمان مستبد تحت تاثیر خداناباوری دست به کشتار انسان ها زده اند. این اعمال و هیچ عمل دیگری را چه خوب و چه بد نمی توان و نباید به طور کلی به خداناباوری نسبت داد، چنانکه هیچ دو خداناباوری الزاماً درباره جهان عقاید و باورهای مشابهی ندارند. تنها واقعیت مشترک میان تمامی خداناباوران نداشتن باور به وجود خدا است.

این بدین معنی است که بی شک برخی از خداناباوران، بی عاطفه، تند خو و خشن هستند و بعضی دیگر مهربان، خون گرم و آرام. خداناباوران می توانند شخصیت های گوناگونی داشته باشند، همانند کسانی که به بازی گلف علاقه ای ندارند. تنها به این خاطر که برخی از کسانی که به بازی گلف علاقه ندارند آدم های ناجوری هستند نمی شود گلف بازی نکردن را چیز بدی دانست و همینطور نباید از خداناباوری به خاطر رفتار عده ای خدا ناباور عیب جویی کرد. اگر سعی بر آن دارید که تصمیم خود را درباره باور به خدا بر اساس رفتار یک خداناباور خاص که می شناسید بگیرید از استدلال ناقصی استفاده کرده اید. همین طور تمامی مؤمنان انسان های بد و سنگدلی نمی باشند، با این حال اعمال خشونت و جنگ عمیقاً در تار و پود بسیاری از ایدئولوژی های مذهبی رسوخ کرده است. بنابراین بهتر است که نظرتان درباره خدا و یا هر باور مذهبی دیگری را با سنجش شواهدی که برای این گونه ادعاها ارائه شده اند بیازمایید و نه بر اساس رفتار افرادی که ممکن است این باور ها را قبول داشته و یا نداشته باشند.

کیش شخصیت

این درست است که رژیم های استبدادی و کمونیستی مائو و استالین مخالف دین بوده اند و در زیر سلطه این افراد، جلوی باورهای دینی گرفته شده و بر آن ها مجازات تحمیل می شده است ولی این اعمال پیش از آن که به خداناباوری مربوط باشند از آن خاطر اجرا می شوند که دین به عنوان یک رقیب تهدیدی برای نقشه های مستبدانه این حکام به حساب می آمده است. رژیم های توتالیتر بر ستون های ترس و تعصب بنا شده اند نه بر آزادی بیان و پرسش، بدین شکل شباهت زیادی به دین دارند. این

رهبران عملاً ادیانی را خلق کردند و خودشان را به عنوان خدایان جدید در رأس جای دادند. یا اینگونه که سم هریس Sam Harris می گوید: "مشکل کمونیسم و فاشیسم، انتقادی بودن بیش از اندازه آن ها نسبت به دین نیست بلکه مشکل در این جا است که آن ها بیش از اندازه به دین شباهت دارند". این کیش های شخصیت از خداناباوری نشأت نگرفته اند و این گفته که کردار این افراد معرف تمامی خداناباوران است کم خردانه می باشد. در حقیقت بسیاری از ملت های بی دین و آزاد همانند دانمارک و سوئد(4) در میان آرام ترین و پیشرفته ترین کشورهای جهان قرار دارند(5). با این حال قصد ما در این جا این نیست که بگوئیم خداناباوری الزاماً باعث شادی و پیشرفت بیش تر مردم می شود، اما چیزی که واضح است این است که خشونت، استبداد و نسل کشی پی آمدهای خداناباوری نمی باشند، همانطور که دینداری متضمن پیشرفت و صلح طلبی یک ملت نیست.

ادیان جهان قوانین و کتاب های مقدسی دارند که به پیروان خود درست و غلط و چگونگی رفتار مناسب را دیکته می کنند و از این رو منطقی است که یک دین را مسئول موعظه هایش بدانیم. در مقابل، خداناباوری نه متون مذهبی دارد و نه مرجعی، نه مراسمی دارد و نه اصولی، نه طریقتی دارد و نه دستورالعملی و یا اولیاء امری. به شکلی که می شود دین را با تعلیماتش مورد قضاوت قرار داد خداناباوری را نمی توان مسئول کردار خداناباوران دانست چراکه خداناباوری دکتترین ندارد.

منابع:

- 1) Hitchens, Christopher. God is not great: How religion poisons everything. Random House ILC, 2008.
- 2) Ellens, J, Harold. The Destructive Power of Religion: Violence in Judaism, Christianity and Islam. Westport, Conn.: Praeger, 2003.
- 3) Juergensmeyer, Mark. Terror in the Mind of God: The Global Rise of Religious Violence. Vol. 13. Univ of California Press, 2013.
- 4) Zuckerman, phil. " Atheism: Contemporary Numbers and Patterns." In The Cambridge Companion to Athesim (Cambridge Companions to Philosophy). New York: Cambridge University Press, 2007.
- 5) State of Global Well Being. Gallup, 2013.

فصل 18

وقتی محتاج کمک خدا بشی به خدا ایمان می آوری

بر طبق باور عمومی بسیاری از مؤمنین وقتی خداناباوران در زیر فشار روانی قرار می گیرند رو به سوی خدا می آورند. آنان برای این پدیده جملات قصاری نیز ساخته اند، همچون: "کسی در سنگر خداناباور نیست" و یا "وقتی هواپیما شروع به سقوط بکند دیگر کسی خداناباور نیست". ایده پشت این گفته ها این است که وقتی زندگی بر وفق مراد باشد خداناباور بودن آسان است اما وقتی زندگی روی دیگر خود را نشان بدهد انسان ها به خدا ایمان می آورند و یا حداقل به وجودش دل می بندند.

درحالی که ممکن است این ادعا در مورد بعضی از افراد صحیح باشد ولی قطعاً واقعیتی نیست که شامل همه خداناباوران شود. علاوه بر این ها پدیده **گروش در بستر مرگ** و تجربیات مشابه گواهی بر وجود خدا نمی باشند. بلکه تنها ما را متوجه این موضوع می سازند که انسان ها بیشترین میزان غیر منطقی بودن را زمانی از خود نشان می دهند که وحشت زده اند، درد می کشند و یا هذیانی شده اند. وحشت از مردن ممکن است باعث شود که بعضی ها از سر ناچاری و برای رسیدن به نوعی تسلی خاطر و یا به عنوان راهی برای کاهش این اضطراب شدید، عقاید غیر منطقی و نا معقول را بپذیرند. همه ما انسانیم و احساسات بنیادی و مشابهی را تجربه می کنیم و از این رو نیاز به یک مایه تسلی کاملاً قابل درک است. بنابراین این درماندگی برای خاطر خدا نیست بلکه درماندگی ای است از برای آسایش خاطر و رفع نگرانی.

این طرز تفکر که ترس انسان ها را به سمت باور به خدا می کشاند تنها می تواند یک معنی داشته باشد: ادعاهای مذهبی عموماً بر پایه ترس بنا شده اند و ریشه ای در منطق و شواهد ملموس ندارند. اساساً خداناباوران با اینگونه نظرات درحال تصدیق ناخواسته غیرمنطقی بودن ادعاهای خود هستند.

آیا واقعاً در سنگر کسی خداناباور نیست؟

اغلب خداناباوران ایمان به خدا را از طریق گفتمان منطقی و تأمل ژرف از دست داده اند. بسیار بعید است که این گونه دیدگاه ها به طور ناگهانی تغییر کنند. ایمان یکباره یک خداناباور به خدا همانند باور ناگهانی یک بزرگسال است به بابانوئل. در مورد خیلی از خداناباوران تنها چیزی که واقعا می تواند باعث تغییر نظر ایشان درباره خدا شود، شواهد و دلایلی واقعی از وجود خدا است و نه یک تلاطم احساس که از فشار عصبی، مرگ و مصیبت حاصل شده است.

هفت سال پس از مرگ فضانورد و مروج علم، کارل سیگان Carl Sagan، همسرش ان درایان Ann Druyan درباره او چنین گفت:

"زمانی که همسر فوت کرد، از آن جایی که او بسیار معروف و بی ایمانی اش شناخته شده بود، بسیاری از مردم به سراغ من آمدند و پرسیدند که آیا کارل در پایان زندگی اش تغییری کرد و به زندگی پس از مرگ ایمان آورد؟ آنها همچنین مکرراً از من می پرسیدند که آیا فکر می کنم او را دوباره خواهم دید؟ کارل رویاروی مرگش با شجاعتی نافرمانی ایستاد و هرگز در خیالات به دنبال پناهگاه نگشت. تراژدی در این بود که ما می دانستیم دیگر هرگز همدیگر را نخواهیم دید. هرگز این انتظار را نداشته ام که دوباره در کنار او باشم. اما آنچه ارزشمند می باشد این است که برای مدت تقریباً بیست سالی که ما در کنار هم بودیم، طوری زندگی می کردیم که به روشنی قردان این زندگی کوتاه و ارزشمند بوده باشیم. ما هرگز مرگ را با وانمود به این که چیزی جز یک جدایی پایانی است، کوچک نشمردیم. تمامی لحظاتی که ما زنده بودیم و در کنار هم گذرانیدیم معجزه آسا بودند. نه معجزه آسا به معنی مافوق طبیعی و یا غیر قابل توضیح... نحوه رفتار او با من و رفتار من با او، طوری که ما از هم و خانواده مان مراقبت کردیم، مادامی که او زنده بود، معجزه آسا بود. این ها بسیار مهم تر هستند از تصور دیدار دوباره او. من فکر نمی کنم که هرگز کارل را دوباره ببینم. ولی من او را دیدم. ما هم دیگر را دیدیم، ما هم دیگر را در کهکشان یافتیم و این فوق العاده بود." (1)

روزنامه نگار و منتقد ادبی، کریستوفر هیچنز Christopher Hitchens قبل از مرگش در مصاحبه ای با اندرسون کوپر Anderson Cooper در شبکه CNN اظهار داشت که اگر او گروشی در بستر مرگ داشته باشد، از بابت توهم خواهد بود. او اذعان داشت که ممکن است مغزش در واپسین ساعات خارج از کنترل او و دمدمی مزاج رفتار کند ولی از این بابت مطمئن بود که هر کاری مغزش بکند کسی که او واقعاً بوده را نشان نمی دهد.

کوپر: وقتی یک لحظه شک کنی، خدا پیداش نمیشه؟... آخه برای من خیلی جالبه که حتی وقتی تنهایی و کسی بهت نگاه نمیکنه، ممکنه لحظه ای پیش بیاد که بخوای به خدا ایمان بیاری و جلوی ضرر را بگیری.

هیچنز: اگه اینطوری بشه یعنی که خیلی مریض شدم. وقتی است که مشاهیرم را بخاطر دارو ها و یا درد از دست دادم و کنترلی بر چیزی که میگم ندارم. اینا رو میگم که اگر یک موقع بعد ها شایعه ای شنیدی... چون این اتفاق ها می افتند و مؤمنین عاشق این هستند که این شایعه ها رو پخش کنند. می دونی، من نمی تونم بگم وجودی که اون موقع اونجاست من نیستم و یا چنین کار رقت انگیزی رو انجام نمی دم، ولی میتونم بهت بگم نه تا زمانی که من دارای عقل سلیم هستم، نه. من از این موضوع کاملاً اطمینان دارم.

کوپر: پس اگر داستانی به وجود بیاد که در بستر مرگت...

هیچنز: باور نکن. بهایی بهش نده. (2)

زیست شناس فرگشتی و فعال خداناباور، ریچارد داوکینز Richard Dawkins در مصاحبه ای با بیل ماهر Bill Maher چنین گفت:

"وقتی در بستر مرگ هستیم، یک ضبط صوت را روشن می‌گزارم. چون آدم‌هایی مثل من قربانی داستان‌های بدخواهانه پس از مرگشان می‌شوند، مردم می‌گویند که آن‌ها در بستر مرگ گروش داشتند. درحالی‌که این درست نیست." (3)

مغزی که در حال مردن است، قابل اطمینان نیست

وقتی مغز با استرس شدید، درد، از دست دادن خون، دارو‌ها و عوامل دیگر رو به رو می‌شود، نسبت به حالت عادی رفتار متفاوتی از خود نشان می‌دهد. برای مثال بعضی از بیماران وقتی پس از عمل از بی‌هوشی خارج می‌شوند، باور دارند که دکترشان توطئه‌ای برای قتل آن‌ها چیده و یا این‌که چیزهایی را می‌بینند که وجود ندارند (4). اینکه برخی از این توهمات ساختاری دینی دارند تعجب‌برانگیز نیست. افسانه‌های دینی همه‌جایی هستند و بسیاری از انسان‌ها از کودکی در معرض دین قرار می‌گیرند. داستان‌هایی از این دست می‌توانند به آسانی از سطح ناخودآگاه ذهن و بدون توجه به باورهای منطقی و هوشیارانه فرد خود را نمایان سازند.

خداباوران علاقه دارند به این‌که گستردگی دین در جهان را به عنوان سندی از تمایل فراگیر به باور به خدا معرفی کنند. اما واقعیت پیچیده‌تر از این‌ها است و قطعاً تلقینات فرهنگی در این‌جا نقش دارند. ساختار مغز انسان نیز در این امر تأثیرگذار است، به این صورت که الگوهای را در صداها و اتفاقی می‌یابد و با ارجاع عاملیت به حوادث بدون عامل به دنبال توضیح می‌گردد (5). انسان‌ها تمایلات و برانگیزش‌های طبیعی فراوانی دارند اما این بدین معنی نیست که همه آن‌ها را می‌بایست پذیرفت. اینکه بسیار پیش می‌آید که مغز ما به گونه‌ای مشابه رفتار کند، نباید موجب حیرت ما شود و این‌کوشش محتمل ما به سمت یک خدای برتر بیش از آن‌که درباره واقعیت یک خدا چیزی را نشان دهد ما را با ساختار مغزمان و میل طبیعی انسان به درک جهان آشنا می‌سازد، حال آن‌که ممکن است این درک حسّی بر اساس شواهدی قابل اثبات و یا عقاید تعصب‌آمیز باستانی باشد.

ایمان تأثیری بر واقعیت ندارد

همان‌طور که بارها در این باره بحث کرده‌ایم، باور به چیزی موجب راستی آن چیز نمی‌شود. این‌که کسی نظرش را درباره خدا تغییر دهد یا نه، باعث محتمل‌تر گردیدن ادعاهای دینی نمی‌شود. پافشاری بر این‌که یک خدانا باور در بستر مرگ به خدا خواهد گروید و یا این‌گفته که نظرات افراد در موقعیت‌های بحرانی از هم می‌پاشند، هم رئیس مؤابانه است و هم بی‌ربط.

کسی نباید از حالات غیر عادی خود در بستر مرگ و یا گروش‌های موقتی در موقعیت‌های بحرانی خجالت بکشد، چرا که ما انسان‌ها وقتی تحت فشار و تهدید شدید قرار می‌گیریم دیگر کنترلی بر روی مغز خود نداریم و اگر در مواجهه با مرگ، مریضی و مصیبت چیز عجیبی گفتیم و یا کاری غیر عادی انجام دادیم نباید به پای نظرات ما نوشته شود. استفاده ابزاری از رفتار کسی که به خاطر مصیبت آسیب‌پذیر گشته، برای ترویج یک هدف مذهبی، بسیار قابل‌نکوهش است.

- 1) Druyan, Ann. "Ann Druyan Talks About Science, Religion, Wonder, Awe...and Carl Sagan." *Skeptical Inquirer* 27, no. 6 (2003): 25-30.
- 2) Christopher Hitchens. "Author Hitchens Talks Cancer and God." CNN. August 5, 2010. Accessed September 25, 2014.
- 3) Richard Dawkins. "Real Time with Bill Maher." New York, NY: HBO. April 11, 2008.
- 4) Dobson, Roger. "How Having an Operation Can Send You Delirious: Terrifying Post-surgery Hallucinations Strike up to Half of the Over-65s."
- 5) Shermer, Michael. *The Believing Brain: From Ghosts and Gods to Politics and Conspiracies – How We Construct Beliefs and Reinforce Them as Truths*. St. Martin's Griffin, 2012.

فصل 19

"انسان های باهوش و دانشمندان مشهوری همچون x یا y به خدا اعتقاد دارند؛ پس باید خدا وجود داشته باشد."

بعضی از خداباوران وقتی از باورهایشان انتقاد می شود از این جمله به عنوان یک خط دفاعی استفاده می کنند: "آقای فلانی بسیار باهوش است و به خدا اعتقاد دارد. من دیگر کی هستم که بگویم که او اشتباه می کند؟" این که مردم نظرات مسئولین را قبول می کنند یک گرایش طبیعی است. از کودکی به ما یاد داده شده است که به مسئولین و بزرگ ترها احترام بگذاریم. ما یاد می گیریم که پدر و مادرهای ما از ما بیش تر می فهمند و ما باید کاری را بکنیم که آن ها می گویند. در مدرسه یاد می گیریم که به حرف معلمان گوش فرا دهیم. یکی از دلایل مهمی که باعث کارکرد جوامع ما می شود، اتکاء ما به مسئولین به خاطر مطلع بودنشان است(1).

اعتماد ما به مسئولین تا حدی لازم است چراکه نهایتاً معلمان و پدر مادرها در مراقبت از کودکان به طور کلی بیش تر از آن ها می فهمند و تنها زمانی می شود نظم و قانون را حفظ کرد که شهروندان به اقتدار پلیس احترام بگذارند. با این حال تمایل طبیعی به باور به آن چه که به ما گفته می شود می تواند به نوعی تنبلی ذهنی بینجامد، به طوری که مردم دیگر به خود زحمت نخواهند داد تا در مورد زندگی شان تفکر انتقادی داشته باشند و یا این که درستی ایده ها و ادعاها را مورد بررسی قرار دهند.

حق همیشه با کارشناسان نیست. حتی انسان های خیلی باهوش ممکن است اشتباه کنند به همین ترتیب ممکن است در مورد خدا هم نظری نادرست داشته باشند. این میزان هوش یک انسان نیست که باعث درستی گفته هایش می شود، انسان باهوشی که در رسمیت شناختن شواهد طبیعی و او می ماند می تواند دنباله روی عقاید اشتباهی هم باشد.

انسان های باهوش هم اشتباه می کنند

گاهی پیش می آید که ما هوش را به جای دانش اشتباه می گیریم. هوش به روشی گفته می شود که یک شخص اطلاعات را پردازش می کند و نه لزوماً چیزی که او می داند و یا باور دارد. سطح هوش بالا می تواند باعث شود که یک فرد توجیحات پیچیده ای را برای دفاع از باورهای خود، حتی باورهایی که به وضوح غلط می باشند، در ذهن خود بسازد. برای مثال سر آرتور کائن دوئل Sir Arthur Conan Doyle، فیزیکدان و نویسنده داستان های مشهور شرلوک هولمز به وجود پری باور داشت. همان طور که تاریخ شناس علم، مایکل شرمز می نویسد: "انسان های باهوش به چیزهای عجیب و غریبی باور دارند، چراکه ایشان در منطقی جلوه دادن باورهایی که مبنایی نابخردانه دارند توانا تر هستند."

توسل به مرجعیت

توسل به مرجعیت مغالطه ای است در منطق که معمولاً این گونه بیان می شود:

A در زمینه Z تخصص دارد.

A درباره Z، X را گفت.

بنابراین X باید صحیح باشد.

این یک مغالطه است زیرا نظر یا نتیجه گیری اشتباه شخص A در واقع تأثیری بر واقعیت ندارد و صحت گفتار متخصصین همیشگی نمی باشد (2). نظر یا تفسیر یک متخصص معمولاً از نظرات مردم عادی به واقعیت نزدیک تر است چراکه او در یک موضوع خاص سال ها مطالعه داشته است. اما با این حال، صرف تخصص بودن کسی در رشته ای خاص نباید باعث شود که ما نظرات آن شخص را چشم بسته قبول کنیم. متخصص بودن باعث نمی شود که نظرات و استنتاجات یک فرد به خودی خود معتبرتر باشند. متخصصین هم جائز الخطا هستند و هم معمولاً اشتباه می کنند.

به بیان ساده، یک واقعیت بدین دلیل که کسی چنین گفته است صحیح نمی باشد. احتمال صحت یافته های معتبر علمی زمانی مورد قبول قرار می گیرد که بشود به طور مستقل آن ها را آزمایش و تأیید کرد. مرجعیت علمی تا زمانی پذیرفته است که دانشمندان قادر باشند بر طبق نتایج این گونه آزمایشات، گزارش دقیقی فراهم آورند. بنابراین قبول یک ادعا تنها به این دلیل که یک متخصص آن را بیان داشته و نادیده گرفتن شواهد در رد و یا تأیید آن، در تقابلی آشکار با "روش علمی" است. اشاره ما در این جا به این مغالطه منطقی نباید باعث شود که عقاید و نتیجه گیری های متخصصین را به کل کنار بگذاریم. اما هر زمان که درستی و راستی یک ادعا منحصراً به مقام شخص مدعی متکی است، باید این مغالطه به خاطر آورده شود. اگر یک متخصص گواهی برای تأیید ادعای خود نداشته باشد و یا اگر ادعای او قابل بررسی و آزمایش نباشد نباید دیدگاهش را از دیدگاه هر انسان دیگری معتبرتر دانست.

خداناباوری، تحصیلات و هوش

ایمان صرفاً مربوط به هوش نمی باشد بلکه وابسته به این است که فرد چه اطلاعاتی را در دسترس دارد و چگونه این اطلاعات را پردازش می کند. خداناباوری معمولاً زمانی پدیدار می شود که شخص سوالات بجایی را از خود بپرسد و ایرادات اعتقادش را بشناسد؛ کسی که هرگز با چنین تردیدهایی رو به رو نشده و یا هیچ گاه ایمان خود را مورد پرسش قرار نداده است، صرف نظر از میزان هوشش، احتمالاً هیچ گاه به خداناباوری فکر هم نخواهد کرد. به همین شکل نمی شود ایمان به خدا را نشانی مستقیم از حماقت دانست.

مطمئناً در طول تاریخ برخی از انسان های بسیار باهوش به خدا ایمان داشته اند. با این حال به نظر می رسد که بعضی از آمارها یک رابطه مستقیم بین هوش و خداناباوری را نشان می دهند(3). این موضوع دلایل پیچیده ای دارد و تا اندازه ای به گرایشات اجتماعی - اقتصادی وابسته است و الزاماً پی آمد مستقیم سطح هوش بالاتر نمی باشد. با این وجود تصور این واقعیت دشوار نیست که بسیاری از خداناباورها از طریق شک گرایی و اندیشه های انتقادی به این جایگاه رسیدند، مهارت هایی که به سطحی نسبی از هوش نیازمند هستند. آزمودن منتقدانه ادعاهای مذهبی به شخص این امکان را می دهد تا به درون این ادعاها بنگرد و مغالطات ذاتی آن ها را بشناسد و شاید به همین دلیل باشد که خداناباوری در میان دانشمندان رواج بیش تری دارد تا دیگران(4). البته این گونه آمارها نه وجود خدا را نفی می کنند و نه تأیید ولی این استدلال را که به دنبال تأییدیه ای برای باور به خدا با نشان دادن رواج خداپرستی در میان خردمندان است، رد می کنند.

نهایتاً سطح هوش خداناباوران و یا خداباوران ربط خاصی به واقعیت وجود خدا ندارد چراکه اگر ربطی می داشت آن وقت وجود خداناباوران باهوش دقیقاً به اندازه ادعای خداباوران باهوش متقاعد کننده می گشت. این در حالی است که درستی هر دو دیدگاه غیر ممکن است. بدون سند و گواه دلیلی برای باور ادعای هیچ شخصی وجود ندارد، حال آن که ممکن است آن شخص کارشناس، باهوش و یا دارای سطح بالای تحصیلات باشد.

منابع:

- 1) Cialdini, Robert B. "Authority". Influence: The Psychology of Persuasion. Rev. Ed.; 1st ed. New York: Harper Business, 2006.
- 2) Moosa, Tauriq. "The Dangers of Being Smart." Big Think. June 13, 2012. Accessed September 26, 2014.
- 3) Bennett, Bo. "Appeal to Authority." In Logically Fallacious: The Ultimate Collection of Over 300 Logical Fallacies. EBookIt.com, 2012.
- 3) Lynn, Richard, John Harvey, and Helmuth Nyborg. "Average intelligence predicts atheism rates across 137 nations." Intelligence 37, no. 1(2009): 11-15.
- 4) Masci, David. "Scientists and Belief." Pew Research Centers Religion Public Life Project. November 5, 2009, Accessed September 26, 2014.

فصل 20

اصلاً چگونه ممکن است ما از چیزی اطمینان داشته باشیم؟

شک گرایی افراطی نوعی شکاکیت فلسفی است که باور به هیچ چیزی را ممکن نمی‌داند (1). در برابر یک خداناباور که به عدم اثبات وجود خدا اشاره می‌کند، یک شک‌گرای افراطی خواهد گفت: "ما وجود هیچ چیزی را نمی‌توانیم ثابت کنیم". برخی از این برهان استفاده می‌کنند تا احتمال وجود و عدم وجود خدا را یکسان بشمارند. در میانه روترین حالت، شک گرایی افراطی این سؤال را مطرح می‌کند که آیا اصلاً هیچ نظریه خاصی را می‌شود ثابت کرد و یا به صورت عینی صحیح در نظر گرفت، و در تندروترین حالت، این شکل شک گرایی به کل وجود دنیای مادی را انکار می‌کند. شک گرایی‌هایی از این نوع از هزاران سال قبل به عنوان یک معمای فلسفی وجود داشته‌اند (1).

چگونه ممکن است ما از چیزی اطمینان داشته باشیم؟

قبل از آنکه توضیح دهیم که چرا نباید این استدلال را در مقابل خداناباوری قرار داد بهتر است بفهمیم که منظور ما از شک گرایی در این رابطه دقیقاً چیست؟ این ادعای برخی از افراد که دستیابی به دانش واقعی را غیر ممکن می‌داند بر این پایه است که ما انسان‌ها به حواس و تجربیاتمان که نهایتاً پدیده‌هایی ذهنی هستند محدود هستیم. ما واقعیت یا وجود را از طریق حواسمان دریافت می‌کنیم و با استفاده از مغزمان درباره‌اش می‌اندیشیم و این امر غیرممکن است که بتوان به یقین گفت که این حواس واقعاً قابل اطمینان هستند.

برای مثال رنگ آبی را در نظر بیاورید. ما به طور علمی می‌دانیم که رنگ از بازتاب طول موج خاصی از نور ایجاد می‌شود که پس از برخورد با یک جسم انعکاس پیدا می‌کند و ما می‌توانیم این طول موج‌ها را اندازه بگیریم تا تعیین کنیم که آیا واقعاً این رنگ آبی است یا خیر. اما هنوز نمی‌توانیم با قطعیت مطلق بگوییم که رنگی که ما در ذهنمان به عنوان آبی می‌شناسیم همان رنگی است که هر انسان دیگری آبی می‌داند. از آن جایی که ممکن نیست با چشم و ذهن دیگران جهان را دید، نمی‌توانیم بفهمیم که واقعاً رنگ‌ها را چگونه می‌بینند.

در حقیقت حتی ممکن است که ما اصلاً وجود نداشته باشیم و چیزی به نام واقعیت هم وجود خارجی نداشته باشد. ممکن است که ما تنها مغزهایی در درون جعبه و متصل شده به یک شبیه‌ساز کامپیوتری باشیم، همانند فیلم معروف ماتریکس: هرآنچه که می‌دانی و تجربه می‌کنی ممکن است دروغ باشد. آن طور که منطبق این استدلال نشان می‌دهد ما به هیچ نحو نمی‌توانیم بفهمیم که آیا واقعاً مغزهایی در درون یک جعبه آزمایش هستیم یا نه و همین طور راهی هم نداریم که هیچ چیز دیگری را درباره دنیایمان بفهمیم. از آن جایی که نمی‌شود به هیچ طریقی این ادعا را آزمود، اثبات آن هم غیر ممکن می‌

شود و بدین شکل دلیلی هم برای باور به درستی آن نخواهیم داشت. ما تنها می‌توانیم در واقعیتی که می‌شناسیم زندگی کنیم نه در یک واقعیت فرضی که راهی برای اثبات آن وجود ندارد. احتمالاً خواهد بود اگر بر خلاف این رفتار کنیم.

برای مثال فرض کنید به شما گفته شده است که در زیر تخت تان یک هیولا زندگی می‌کند. شما هیچ وقت نمی‌توانید از وجودش مطمئن شوید. چراکه این هیولا نامرئی است، هیچ صدایی ندارد و هیچ ردی هم از وجود خود باقی نمی‌گذارد. شما نباید طوری رفتار کنید که انگار هیولایی در زیر تخت تان زندگی می‌کند، چراکه راه حلی برای اثبات حضور این هیولا در اختیار نداریم و موجودیت این هیولا، با در نظر گرفتن تناقضش با مدل‌های علمی‌ای که با ضریب بسیار بالا برآمدها را پیش‌بینی می‌کنند و جهان ما را توضیح می‌دهند، بسیار بعید است. از آنجایی که نمی‌شود این هیولای ابطال‌ناپذیر را از هیولایی که وجود ندارد تمیز داد می‌بایست طوری زندگی کرد که گویی هیولایی وجود ندارد، اینگونه عاقلانه‌تر خواهد بود.

آیا شما الان بیدار هستید؟ یا این که این فقط یک رؤیا است؟ شاید هنوز بر روی تخت تان دراز کشیده‌اید. شاید وقتی بیدار شوید حتی به خاطر بی‌آوردی که کسی نیستید که در این صحنه از رؤیایان فکر می‌کردید هستید. ممکن است وقتی بیدار شوید، نام، جنسیت و حتی تبارتان فرق کند. حتی ممکن است انسان نباشید یا اینکه تنها شخصیتی در یک بازی کامپیوتری پیشرفته و یا در رؤیای یک انسان دیگر هستید و به محض اینکه آن شخص بیدار شود یا کنسول بازی را خاموش کند شما هم دیگر وجود نخواهید داشت. به هیچ وجه نمی‌توانید ثابت کنید که هیچ یک از این ادعاها ساختگی هستند. اما آیا منطقی خواهد بود که بر اساس این ادعاها و یا هر ادعای غیر قابل انکار دیگری تصمیم گرفت؟

ما درباره جهانمان به یقین محض احتیاجی نداریم چراکه می‌توانیم بر اساس اطلاعاتی که در دسترس ما است زندگی کنیم و بهترین تصمیمات ممکن را تا جایی که دانشمان اجازه می‌دهد با قدری یقین - و نه یقین مطلق - بگیریم. همین میزان اطمینان برای ما کافی است تا بتوانیم بر اساس آن عمل کنیم. علم ادعای دستیابی به یقین مطلق درباره هستی را ندارد بلکه مدل‌هایی را می‌آفریند که بر اساس شواهد موجود، بهترین توضیح ممکن را ارائه می‌دهند. اگر شواهد تازه‌ای یافت شوند این مدل‌ها می‌توانند تغییر بکنند. ادعاهای مذهبی باید به اندازه علم مورد بررسی موشکافانه قرار بگیرند؛ این ادعاها باید قابل آزمایش، تکرار و ابطال پذیر باشند. اگر راهی برای آزمایش صحت یک ادعا وجود نداشته باشد نتیجتاً نباید طوری زندگی کرد که گویی آن ادعا حقیقی است.

درستی باورها را می‌توان سنجید

ما چاره‌ای جز زندگی در وجود نداریم و باید از قوانین حاکم بر آن به شکلی که دریافت می‌کنیم پیروی کنیم. حتی اگر واقعیت ما صرفاً یک شبیه‌سازی باشد، تنها گزینه‌ای است که ما در اختیار داریم و بدین شکل ما اعتقاداتمان را درباره جهان بر اساس چیزی که مشاهده می‌کنیم می‌سازیم. ما برای

تصمیم گیری، صبورانه در انتظار یقین مطلق نخواهیم نشست بلکه تصمیماتمان را درباره جهان براساس دانشی می گیریم که تجربیاتمان می توانند از قوانین حاکم بر هستی در اختیار ما قرار دهند.

کارل سیگان زمانی گفت: "ادعا های غیرعادی نیاز به شواهد غیرعادی هم دارند". اگر شما ادعایی بکنید که با فهم کنونی ما از جهان در تناقض نباشد سطح محدودی از اطلاعات برای اثبات آن کافی خواهد بود. برای مثال اگر شما بگویید که خورشید در ساعت شش صبح فردا طلوع می کند، می توانم حرف شما را باور کنم. با توجه به موقعیت جغرافیایی و ماه و فصل می توانم تعیین کنم که آیا ادعای شما با واقعیت همخوانی دارد یا خیر. اما اگر شما به من بگویید که خورشید فردا طلوع نخواهد کرد بلکه در عوض توسط یک گرگ غول آسا بلعیده خواهد شد، انتظار شواهد خیلی بیش تری را خواهم داشت. هر آنچه که می توانم در وجود مشاهده کنم مرا بر آن می دارند که احتمال وقوع این اتفاق را بسیار ضعیف در نظر بگیرم چراکه بسیاری از قوانین حاکم بر جهان را نادیده می گیرد. برای اینکه بتوانم چنین ادعای غیر معقولی را قبول کنم به شواهد واقعاً قانع کننده ای احتیاج خواهم داشت در غیر این صورت این فرض که شما دروغ گو و مجنون هستید بسیار معقول تر خواهد بود.

این گفته که ما در نهایت قادر به درک وجود یا عدم وجود خدا نیستیم ربطی به اثبات وجود خدا ندارد. قادر نبودن به شناخت قطعی چیزی احتمال درستی آن را افزایش نمی دهد. برخلاف انواع مفرط شک گرایی، شک گرایی علمی احتمال درستی یک ادعا را نسبت به میزان شواهد تأیید کننده آن ادعا ارزیابی می کند. بدین شکل با استفاده از این گونه روش ها می توانیم احتمال وقوع ادعاها را برآورد کنیم. ادعاهای انکارناپذیر همچون خدا، بابائونل و یا بختک، به اندازه ادعاهایی که شواهد مستدلی دارند که می شود آنها را آزمود، تأیید و تکرار کرد، محتمل نمی باشند(2). بار دیگر یاد آور می شویم: روش علمی از هر روش دیگری ثبات و یکپارچگی بیش تری دارد و توانسته است با موفقیت توضیحاتی را فراهم آورد که قدرت پیش گویی بسیار دقیق از جهان را دارند. این موضوع اعتقاد به پایداری در قوانین طبیعی را تصدیق کرده و می شود به وضوح آن را در پیشرفت تکنولوژی در قرن اخیر مشاهده کرد.

من واقعیت تو را رد و آن را با واقعیت خودم جایگزین می کنم

این شوخی معروف آدام سوج Adam Savage از برنامه تلویزیونی MythBusters را به خاطر بیاورید: "من واقعیت تو را رد و آن را با واقعیت خودم جایگزین می کنم"(3). البته که او شوخی می کرد ولی جان مایه این گفته می تواند به آسانی انسان هایی را دربر گیرد که به شک گرایی افراطی توضیح داده شده در این فصل باور دارند: اگر ما واقعاً نمی توانیم چیزی را بفهمیم پس دیگر هر چیزی محتمل خواهد بود.

هرچند ممکن است در این گونه مباحث از دیدگاه فلسفی فوایدی نهان باشد ولی این مباحث به عنوان استدلالی برای وجود خدا بسیار آبی می باشند. اگر این استدلال را صحیح در نظر بگیریم، دیگر نمی توانیم مطمئن باشیم که خود این استدلال هم صحیح باشد چراکه قطعیت پایه های این استدلال را نیز در هم می کوبد.

تمام این فلسفه بازی ها در واقع تنها تلاشی است برای پرت کردن حواس ما از این واقعیت که خداپرستان نمی توانند وجود خدایشان را ثابت کنند. خداناباوران مسئولیتی در قبال دفاع از عدم باور به خدا ندارند و به همین صورت نیازی نیست که جواب تمام سؤال های مربوط به جهان را داشته باشند تا اینکه ایمان به خدا را رها کنند. خداناباوران با اظهار این که خدا وجود دارد ادعایی غیرعادی را مطرح می کنند و این گفته نیازمند شواهد غیرمعمول است. همان طور که در طول این کتاب نشان داده شد این شواهد موجود نمی باشند. هیچ یک از برهان هایی که تا به حال توسط خداناباوران مطرح شده است برای باور به خدا قانع کننده نیستند.

منابع:

- 1) Dancy, Jonathan, Ernest Sosa, and Matthias Steup, eds. A Companion to Epistemology. 2nd ed. Wiley-Blackwell, 2010.
- 2) Kurtz, Paul. The New Skepticism. Prometheus Books, 1992.
- 3) Savage, Adam. "Explosive Decompression/Frog Giggin'/Rear Axle." MythBusters. Discovery Channel. 11 jan. 2004.

در جست و جوی خدا

"چرا خدا وجود ندارد" توسط آرمین نوابی نوشته شده است. آرمین سابقاً مسلمان بوده و مؤسس Atheist Republic می باشد. Atheist Republic یا جمهوری بی خدایی، انجمنی است رو به رشد با بیش از یک میلیون دنبال کننده در سرتاسر زمین، جایی که خداناباوران می توانند نظراتشان را به اشتراک بگذارند و در مباحثات و مناظرات با دیگر خداناباوران و همچنین مؤمنین شرکت کنند. به عنوان یک خداناباور و کسی که سابقاً مسلمان بوده، مفهوم خدا موجب مشغولیت ذهنی آرمین می شد و تأثیرات این مفهوم بخش اساسی زندگی او را تشکیل می داد. تلاش او برای نزدیکی به خدا و یافتن راه رستگاری تقریباً به قیمت جان او تمام شد. بخش پیرو داستان زندگی آرمین است به روایت دوست و همکارش محمد سوج Mohammad Savage از همراهان او در جمهوری بی خدایی.

یک ذهن باز

آرمین در جمهوری اسلامی ایران به دنیا آمد و بزرگ شد. او از خردسالی در محیطی اسلامی تعالیم مذهبی را به طور کامل آموخت و همان طور که بر همه مسلمانان واجب است روزی پنج بار نماز می خواند. همچنان که بزرگ تر می شد از چیزهایی می ترسید که همه مسلمانان خوب می بایستی از آن ها بترسند: جهنم، گناه، شیطان و... احتمال جهنمی شدن پدر و مادرش تنها چیزی بود که او را از تصور عذاب ابدی خویش نیز بیش تر به وحشت می انداخت. در ذهن ناپخته او این احتمال بسیار قوی بود چراکه پدر و مادرش همانند او به طور منظم پنج بار در روز نماز نمی خواندند.

آرمین در نوجوانی خود در کلاس های مذهبی از معلم های دینی خود آموخت که اگر پسری قبل از سن 15 سالگی بمیرد تحت هر شرایطی بهشتی خواهد شد. این قانون شامل دختر بچه ها نیز می شود با این تفاوت که 9 سالگی پایان این فرصت می باشد. این فکر در ذهن آرمین باقی ماند و به خاطر ترسی که توسط دین در او نهادینه شده بود در این اندیشه غرق گشت.

ذهن نازآموده او جواب را پیدا کرده بود: یک راه حل نتیجه بخش و مطمئن برای دست یابی به چیزی که بسیاری از مسلمانان تمام زندگی برای رسیدن به آن جان می کنند. او اصلاً نمی فهمید که چرا هیچ یک از هم کلاسی ها و یا بزرگ ترها به این فکر نیفتاده و یا از این میانبر کوتاه و فوق العاده استفاده نکرده است. او نمی خواست همچون گوسفندی باشد که دیگران را دنبال می کند و اجازه می دهد که لذت های زندگی این شانس را از این نوجوان بگیرند. راهکار بعدی برای او مثل روز روشن شد. در سن چهارده سالگی عزم خود را جزم کرد و تصمیم نهایی را گرفت: او خود را از یکی از پنجره های طبقات بالایی مدرسه به پایین پرت کرد.

او می خواست این گونه به زندگی اش پایان دهد و آینده خود را تضمین کند. احتیاجی نیست بگویم که نقشه اش آن طوری که او امید داشت پیش نرفت. آرمین از این اقدام به خودکشی جان سالم به در برد ولی جراحات شدیدی برایش باقی ماند. یک مچ و دوپای شکسته و پشت آسیب دیده بخشی از صدماتی بودند که او باید رنج آن ها را تحمل می کرد. پس از این حادثه برای مدت هفت ماه اسیر صندلی چرخ

دار شده بود. حتی وقتی که اجازه پیدا کرد تا دوباره راه برود، ماه ها طول کشید تا بتواند به تنهایی و بدون نیاز به کسی یا چیزی حرکت کند.

آرمین بیش از این که از آسیب های فیزیکی خودکشی ناموفقش ویران شده باشد، اثری که این کار بر پدر و مادرش داشت او را از هم پاشید. دیدن ضربه ای که او بر پدر و مادرش وارد آورده بود باعث شد تا وسوسه یک راه آسان به بهشت دیگر او را نفریبد و از این رو حتی بیش از قبل خود را وقف دینش و پیدا کردن راه بهتری به سوی خدا کرد. او بیش از قبل نماز می خواند و دعا می کرد. اسلام را به دقت مطالعه می کرد و تلاش داشت هر آن چه ممکن است را بیاموزد تا این که بتواند مسلمان بهتری باشد و همزمان مکرراً از پدر و مادر خود خواهش می کرد تا همانند او رفتار کنند. روزی نبود که از مادر خود نخواهد تا او را در نمازهای یومیه همراهی کند.

درحالی که این تحقیق و تعهد نوظهور او را با جزئیات اسلام بیش تر آشنا می ساخت باعث پیدایش افکار غیرمنتظره و کاملاً ناخوشایند نیز می گردید. پاسخ هر سؤالی را که او درباره اعتقادات مذهبی اش و ذات خدا می یافت، ده سؤال تازه را برای او به وجود می آورد و او را به یک تحقیق ظاهراً بی پایان و بی نتیجه می رساند. هرچه بیش تر مطالعه می کرد با سؤال های بیش تری روبه رو می شد و بیش از پیش سردرگم می گشت. او شروع کرد به پرسش در باره خدا، انگیزه ها و قضاوت او. برای مثال چرا باید یک خدای خیراندیش فرزندان خود را تنها به خاطر اعتقاد داشتن به دینی اشتباه به جهنم بفرستد؟

چنین سؤال های بدیعی هزینه های خود را به همراه داشتند. هرگاه که آرمین درباره خدا به خود تردیدی راه می داد انگشتان سرد و ترسناک گناه را به دور قلب خود حس می کرد. او توانست با عطش به معرفت و دانستن این موضوع که جست و جوی دانش اسلامی در دین او تشویق شده است، خود را قانع سازد که پرسش درباره ذات خدایش هرگز کار ناشایستی نخواهد بود. با جسارتی که از این احساس هدفمندی نوظهور یافته بود شروع کرد به مطالعه هر آنچه که در مورد دیگر ادیان می توانست یاد بگیرد، حتی بعضی از ادیان از بین رفته. حس کنجکاوی برای فهمیدن این سؤال که چرا طبق اسلام این ادیان آن قدر شریب هستند که تمام پیروانشان به آتش ابدی جهنم و گوگرد محکوم شده اند، به او انگیزه می داد. آن ها دچار چه اشتباهی شدند؟ لغزش اصلی آن ها چه بود؟ هرچه بیش تر مطالعه می کرد بیش تر می آموخت و اینگونه بتدریج مغالطات همه این ادیان و دین خود را فهمید. او توانست از طریق ساعات بی شماری که صرف مطالعه، تحقیق و تفکر کرده بود احتمال ممکن تری را ببیند. این که ممکن است دین به راستی یک مفهوم ساخت بشر باشد.

از آن جایی که به آرمین یاد داده شده بود که از این افکاری که در سرش می چرخند بترسد، خود را در حال عذاب کشیدن می یافت. عذاب هایش تبدیل شده بودند به کابوس هایی که در آن دروازه های جهنم به رویش باز می شدند. روزها غرق در تصورات اهریمن ها و خازنانی بود که برای عذاب او آمده اند تا اهانت او را تلافی کنند. از آن جایی که او یک مسلمان متدین بود می دانست که چیزی که به آن می اندیشد نه تنها حرام است بلکه کاملاً شیطانی است. او می دانست که خدا به افکارش آگاه است و می توانست ناامید شدن خدا را از خود حس کند. آگاهی به این که بهترین دوست، محافظ و خالق خود را رها کرده، موجب افسردگی و پریشانی او شده بود. هرچند که او بسیار ترسیده بود اما با این حال وقتی که این شک ها درباره دین پدید آمدند دیگر او را رها نکردند. این شک های پایدار در مورد خالق شکوفه دادند و او را به تحقیق و تأمل بیش تر تشویق کردند.

هر اندازه که تفکر او دربارهٔ دین بیش تر رو به سوی یک مفهوم ساخت بشر و کم تر به سوی یک پیکره الهی می رفت، شک هایش نیز عمیق تر می شدند. او تصمیم گرفت که با این موضوع رو به رو شود چراکه دیگر توان ایستادگی در برابر طوفان رو به رشد درون خود را نداشت، شکهایش را نادیده گرفت و سعی کرد که خود را قانع بسازد که در نهایت خدا واقعی است و این که می تواند در این باره اطمینان کامل داشته باشد. او تنها به دلیل و گواه احتیاج داشت، دلایلی واقعی و قابل اثبات و نه افسانه های یک رمان از قرن ها پیش. او باور داشت به محض آن که بتواند این دلیل را بیابد ایمانش از همیشه راسخ تر خواهد شد.

چون نتوانست گواهی بیابد بر آن شد که وجود خدا را در استدلال های منطقی و با آزمودن مفاهیم و تئوری های فلسفی پیدا کند. به هر حال وقتی که مضحک بودن تمامی توجیحات منطقی وجود خدا برای او تمام و کمال مشخص گردید، خود را مستأصل یافت. عاجزانه تر نماز می خواند و از خدا می خواست که به او کمک کند. از خدا نشانه می طلبید یا هر چیزی که خاطر او را از وجودش آرام بسازد. البته که هرگز به دعاهایش پاسخ داده نشد. همهٔ این اتفاقات نسبتاً در شروع زندگی آرمین رخ دادند و او در سن هجده سالگی ایمان خود را کاملاً از دست داد. احساس می کرد که توسط جامعه، کشورش، معلم هایش و کسانی که ایمان به خدا را به عنوان یک حقیقت مطلق و بدون هیچ سندی به او تحمیل و تمام احتمالات دیگر را انکار کرده اند فریب خورده، به او خیانت شده و مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. از درون شکسته شده، عصبانی و افسرده بود. او چیزهای زیادی را فدا کرده بود، حتی تقریباً زندگی اش را و همهٔ این ها تنها به خاطر یک قصهٔ کودکانه.

البته پیش می آید که انسان پس از رها کردن دینی که عمری همراه او بوده لحظاتی شک بکند، آرمین هم از این موضوع مستثنی نبود. "شاید اشتباه می کنم. شاید واقعاً حالم خوب نیست. شاید سقوطم چیزی بیش تر از استخوان هایم را شکست. شاید مغزم نیز صدمه دیده باشد. واقعاً آن قدر مغرورم که فکر کنم چیزی را درک کرده ام که هیچ کس در اطراف من به آن پی نبرده است". این ها افکار رایجی بودند که آرمین در طول زمان بازیابی خود با آن ها سر و کله می زد. آرمین تنها خداناباوری بود که او می شناخت. همان طور که همیشه کوشا و زرنگ بود، این بار نیز آرزو داشت تا بتواند انسان های بیش تری را با بی ایمانی اش و همین طور مسیر شگفت انگیزی که او را به این نقطه رساند آشنا سازد.

زندگی در یک کشور اسلامی برای کسی که به تازگی خداناباور شده بود، حس تنهایی غیر قابل تحملی را به همراه داشت. او مشتاق بود که تجربه ها و افکار خود را با دیگران به اشتراک بگذارد و از این رو عضو Orkut شد (یک شبکه اجتماعی قبل از Facebook) و در آن جا سنگ بنای چیزی را گذاشت که بعدها به جمهوری بی خدایی تبدیل گشت. گذشته از ترس های آغازین، از دیدن این همه انسان که عضو انجمن او می شوند و به راحتی در مورد این موضوع بحث می کنند هم متحیر و هم به شکلی خوشایند غافلگیر شده بود. از یافتن دیگرانی هم چون خودش حس غرور و خوشحالی به او دست داده بود. اندیشه دیوانه وار عدم وجود خدا مطمئناً دیگر دیوانه وار به نظر نمی آمد.

آرمین می خواست که به گروه بزرگ تری از مردم دسترسی داشته باشد و با شنوندگان بیش تری در ارتباط باشد. او تنها می خواست خداناباوران بیش تری را بیابد و دربارهٔ خدا و دین با هر کسی که علاقه دارد به بحث بنشیند، اما مهم تر از همه آرزو داشت که انسان ها را از وجود گزینه ای معتبر به نام

خداناباوری آگاه بسازد. یکی از بزرگ ترین نمونه های بی عدالتی در زندگی او این بود که به او شانس انتخاب داده نشده بود.

عدم رضایت او از گستردگی و رسایی Orkut در آن زمان، باعث گردید تا او در سال 2011 جمهوری بی خدایی را تأسیس کند. مقصود اصلی این انجمن آن بود تا به همگان اجازه آشنایی با خیل انسان هایی را بدهد که به خدا اعتقاد ندارند و دعوت نامه ای در اختیار ایشان قرار دهد که اگر علاقه مند هستند این اندیشه را کنکاو کنند. او همچنین می خواست که انجمنی برای خداناباوران بیافریند تا این که آن ها کم تر احساس تنهایی و شرمندگی کنند. او می خواست آن ها بدانند که نه تنها دیگرانی هم چون ما وجود دارند بلکه انسان هایی آن بیرون هستند که حاضرند به حرفهایشان گوش فرا دهند و از آن ها حمایت و ایشان را راهنمایی بکنند.

مباحثات و مناظرات بیش تر

تمرکز این کتاب بر مفهوم خدا است و نه یک دین خاص. در دو کتابی که به زودی از من منتشر خواهد شد به طور اخص به اسلام و مسیحیت خواهم پرداخت و ایرادهای اصلی تعالیم این دو دین فراگیر را نشان خواهم داد. اگر در فروشگاه آنلاین مورد علاقه تان و یا در Goodreads خلاصه ای صادقانه در مورد این کتاب بنویسید، یکی از این دو کتاب را زمانی که حاضر شوند کاملاً رایگان برای شما خواهیم فرستاد. نظر و خلاصه نویسی شما به ما کمک می کند تا این کتاب و مطالب آتی را به دست کسانی برسانیم که ممکن است برای آن ها مفید واقع شوند.

هرچند سعی بر آن بوده است تا مطالب این کتاب فشرده و کامل باشند ولی می شود درباره هر فصل بسیار بیش تر از این سخن گفت. اگر مایلید که درباره هر یک از این موضوعات مستقیماً و بیش تر با من بحث کنید، می توانید در آدرس زیر برای یک گفت و گوی صوتی و یا تصویری قرار تنظیم کنید.

WhyThereIsNoGod.com

حال که آنجائید پیشنهاد می کنم که عضو خبرنامه جمهوری بی خدایی شوید تا داستان ها و مطالب بی نظیر انجمن جمهوری بی خدایی به دست شما برسد.

از هرگونه پیشنهاد، نظر و پرسش شما در آدرس زیر استقبال می شود.

ArminNavabi.com



آرمین در حال بوسیدن قرآن در اولین روز سال تحصیلی (11 یا 12 سالگی)

واژه نامه

Begging the question	مغالطه پنداشت پرسش
Argument from ignorance	توسل به جهل
Patternicity	الگوگرایی
White noise	صدای سفید
Geocentrism	زمین مرکزی
Selfreplicating	خود تکثیرده
Placebo	پلاسبو
Anecdotal evidence	شواهد داستانگونه
Feedback loop	چرخه پس خوری
Ad hoc arguments	استدلال های موردی
Gnostic atheist	خدانا باور مطلق
Agnostic atheist	ندانم گرا
Divinity	الوهیت
God of gaps	خدای شکاف ها
Special pleading	مغالطه شفاعت خاص
Religious trauma syndrome	سندروم آسیب دینی
Polytheist	چندخداپرست
Monotheist	یکتاپرست
Deist	دادارباور
Pantheist	همه خداانگار
The fallacy of equivocation	مغالطه اشتراک لفظ
Terror management theory	نظریه مدیریت وحشت

Cult of personality

کیش شخصیت

Deathbed conversion

گروش در بستر مرگ

The appeal to authority

توسل به مرجعیت

Existence

بایش

ارتباط با مترجم:

کانال تلگرامی دنیای آبسورد @absurdwereld

ترجمه این کتاب تقدیم می شود به:

روح تبعیدی